



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



اربعین
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



بیست پاسخ



ایستاد کتاب



از هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیست پاسخ

نویسنده:

هیئت تحریریه موسسه در راه حق

ناشر چاپی:

موسسه در راه حق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
بیست پاسخ	۷
مشخصات کتاب	۷
اشاره	۷
پیشگفتار	۹
۱ - آیا خدا هم آفریدگاری دارد؟	۱۱
۲ - هدف خدا از آفرینش چیست؟	۱۵
۳ - قضا، قدر، جبر ؟	۲۳
اشاره	۲۳
نظام علت و معلول	۲۴
حدود قضا و قدر	۲۹
فایده ی اعتقاد به اختیار	۳۳
۴ - عدل الهی	۳۴
۵ - معجزه چرا و در کجا	۵۹
گواه پیامبری چیست؟	۵۹
اشاراتی به گواه های راستین پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله	۶۰
نمونه یی از گفتار بهانه جویان	۶۸
۶ - مصونیت قرآن از تحریف	۷۶
اشاره	۷۶
اهمیت دادن مسلمانان به نگهداری قرآن	۸۰
۷ - شق القمر	۸۸
۸ - در پیرامون عصمت	۹۸
۹ - ولایت تکوینی	۱۰۷
۱۰ - اطلاع علیه السلام از مرگ خویش ...	۱۱۹

۱۲۶	۱۱ - صلح امام حسن علیه السلام و قیام امام حسین علیه السلام
۱۵۲	۱۲ - تناسخ
۱۵۶	۱۳ - آیا ارتباط با ارواح حقیقت دارد؟
۱۶۰	۱۴ - تصوف
۱۷۰	۱۵ - فلسفه احکام
۱۷۹	۱۶ - مسأله ی تقلید و اختلاف فتاوی
۱۸۹	۱۷ - فلسفه ی تحریم موسیقی
۲۰۰	۱۸ - ازدواج در اسلام
۲۰۹	۱۹ - ازدواج موقت
۲۲۰	۲۰ - تعدد زوجات
۲۲۷	درباره مرکز

عنوان و نام پدیدآور: بیست پاسخ / از هیئت تحریریه موسسه در راه حق

مشخصات نشر: قم: موسسه در راه حق. سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی: [1360].

مشخصات ظاهری: ص 220

فروست: (موسسه در راه حق 8)

شابک: بها: 125 ریال

یادداشت: چاپ دوم: 1371؛ 300 ریال

یادداشت: چاپ مکرر

یادداشت: عنوان روی جلد.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

عنوان روی جلد: عنوان روی جلد.

موضوع: اسلام -- پرسشها و پاسخها

شناسه افزوده: موسسه در راه حق

رده بندی کنگره: BP12/م 82 ب 9

رده بندی دیویی: 297/076

شماره کتابشناسی ملی: م 64-2273

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان عجل الله تعالی

ویراستار کتاب: خانم نرگس قمی

ص: 1

اشاره

با همکاری فنی سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی

از انتشارات

مؤسسه ی در راه حق و اصول دین

قم - صندوق پستی 5 و 13

حق طبع محفوظ

ص: 2

پیشگفتار

مقالاتی که در این کتاب ملاحظه می فرمائید در اصل، پاسخ برخی از پرسش هایی است که مکاتبه کنندگان با این مؤسسه در نامه های خود پرسیده اند.

استقبال چشمگیر خوانندگان نشریات ما موجب شد که این مقالات به صورت های گوناگون بارها پلی کپی و چاپ شود و اینک همه ی آنها را یکجا تقدیم می داریم و امیدواریم برای همگان جالب و سودمند باشد.

در این کتاب پاسخ پرسشهای ذیل را می خوانید:

1 - آیا خدا هم آفریدگاری دارد؟

2 - هدف از آفرینش چیست؟

3 - قضاء قدر و جبر؟

4 - عدل الهی.

5 - معجزه چرا و در کجا؟

6 - مصونیت قرآن از تحریف .

ص: 3

7 - شق القمر.

8 - در پیرامون عصمت

9 - ولایت تکوینی

10 - اطلاع ائمه علیه السلام از مرگ خویش...

11 - فلسفه ی صلح امام حسن علیه السلام و قیام امام حسین علیه السلام

12 - تناسخ

13 - آیا ارتباط با ارواح حقیقت دارد؟

14 - تصوف

15 - فلسفه ی احکام

16 - مسأله ی تقلید و اختلاف فتاوی

17 - فلسفه ی تحریم موسیقی

18 - ازدواج در اسلام

19 - ازدواج موقت

20 - تعدد زوجات.

مؤسسه ی در راه حق

60/2/20

ص: 4

1 - آیا خدا هم آفریدگاری دارد؟

پرسش

همه چیز را خدا آفریده ، است پس خدا را که آفریده؟

پاسخ

از دیر باز یکی از دستاویزهای مادی ها همین پرسش بوده است. آنان می پرسند: به گفته ی شما اگر همه چیز آفریده ی نداست، پس خدا آفریده ی کیست؟ و گمان دارند که این پرسش را پاسخی نیست و نیز می پندارند که تنها این ایراد بر خداپرستان وارد است.

پیش از پاسخ قطعی به این پرسش می گوییم: پاسخ به چنین پرسشی تنها به عهده ی خدا پرستان نیست بلکه، بر مادیها نیز همین ایراد وارد است. چرا که وقتی آنان میگویند همه ی جهان به ماده باز می گردد بی درنگ این پرسش پیش می آید: شما که ماده را سرچشمه ی جهان می پندارید این ماده خود از کجا آمده است؟

پس می بینیم که این تصور غلطی است که مادیها گمان کرده اند تنها خداپرستان باید پاسخگوی این پرسش باشند .

ص: 5

اینک به خود مسأله باز می گردیم :

قبل از دریافت پاسخ به چند مثال زیر توجه کنید تا ذهن شما برای درک پاسخ اصلی آماده تر گردد .

«رطوبت هر چیز از آب است (و یا به طور کلی از آبگونه هاست) رطوبت آب از چیست؟ از کجاست؟»

«چربی همه ی غذاها از روغن است، چربی روغن از چه و کجاست؟»

«شوری هر چیز از نمک ، است شوری نمک از چیست؟»

بدیهی است که رطوبت آب، چربی روغن، شوری نمک از چیز دیگری نیست. این خاصیت ذاتی و طبیعی آنهاست. آب ذاتا مرطوب است. روغن ذاتا چرب است. نمک ذاتا شور است. (1)

پس می بینیم که هر پدیده و هر اثر به منبع و سرچشمه ی آن پدیده بر می گردد که در آنجا دیگر نمی باید پرسید که آن تأثیر از کجاست و به چه باز میگردد.

وجود و هستی نیز چنین است، در آفرینش هستی موجودات از خود آنها و ذاتی آنها نیست و بی تردید طبق قانون «علیت» می باید به سرچشمه یی باز گردد. خدا پرستان سرچشمه ی هستی و منبع وجود را «خدا» می نامند اما می گویند هستی «خدا» ذاتی و از خود اوست.

ص: 6

1- توجه دارید که منظور از ذاتی بودن رطوبت آب، یا شوری نمک و.... هرگز این نیست که مثلا رطوبت آب چون ذاتی آب است پس آفریدگاری ندارد، بلکه می خواهیم بگوییم آفریدگار جهان آب را طبعاً و ذاتاً مرطوب آفریده است، به طوری که هرگز نمیتوان رطوبت آب را از آب جدا کرد و باز هم آب داشت.

چرا که اگر آنها مانند موجودات جهان پدیده و معلول باشد لازم می آید جهان جملگی معلول بدون علت باشد و واضح است که معلول بدون علت، امکان ندارد.

پس برای اینکه جملگی آفریده ها بدون علت نباشد لازم است از مبدأ و حقیقتی سرچشمه گرفته باشد که پیرایه معلولیت در آن مبدأ راه نداشته باشد.

بنابراین هستی همه موجودات به علتی باز می گردد که خود معلول و پدیده نیست و هستیش از خود اوست و (او) خدای جهان است، بی آغاز بی انجام، ازلی، ابدی.

و گویی این اشتباه از اینجا تولید شده است که پنداشته اند خدا پرستان می گویند همه ی چیزها علتی دارد؟ آنگاه مادیها می پرسند پس علت خدا چیست؟

در صورتیکه خداپرستان نمی گویند هر چیزی علتی دارد. بلکه می گویند هر پدیده یی که نبوده و پدید آمده و هر آفریده یی که هستیش ذاتی خود او نباشد علت و سبب و آفریننده یی لازم دارد. چنین حکمی نه تنها ما را به مبدأ جهان و علت پیدایش و وجود همه ی پدید آمده ها رهنمون میشود؛ بلکه در ضمن بیان می کند که آن مبدأ و علت خود دیگر مبدأ و علتی نباید داشته باشد، زیرا که (او) هستیش ذاتی اوست و پدیده نیست.

فلاسفه ی بزرگ این مفهوم را در جمله یی کوتاه خلاصه کرده اند، می گویند: (كُلُّ مَا بِالْعَرَضِ يَنْتَهِي إِلَى مَا بِالذَّاتِ) هر وجود عرضی - یعنی غیرذاتی - سر انجام به وجودی ذاتی باز می گردد و

مردی یهودی، از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: «خدا از کی بوده است؟» آن گرامی در پاسخ فرمودند: «کی بوده که او نبوده تا بتوان پرسید از کی بوده است؟ چنین پرسشی همه جا معنا ندارد. تنها در آن مورد معنا دارد که چیزی نبوده و سپس پدیدار گشته باشد.

وجود خدا را آغاز و انجاست، پیش از هر پیش بوده و پس از هر پس نیز خواهد بود و این پرسش در مورد خداوند خالق صحیح نیست...» (1)

ص: 8

2 - هدف خدا از آفرینش چیست؟

پرسش

هدف خدا از آفرینش جهان و انسان چه بوده است؟

پاسخ ها

انسان و نیز هر موجود با شعور دیگری در کارهایی که با اراده ی خویش انجام می دهد هدفی دارد .

غذا می خورد تا سیر شود. آب می نوشد تا سیراب گردد. جامه می پوشد تا از آسیب گرما و سرما در امان بماند. دانش می جوید تا دانشمند گردد. از درماندگان دستگیری می کند تا نامش به نیکی یاد شود و یا به پاداش الهی و بهره های اخروی آن دست یابد. و یا هدفش از دستگیری نیازمندان آنست که از یکپارچگی و انقلاب و طغیان فقرا در برابر خویشتن پیشگیری کند .

حتی اگر کسی قلم و کاغذ روی میز کار خود را در دست خویش به بازیچه گرفته است: اگر چه این کار به ظاهر سودی ندارد، ولی اگر اندکی دقت کنیم: خواهیم دید که او در حقیقت می خواهد

ص: 9

خود را از هجوم افکار ناراحت کننده برهاند. و یا به چنین کاری عادت کرده است و چون ترک آن او را رنج می دهد، برای رهایی از آن رنج، تسلیم عادت خویش می گردد و ادامه می دهد. خلاصه کنیم که هیچ باشعوری کاری را بدون هدف انجام نمی دهد.

اینک این پرسش پیش میآید که هدف خدا از آفرینش جهان و انسان چه بوده است؟

آیا خدا هم مانند ما به خاطر سود خویشتن و یا به خاطر گریز از زیان و خطر، کاری را انجام می دهد؟

هنگامیکه می گوئیم هیچ عاقلی کاری را بدون هدف انجام نمی دهد، باید ببینیم «هدف» به چه معنی است؟ و چون دقت کنیم. خواهیم دید که برای «هدف داشتن» یکی از سه معنای زیر قابل تصور است:

1 - سودطلبی و جلوگیری از زیان است، انسان در خود، نیازمندی ها و کمبودهایی می بیند و این نیازمندی ها و نقص ها انگیزه هایی می شوند تا به کارهایی بپردازد و به اموری روی آورد و از خطرهایی بگریزد. این فراوانترین نوع انگیزه ها و هدف های انسانها در زندگی عادی آنانست .

2 - ممکن است انسان در انجام کاری نخست غرضش سود رساندن به دیگران باشد ولی در حقیقت هدفش از آن کار، تکامل معنوی و آرامش درونی خود بوده باشد. در این صورت نیز مقصود اصلی: سودطلبی و جلوگیری از زیان و ضرر شخصی است و فایده رسانی به دیگران، برای چنین مقصود و هدفی یک «وسیله» می باشد.

ص: 10

بسیار از کارهاییکه انسان ظاهراً به نفع دیگری و بدون در نظر گرفتن سود خویش انجام می دهد، از اینگونه است توانگری که خود بی نیاز است و از نیازمندان دستگیری می کند و به ظاهر نفعی برای خود در نظر نمی گیرد، در حقیقت تأثر روحی خود را از مشاهده حال آن رنجور مستمند بر طرف میکند و آرامش درونی خود را به خود باز می گرداند، و یا برای تکامل معنوی خود و پاداش الهی به اینگونه دستگیری ها می پردازد.

و بدینگونه است، پدری که برای پرورش و آموزش فرزند خود رنج می برد و می گوید که هیچ نفعی برای خود در نظر نمی گیرم؛ او در حقیقت هدفش این است که فرزندی نمونه داشته باشد و نیکو می داند که داشتن یک فرزند خوب خود یکی از بزرگترین افتخارات و عالی ترین کمالات است.

روشنتر اینکه: در این موارد انسان هدفش تکامل خویشتن است، ولی برای رسیدن به هدف خود به تکامل دیگری می پردازد .

و نباید پنداشت که چون هر کس در انجام کارهای خوب هدفی را در نظر می گیرد که به گونه یی سودش به خود او باز گردد؛ پس کارهای خوب چندان ارزشی ندارد. این چنین نیست. بلکه انسان - هر چند که برای سود شخصی - راه خیر و پسندیده یی را در پیش گرفته و از کارهای زشت و آلودگی ها دوری جسته است و سود خویش را در نفع غیر می جوید، خود بسیار خوب و ارزنده است؛ چرا که از اینراه به تکامل خویش پرداخته است.

3 - آنکه: کننده کار در انجام کار، منافع خودش را در نظر

نگیرد و فقط و فقط به خاطر دیگری و یا رساندن نفع به او کاری را انجام دهد.

حال مادری که خود را فراموش میکند و به فرزند خویش عشق می ورزد و به تعبیری: «همچو پروانه می سوزد و پرواز می کند» و «به مصلحت خویش نمی پردازد» چنین حالی است.

انسان شیفته یی که در بندگی و عبادت معبود خویش، از یاد خود غافل میشود و به گونه ی حضرت علی علیه السلام: خدا را بخاطر نفع خود نمی پرستد بلکه چون «او» سزاوار پرستش و عبادت است او را می پرستد و عبادت می کند هم هدفی از اینگونه دارد. (1)

اینک به پاسخ پرسش مورد بحث می پردازیم:

وقتی خدا را آنچنان شناختیم و دانستیم که وجودیست از هر جهت بی نهایت و نامحدود و هیچگونه نقص و نیاز در ذات او راه ندارد. به خودی خود روشن می شود که «هدف» در کارهای خدا تنها و تنها به همان معنای سوم است که عبارت از: رساندن فایده به مخلوقات خویش و تکامل همه جانبه (روحی، جسمی، مادی و معنوی) و رفع نقص ها و نیازهای آنان است.

گویی این خداست که همواره می گوید :

«من نکردم خلق تا سودی کنم - بلکه تا بر بندگان جودی کنم.»

ص: 12

1- «الهی ما عَبدُتْكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَلَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ» جامع السعادات ج 3 ص 115 .

خدا، جهان و انسان را نیافرید تا مستقیم یا غیر مستقیم، نیازی از نیازهای خود را برطرف سازد، چرا که او ذاتا نیازمند نیست. او به آفرینش نپرداخت تا نقصی را از خود بر طرف کند، چه آنکه او بی عیب و نقص است، هرگز نباید او را به خود تشبیه کنیم که ما خود سراپا محدودیت و نیازیم .

خدا جهان را آفرید تا جهان به سوی کمال رهسپار شود، و هر لحظه قابلیت و قوه ی نهفته در خویش را به کمال و فعلیت رساند. جهانرا آفرید تا انسان برای رفع نیازهای خویش و درک کمالات از آن بهره گیری کند. و در این جهان انسان را آفرید و به او اراده عطا کرد تا او با اختیار خویش راه کمال پوید و خود را از نقص ها بپیراید .

می باید گفت :

هدف از آفرینش جهان و انسان تکامل جبری و ناخودآگاه جهان و تکامل ارادی و خودخواسته ی انسان است. برای آفریدگار این آفرینش، نباید هدفی به جز تکامل همه ی موجودات به ویژه انسان در نظر گرفت.

قرآن کریم و روایات اسلامی این حقیقت را با عبارت های گوناگون بیان می کنند .

قرآن می فرماید: (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ) [\(1\)](#)

«آیا پنداشته اید که ما شما را به عبث و بیهوده آفریده ایم و به

ص: 13

سوی ما باز نمی گردید؟ (آیا می پندارید که سیر تکاملی خود را به سوی یک واقعیت مطلق ادامه نمیدهید؟ و به خدا باز نمی گردید؟)»

و نیز می فرماید: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ). (1)

« جن و انس را جز برای بندگی و اطاعت - خدا - نیافریدیم » (تا راههای خداشناسی را بپیمایند و به کمال انسانیت برسند).

لابد توجه دارید که مقصود از عبادت در این آیه و آیات و روایات همانند آن، تنها یک رشته مراسم و مناسک شکل یافته ی مذهبی نیست. مقصود از عبادت و بندگی تسلیم شدن و تسلیم مطلق بودن، در برابر دستورات خداوند است دستوراتیکه به خاطر تکامل روح و جسم فرد و اجتماع مقرر شده است.

جمله ی: (مَا خُلِقَ الْعِبَادُ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ) (2) «آفرینش بندگان جز برای این نیست که آنها - خدا را بشناسند.» و نظایر آن که در روایات اسلامی دیده می شود همه همین مفهوم و معنا را می رسانند که: هدف از آفرینش تکامل همه جانبه ی این جهانی و آن جهانی انسان است .

و نیز جمله ی: (مَا خُلِقْتُمْ لَلْفَنَاءِ بَلْ خُلِقْتُمْ لَلْبَقَاءِ) (3) «برای نابودی و نیستی آفریده نشدید، بلکه هدف از آفرینش جاودانگی شماست.» هدف از خلقت انسانرا کمال نهایی و حیات جاودانی

ص: 14

1- سوره ی 51 آیه 56 .

2- تفسیر نور الثقلین ج 5 ص 132 .

3- از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله بحار ج 6 ص 249 .

معرفی می کند.

اگر فلاسفه ی اسلامی گفته اند: «کارهای خدا بدون غرض و هدف انجام می گیرد و یا به تعبیر دیگر غرض و هدف خدا، خود خدا می باشد.» مقصودشان این است که: هدف خدا از آفرینش جهان و انسانها، سودطلبی و گریز از زیان و ضرر نبوده و نیست. بلکه نتیجه ی خلقت جهان و انسان - بدانگونه که گفتیم - تکامل قهری جهان و تکامل ارادی و اختیاری انسانهاست .

گاه می پرسند: مگر خداوند به عبادت انسان احتیاجی داشت که او را برای عبادت خلق کرد؟

در آنچه گفته آمد پاسخ این سؤال نیز به روشنی داده شد چرا که: دانستیم خدا جهان و انسانرا برای تکامل آفریده است و راه تکامل انسان در بندگی و اطاعت - به معنایی که ذکر شد - منحصر می باشد پس کاملاً به جاست که گفته شود: خداوند بشر را برای عبادت و تکامل همه جانبه آفریده است. بدیهی است که عبادت بشر نفع و سودش به خود او میرسد و خدا به عبادت بشر هیچگونه نیازی ندارد.

(إِنَّ اللَّهَ لَغَبِي عَنِ الْعَالَمِينَ). (1)

«خداوند از همه موجودات بی نیاز است».

ص: 15

و نیز میپرسند چرا خدا بشر را کامل نیافرید؟

در پاسخ باید گفت: کمالی که به حقیقت کمال است و شایسته پاداش و تحسین است فضیلتی می باشد که انسان با اراده و تصمیم خویش و در زمینه ی آزادی و اختیار آنرا برای خود کسب کند.

اگر به کسی به طور ناخواسته ثروتی به بخشند و هم به طور ناخواسته از او بگیرند و از آن ثروت، بیمارستان ها و آسایشگاه ها بسازند، این عمل برای آنکس فضیلت و کمال محسوب نمی شود، هر چند که برای اجتماع سودمند است. از اینرو اگر خدا بشر را کامل می آفرید، بشر هرگز استحقاق تحسین و پاداش را نداشت .

قرآن می گوید: (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا). (1)

« ما راه های نیکی و بدی را به انسان نشان دادیم، تا او خود شکرگزار گردد - و فضیلت روحی و کمال انسانی را دریابد - و یا اینکه ناسپاس شود - و از کمال به دور ماند . »

ص: 16

اشاره

پرسش

مادیها و مخالفین اسلام می پندارند: لازمه ی اعتقاد به قضا و قدر این است که انسان خود را مجبور و دست بسته بداند و نقش خود را در ایجاد و سازندگی فراموش کند و منتظر سرنوشت بنشیند و همین موضوع بهانه یی شده است که اسلام را آیین جبری معرفی کنند. و آن را خالی از اختیار و آزادی جلوه دهند. آیا معنای قضا و قدر چنین است که پنداشته اند؟ آیا بشر در سرنوشت خود سهمی ندارد؟

پاسخ

برای روشن شدن رابطه ی قضا و قدر، با جبر و اختیار؛ نخست معنای قضا و قدر و سپس معنای جبر و همبستگی آنها را با یکدیگر توضیح می دهیم:

1- قدر: یعنی اندازه و اندازه گیری و تعیین حد و حدود چیزی. و در اصطلاح به این معناست که خداوند متعال برای هر چیزی اندازه یی قرار داده و آنرا بر اساس اندازه گیری و محاسبه و

ص: 17

2 - قضا: یعنی حکم و قطع و حتمیت. در آفرینش، پیدایش و ایجاد بسی چیزها، از چندین راه ممکن است انجام گیرد. حال اگر از میان چندین راه ممکن، علل و اسباب پیدایش یکی از آنها فراهم شد و تنها همان یکی تحقق یافت؛ این مرحله از تحقق را قضا می نامند.

3- جبر: در اصطلاح دینی و حقوقی به این معناست که: بشر در انجام کارهای خویش از خود هیچگونه اختیاری نداشته باشد. بنابراین قضا و قدر، به معنای وسیع کلمه شامل همه ی موجودات جهان اعم از انسان و غیرانسان می گردد .

نظام علت و معلول

تردیدی نیست که خداوند متعال برای هر چیز علتها و اسبابهایی قرار داده که هستی و مشخصات آن چیز بستگی به آنها دارد و اینطور نیست که هر چه در جهان پدید می آید؛ بدون رابطه با قبل و بعد و صرفا اتفاقی و بی حساب باشد.

مثلا اگر می بینیم باران یا برف می بارد؛ یک سلسله عوامل ویژه یی در این کار دخالت دارد تا ابری پدید آید و در منطقه ی خاصی تشکیل باران و برف دهد و هرگز چنین کاری بی علل و اسباب انجام نمی پذیرد.

و همچنین کارهای بشر از روی تصادف و اتفاق از او سر نمی زند بلکه نخست چیزی را تصور می کند؛ سپس به آن می اندیشد و پس از آنکه فایده ی واقعی یا پنداری آنرا پذیرفت، به انجام آن

می‌کوشد پس انجام هر حادثه‌ی در جهان علت و سببی دارد، و این نظامی است تخلف‌ناپذیر و خداوند نیز اینچنین مقرر کرده است. بدیهی است این عقیده را با اصل آزادی و اختیار منافاتی نیست؛ زیرا اختیار و آزادی انسان، خود یکی از اسباب و علل جهان است، که بشر با استفاده از آن، کارهایی را در حدود توانایی انجام می‌دهد و اگر نخواهد انجام نمی‌دهد.

اکنون، توضیح کامل این بحث را به شرح زیر می‌خوانید:

به طور کلی، درباره حوادثی که در جهان واقع می‌شود سه گونه می‌توان نظر داد.

1 - حوادث کنونی جهان با گذشته هیچگونه ارتباطی ندارد و هر حادثه، در هر زمانی که واقع شود به امور پیش از آن مربوط نبوده است، نه اصل هستی آن به امور پیشین مربوط است و نه خصوصیات و شکل و اندازه و حدود آن با گذشته ارتباطی دارد.

البته با این فرض، سرنوشت هیچ موجودی قبلاً تعیین نمی‌شود، زیرا رابطه‌ی وجودی میان آنها نیست. مطابق این نظریه باید اصل علیت را یکسره انکار کنیم و حوادث را حساب نشده و اتفاقی توجیه نماییم. در صورتیکه اصل علیت عمومی است، و هر حادثه‌ی حتمیت و قطعیت و همچنین ویژگی‌های وجودی خویش را هنگامی می‌یابد که با حادثه‌های پیشین خود ارتباط داشته باشد.

کوتاه سخن آنکه: پیوند حوادث (قبلی و بعدی) با یکدیگر حتمی و ضروری است و هرگز انکارپذیر نخواهد بود.

2- آنکه: برای هر حادثه‌ی علت قائل شویم؛ ولی نظار

اسباب و مسببات را انکار کنیم. و گمان کنیم که در جهان یک علت و یک فاعل بیشتر وجود ندارد و آنهم ذات خداوند است. همه ی حوادث و موجودات مستقیماً و بدون واسطه از او صادر می گردد و عاملی غیر از خدا وجود ندارد. و بگوییم همینکه خدا در ازل می دانسته که فلان حادثه در فلان وقت وجود پیدا می کند، قهراً آن حادثه در آن وقت وجود پیدا می کند و هیچ چیز دیگر هم در وجود آن حادثه دخالت ندارد، افعال و اعمال بشر نیز یکی از همان حوادث است که بدون اختیار به وجود می آید، و خود بشر و نیروی او دخالتی در کارهای او ندارد! اینها صرفاً یک پرده ی ظاهری و یک نمایش پنداری است که به چشم ما می آید!

این نظریه هم از دو جهت مردود است :

1 - آنکه نظام اسباب و مسببات و رابطه ی علت و معلول میان حوادث غیر قابل انکار است، زیرا علوم طبیعی و مشاهدات حسی و تجربی، بر نظام اسباب و مسببات استوار است و دانشمندان از همین راه موفق به اختراعات و اکتشافات تازه شده اند.

2 - انسان، مختار و آزاد آفریده شده است، یعنی به او عقل و فکر و اراده داده شده است، انسان در کارهای ارادی خود، مانند سنگی نیست؛ که از بالا به پایین رها شده باشد و تحت تأثیر عامل جاذبه ی زمین، خواه و ناخواه به طرف زمین سقوط کند و نیز مانند گیاه نیست که تنها یک راه محدود در پیش داشته باشد و همینکه در شرایط معین نمو و رشد قرار گرفت خواه و ناخواه مواد غذایی را جذب و راه رشد و نمو را طی کند و نیز چون حیوان نیست که به

ص: 20

حکم غریزه کارهایی را انجام دهد .

انسان به چهار راه هایی بر می خورد و هیچ گونه اجباری ندارد که فقط یکی از آنها را انتخاب کند دیگر راهها بر او بسته نیست، انتخاب یکی از آنها به نظر و فکر و اراده او مربوط می شود، یعنی طرز فکر و انتخاب اوست که یک راه خاص را معین می کند.

تفاوت آتش (که می سوزاند) و آب (که غرق می کند) و گیاه (که می روید) با انسان؛ در همین است که هیچیک از آنها کار و خاصیت خود را از میان چند کار و خاصیت برای خود انتخاب نمی کنند؛ ولی انسان همیشه در برابر چند کار و چند راه قرار می گیرد و قطعیت یافتن یک راه و یک کار فقط به خواست شخصی او مربوط است. پس این نظریه ی دوم هم که جبر باشد درست نیست.

3- آنکه: اصل علیت را بپذیریم و نیز قبول کنیم که نظام جهان و جمیع حوادث حتی افعال و اعمال انسان همه بر اساس رابطه علت و معلول استوار است و اراده و نیروی اختیار بشر نیز در کارهایی که بشر انجام میدهد موثر است و سرنوشت انسان وابسته به نظامی است که خود او به وجود می آورد. آینده سعادتبخش یا شقاوت بار هر کسی به شخصیت و صفات روحی و ملکات اخلاقی و نیروی عملی او بستگی دارد و سرانجام به راهی که برای خود انتخاب کشیده خواهد شد.

انسان عملی را که با غریزه ی طبیعی و حیوانی او موافق است و هیچ مانع خارجی برای آن وجود ندارد به حکم تشخیص و

مصلحت اندیشی قادر است ترک کند و همچنین کاری را که مخالف خواسته های نفسانی اوست و هیچگونه عامل اجبار کننده ی خارجی هم وجود ندارد؛ به حکم مصلحت اندیشی و نیروی خرد می تواند انجام دهد.

انسان از یکنوع آزادی برخوردار است که انجام یا ترکی کاری برای او از ناحیه ی عقل و اراده ی خودش ممکن است و هیچ عاملی او را بر خلاف میل و رغبتش اجبار نمی کند.

این نظریه (نظریه ی سوم) را پیامبران بزرگ و کتاب های آسمانی و فلاسفه و دانشمندان اسلام گواهی کرده اند و مسلمانان نیز همین عقیده را پذیرفته اند.

پس تقدیر خداوندی این است که بشر افعال خود را از روی اختیار انجام دهد؛ نه اینکه تقدیر، او را به انجام یک طرف مجبور سازد. یعنی با آنکه نظام علت و معلول در جهان حاکم است؛ کارهای بشر از روی جبر انجام نمی گیرد. بدیهی است، قضا و قدری که آزادی و اختیار در آن قرار گرفته است؛ مانع پیشرفت و ترقی نیست و انسانرا دست بسته قرار نمی دهد. بلکه او می تواند با استفاده از آزادی و حریتی که دارد هر نوع کاری را که بخواهد انتخاب کند و در پیشرفت خود بکوشد.

انسان به هر سو که رو آورد همان قضا و قدر اوست که با دست خود آنرا انتخاب می کند.

انسان فقط یکنوع سرنوشت ندارد؛ بلکه سرنوشت های گوناگونی در پیش دارد؛ که ممکن است هر کدام از آنها جانشین دیگری گردد. مثلاً اگر کسی بیمار شود و معالجه کند و نجات پیدا کند

به موجب سرنوشت و قضا و قدر . است و نیز اگر معالجه ننماید و رنجور بماند و یا بمیرد باز به موجب سرنوشت و قضا و قدر است. علی علیه السلام، از پای دیوار کجی برخاست و پای دیوار دیگری نشست. گفتند: «یا امیرالمؤمنین آیا از قضای الهی فرار می کنی؟» پاسخ داد: «از قضای خدا به قدر وی - و قضای دیگری - فرار می کنم» (1)

سرانجام انسان هر طرفی را که اختیار کند، نوعی سرنوشت اختیاری و قضا و قدر است و تحت قانون علیت عمومی است و عقیده ی به قضا و قدر انسان را از فعالیت و کوشش باز نمی دارد.

مسلمانان صدر اسلام با اعتقاد راسخی که به قضا و قدر داشتند، این تعلیم را آنچنان دریافت کرده بودند؛ که آنرا با تسلط خود بر کارهای خویش منافعی نمی دیدند و اعتقاد محکمشان به سرنوشت، آنان را به سوی جبر نکشاند و بی حس و بی قید و حواله کننده ی به تقدیر بار نیاورد، تا آنجا که توانستند افتخار پیشرفت های بی سابقه یی در دنیای آنروز داشته باشند.

حدود قضا و قدر

عوامل مؤثر در کار جهان که مجموعاً علل و اسباب جهانرا تشکیل می دهند و مظاهر قضا و قدر به شمار می روند؛ منحصر به امور مادی نیستند. یک سلسله امور معنوی نیز وجود دارد که در تغییر و تبدیل سرنوشت بشر مؤثر است. رفتار و کردار بشر حساب و

ص: 23

عکس العمل دارد. خوب و بد در مقیاس جهان بی تفاوت نیست. مثلاً آزار رساندن به جاندار، اعم از حیوان و انسان به ویژه به صاحبان حقوق - از قبیل: پدر و مادر و معلم - اثرهای بدی، در همین زندگی دنیایی به بار می آورد. همچنین احترام به آنها در سعادت و زندگی انسان بی اثر نیست.

دعاهم، یکی از علل معنوی این جهان است، که می تواند در سرنوشت حادثه یی مؤثر باشد. کارهای خیر و نیکویی ها و به طور کلی گناه یا اطاعت، توبه یا پرده دری، دادگری یا بیدادگری، نیکوکاری یا بدکاری، دعا یا نفرین و همانند آنها چیزهایی هستند که در سرنوشت بشر از نظر عمر، سلامت، روزی و موفقیت مؤثر می باشند. آنان که دید دیگری دارند و می توانند واقعیت جهان را درک کنند؛ قضاوتشان با ما، در موارد ویژه یی تفاوت می کند. آنچه ما آنرا مثلاً: علت مرگ می بینیم، آنها به واسطه ی احاطه بر عالم، ممکن است آنرا علت مرگ ندانند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «عدد کسانیکه بواسطه ی گناهان می میرند؛ از آنان که به واسطه سرآمدن مدت عمر جان می سپارند بیشتر است. و عدد کسانیکه به سبب نیکوکاری زندگی در از می یابند از آنان که با عمر اصلی خود زندگی می کنند فزون تر است».⁽¹⁾

اکنون که روشن شد اعتقاد به قضا و قدر مستلزم عقیده ی به جبر نیست؛ دلیل های عقلی و نقلی چندی هم بر باطل بودن اعتقاد به

ص: 24

1 - تکلیف، که اساس هر مکتب دینی و اخلاقی بر آن استوار است؛ با جبر نمی سازد. اگر مردم در کارها مجبور باشند؛ دیگر امر و نهی، پاداش و کیفر، بهشت و دوزخ مفهومی نخواهد داشت و صحیح نیست به کسیکه نمی تواند از کاری خودداری نماید بگویند خودداری کن. این گونه تکلیف از یک انسان عاقل صادر نمی شود؛ چه رسد به خداوند حکیم!

پس مسأله ی تکلیف خود بهترین شاهد است که اسلام و سایر مذاهب آسمانی هیچکدام آیین جبری نیستند.

2 - همه ی ما وجدانا می یابیم که در کارها مانند ماشین خود کار نیستیم، که بدون اختیار و تصمیم و اراده یک سلسله کارها از ما صادر گردد. بلکه کاملاً محسوس است که کارها با اختیار و آزادی و دلبخواه خودمان انجام می گیرد، از اینرو به کسیکه حقوقش پایمال شده این حق را می دهند که از حقوق خود دفاع نموده و به محاکم قضایی مراجعه کند.

اگر انسان در کارهای خود مجبور بود؛ آنکه حقش پایمال شده بود، حق نداشت به کسیکه حق او را پایمال کرده است اعتراض کند و او را به محاکم قضایی بکشد.

3- علاوه بر آنچه ذکر شد آیه های فراوانی در قرآن کریم به اصل آزادی و اختیار بشر تصریح می کند، و آشکارا دخالت خود بشر را در رستگاری و گمراهی، سعادت و شقاوت، پیشرفت و عقب ماندگی وی تأیید می نماید.

برای نمونه به آیات زیر توجه کنید:

1 - ([ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ](#) .) (1)

« فساد همه جا دریا و صحرا را گرفته، در اثر کارهایی که خود مردم انجام داده اند. »

2 - ([إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا](#) .) (2)

« ما انسانرا به راه (راست) راهنمایی می نماییم تا او چه راهی را انتخاب کند، راهنمایی ما را بپذیرد و سپاس گوید (اما شاکراً) و یا رد کند و ناسپاس گردد (وَإِمَّا كَفُورًا). »

3 - ([فَأَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى](#)) (3)

« ما ملت ثمود را راهنمایی کردیم؛ ولی آنان راه گمراهی را بر هدایت برتری دادند. »

4 - ([لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى](#) .) (4)

« برای انسان بهره یی جز سعی و کوشش خودش نیست. »

با در نظر گرفتن آیه های فوق و همانند آن، معلوم می شود: هر که اسلام را آیین جبری معرفی نماید اشتباه نموده و معنای قضا و قدر را نفهمیده است. و یا همانند مخالفین اسلام خواسته است از این راه سوء استفاده کند و با این تهمت مسلمانان را مردمی غیر قابل پیشرفت و وامانده معرفی نماید.

ص: 26

1- سوره ی روم آیه ی 41 .

2- سوره ی دهر آیه ی 3.

3- سوره ی فصلت آیه ی 17 .

4- سوره ی نجم آیه ی 39 .

روش کسیکه معتقد است در سرنوشت خود اختیاری ندارد و خود را چونان کاهی می بیند در کف تنبدادی؛ با آن دیگری که خود را حاکم بر سرنوشت خود میدانند و معتقد است آزاد آفریده شده است؛ تفاوت اساسی دارد.

اولی با آن عقیده نمی تواند برای فعالیت و کوشش خود ارزشی قائل شود و در نتیجه راهی جز تسلیم در برابر همه چیز نمی یابد. چنین فردی همیشه گرفتار خواسته های نفسانی و اسیر دام شهوت های خویش خواهد بود و در زندگی موفقیتی نخواهد داشت زیرا در صدد مبارزه با خواسته های نفسانی و پیش آمدها، نیست و روز به روز با این عقیده بر بدبختی خود می افزاید.

اما دومی که معتقد است مسیر زندگی با دست خود او معین میشود، و می تواند در برابر هر چیزی نقش مؤثری داشته باشد؛ همیشه قطعی شدن کارها را وابسته به اختیار و اراده ی خود می داند و اگر بخواهد. به انجام آنها می پردازد و اگر نخواهد از انجام آنها سر باز می زند.

بدون شک موفقیت و کامیابی این فرد در زندگی خیلی بیشتر است زیرا برای کار و کوشش خود اصالت قائل است و خود را تسلیم حوادث و خواسته های درونی خویش نمی کند. اضافه می تواند از نظام های معنوی استفاده کرده؛ با انجام نیکی ها و پرهیز از بدی ها و نیز از راه دعا و نیایش و همانند آن بر کامیابی و پیروزی خود بیفزاید.

پرسش ها

با اینکه می دانیم خدا عادل است و اسباب ظلم از قبیل جهل و ناتوانی در ذات پاک او راه ندارد .

1 - پس چرا در وجود ما غریزه ی جنسی، خشم و خصلت هایی مانند آنها آفرید که هر دم ما را به سوی بد فرجامی بکشاند؟

2- پس چرا تضادها مانند شیطان و مخالفین را آفرید که هر لحظه زخمی جانسوز به پیکر روح بشر وارد سازند؟

3 - پس چرا از ستم ها و جنایت ها جلوگیری نمی کند؟

4 - پس چرا ما را در زمان غیبت امام زمان علیه السلام آفرید که خود درباره ی آن خبر داده است که دنیا پر از ظلم و ستم می شود، واقعا گناه ما چیست که در این زمان به وجود آمده ایم.

5 - با اینکه می دانیم خدا عادل است و علت های ستم از قبیل جهل، نادانی، محرومیت، ترس از سقوط، شقاوت و بدسرشتی و غیره در حقیقت کامل و بی نیاز او راهی ندارد، پس این بلاها،

ص: 28

مصیبت ها، زلزله ها، طوفان ها، جانوران و درندگان چیستند که در نظام آفرینش مشاهده می شود؟

6- پس چرا یکی را پر استعداد می آفریند که در اندک زمانی به مراتب عالی میرسد و در مقابل دیگری را کم استعداد و کند ذهن به وجود می آورد که هیچگاه نمی تواند به پای او برسد؟

7- پس چرا: یکی را می دهد صد ناز و نعمت - یکی را لقمه بی آلوده با خون؟

8- پس چرا یکی را کور، لنگ، لال و کر و دیگری را سالم به وجود می آورد؟

پاسخ ها

1 - غریزه ها ضامن بقای نسل بشر ..

غریزه ی جنسی خشم و غیره در زندگی بشر ضروری است و نعمت بزرگی محسوب می شوند؛ زیرا همه می دانیم یکی از عوامل دوام و بقاء نسل بشر همان غریزه جنسی است که اگر این غریزه در ی وجود انسان ها نمی بود چیزی نمی گذشت که نسل بشر منقرض می گردید و اثری از آن باقی نمی ماند.

همین عامل است که بشر را آماده میسازد که تن به مشکلات گوناگون ازدواج در دهد تا موجودیت خود را در تمام اعصار حفظ نماید .

پس غریزه جنسی در وجود بشر لطفی بس بزرگ است که می تواند این نسل را برای صدها هزار سال نگهدارد .

ص: 29

اما مفاسد و جنایات و سایر بدبختی‌هایی که از غریزه‌ی جنسی دامنگیر فرد و اجتماع می‌شود در ذات این نیرو نیست بلکه آنها در اثر مراعات نکردن شرایط برداشت از آن غریزه و نبودن کنترل و خلاصه افراط و تفریط در آن به وجود می‌آید.

همچنین نیروی خشم در وجود انسان یکی از باز یافت‌های الهی است، که می‌تواند بشر را در برابر حمله‌های دشمن توانا سازد و نیروهای ذخیره‌ی روحی و جسمی انسان را که در حال عادی مورد استفاده قرار نمی‌گیرد کاملاً بسیج کند و در مسیر حفظ منافع انسان به کار اندازد، البته استفاده از این غریزه نیز شرایط و حدودی دارد که باید مراعات شود تا به سود انسان تمام گردد.

مسلم است زیاده روی در آن و مراعات نکردن شرایط آن زیان‌های زیادی به بار می‌آورد، پس اینگونه غریزه‌ها برای زندگی انسان مفید و موثر است و هیچکدام ظلم و ستم نیست بلکه اگر نمی‌بود نقصان و کمبودی در آفرینش محسوب می‌شد.

2- بسیج نیروهای انسان در سایه‌ی تضادها

بی‌شک وجود تضادها یعنی نیروهای مخالف پویندگان راه حق را در رسیدن به تکامل و هدف آماده می‌سازد.

دانشمندان جامعه‌شناس معتقدند که یکی از عوامل پیشرفت ملت‌ها و جامعه‌ها اینست که در برابر نیروهای مخالف واقع می‌شوند و ناگزیرند برای حفظ موجودیت خود تلاش کنند و در نتیجه نیروهای

ذاتی آنان در راه پیشرفت و اعتلا به حرکت در می‌آید.

به عکس یکی از مهمترین عوامل عقب افتادگی اینست که ملتی در یک محیط آرام و بدون دردسر و تضادها زندگی کند و مجبور نباشد برای وضعی بهتر تکاپو نماید .

این است به هم این تضادهاست که طرفداران حق و حقیقت را وادار می کند برای استقرار عدالت و ریشه کن ساختن مظاهر فساد و بدبختی بکوشند، شاهد این موضوع آنستکه در میان مسائل علمی و مذهبی مسأله ایکه مخالف بیشتری داشته کاملتر بحث شده است، به عکس مسائلی که مخالف نداشته غالبا به اجمال و ابهام خود باقی مانده است.

همچنین دانشمندان طبیعی معتقدند که اگر میکربهای مضر از راه های مختلف وارد بدن انسان نمی شدند و سلول های بدن با هجوم دائمی به آنها به فعالیت نمی پرداختند جسم انسان هرگز نمو کنونی را نداشت .

این را نیز می دانیم که برای افزایش مقاومت و مصونیت بدن در برابر بیماری های مختلف از میکربهای همان بیماری استفاده می شود یعنی میکرب ضعیف شده را به بدن تزریق می کنند تا گلبول های سفید خون در برابر هجوم میکربها واکنش نشان دهند، این واکنش همان مصونیت و مقاومت در برابر بیماری است.

مثال های اجتماعی نیز برای این موضوع فراوان است مثلا میدانیم که شخصیت های برجسته ی سیاسی، نظامی و اقتصادی همواره در کوران مبارزات رشد می یابند.

کوتاه کلام آنکه تضادها در هر صورت رمز تکامل و ترقی

است به شرطی که به صورت صحیح از آن بهره برداری شود. بنابراین وجود تضادها نه تنها باعث بدبختی نیست بلکه عامل بسیار موثری برای تکامل انسان به حساب می آید.

و اما شیطان در انتخاب مسیر غلطی که در پیش گرفته هیچگونه اجباری نداشته بلکه مانند بشر در تعیین سرنوشت خود آزاد آفریده شده است. ولی با اینهمه وجود او به عنوان یک عامل تضاد میتواند مورد استفاده قرار گیرد و ما می توانیم با مقاومت در برابر وسوسه های او بر نیروی ایمان و فضیلت و ارزش های خود بیفزاییم، چون می دانیم شیطان و نیروهای مخالف ما را به فساد مجبور نمی کنند بلکه تنها در برابر پیامبران طرح مخالف می دهند که بشر می تواند با نیروی عقل و ایمان و راهنمایی های پیامبران بر آنها پیروز شود و راه صحیح را انتخاب کند، از این نظر است که می گوئیم وجود تضادها

ای تکامل یافتن انسان ها مفید و لازم است.

3 - آزادی و اختیار

آنچه انسانرا از سایر موجودات ممتاز می سازد اختیار و آزادی او در انتخاب راه زندگی و طرح های مختلف و کارهای شایسته و ناپسند است .

بدیهی است اگر انسان مجبور باشد فقط از یک راه برود تکاملی برای او تصور نمی شود همانطور که زندگی زنبور عسل تکاملی ندارد. این حقیقت را می توان با یک مثال ساده روشن ساخت.

ص: 32

فرض کنید تصمیم گرفته شده است بیمارستانی برای مستمندان ساخته شود برای جمع آوری هزینه ی آن ممکن است به دو صورت اقدام گردد. نخست اینکه به زور از تمام ثروتمندان پول هایی دریافت دارند و صورت دوم آنکه خود مردم با میل و رغبت در این کار خیر شرکت کنند.

مسئله در هر دو صورت بیمارستان ساخته خواهد شد ولی با این تفاوت که در صورت اول چون کمک های پرداخت شده اجباری بوده است هیچ گونه فضیلت و ارزش انسانی برای پرداخت کنندگان ایجاد نمی کند. ولی در صورت دوم چون با آزادی و اختیار انجام گرفته است صفات عالی انسانی که مقیاس شخصیت و ارزش اوست جلوه نموده و در آنان پرورش می یابد. این موضوع اختصاص به این مورد ندارد بلکه در تمام موارد ارزش روحی و فضیلت انسانی هر کس تنها در صورتی بالا می رود که از روی اختیار و آزادی دست به کار نیک بزنند.

از اینروست که خداوند همه را آزاد گذارده تا هر کسی از نیروی خدا دانش استفاده کند و پرورش یابد.

بنابراین جا ندارد که بگوییم چرا خدا ستمکاران را نابود نمی سازد؟ زیرا اگر اینطور بود تکامل اختیاری معنا نداشت بلکه همه مجبور بودند به راه حق بروند و نتوانند گناه و ظلم بنمایند.

اضافه براین جلوگیری از ظلم و ستم به دست خود ماست اگر در برابر ستمکاران بپاخیزیم و استقامت کنیم می توانیم به ظلم و ستم آنها خاتمه دهیم و محیطی مسالمت آمیز بسازیم که همه در آن آسوده

خاطر باشند .

چه بسیار ملت هایی که زیر یوغ استعمار و ظلم و ستم بسر می بردند ولی در اثر استقامت و به کار بستن نیروی خود توانستند بر آنها چیره شوند.

این ما هستیم که در برابر ظلم و ستم می نشینیم و در راه پایان دادن آن نمی اندیشیم .

این وظیفه ایست که خدا به عهده ی اجتماع گذارده است تا در راه بر طرف کردن ظلم بکوشند و ستمدیدگان را یاری کنند و حقوق آنها را از ستمکاران بگیرند .

اگر دسته یی به سهم خود کوشش کردند ولی در این صحنه پیروز نشدند خداوند انتقام آنها را از ستمکاران می گیرد و در برابر ناراحتی هایی که دیده اند پاداش بزرگی خواهند داشت.

4 - مقامی بالاتر و پاداشی بهتر

مشکلات اختصاص به زمان غیبت امام زمان علیه السلام ندارد بلکه در تمام زمان ها مشکلات بوده است چیزیکه هست کم و زیاد دارد و همین مشکلات است که فلز وجود انسان را آب دیده و محکم می سازد و در پرورش نیروهای ما اثر مفیدی می گذارد و مسلم است هر چه مشکلات بیشتر باشد انسان بهتر می تواند از آنها استفاده و بهره برداری نماید و در مقابل، خود را نیکوتر پرورش دهد.

البته افرادی که با مشکلات فراوان و موانع طاقت فرسا از مفاسد و تبهکاری ها اجتناب می نمایند و به وظیفه ی خود عمل می کنند

مورد لطف مخصوص خدا قرار می گیرند و پاداش عالیتري به آنها داده می شود. و مقام آنان نسبت به کسانی که در زمان های پیش بوده اند برتر خواهد بود چون با مشکلات بیشتری روبرو هستند و به همین جهت است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آنانرا برادران خود می نامید و مقام ایشان را بس بزرگ و پر ارزش تلقی می فرمود.

پس اگر ما در این زمان قرار گرفته ایم و با هزاران دشواری روبرو هستیم نباید از یاد ببریم که ضمناً مقامی بالاتر و پاداشی بهتر داریم. این مشکلات هر چه هم جانکاه باشد باز شیرین است زیرا موجب می شود تا به مقام برادری رسول خدا ارتقا یابیم.

-5

(دانشمندان در مورد این سؤال پاسخ های بسیاری داده اند که تنها چند پاسخ را به شرح زیر یادآور می شویم)

الف - خوب و بد نسبی و مطلق

حقایق مطلق را با حقایق نسبی نباید اشتباه کرد. مطالعات ما درباره ی سود و زیان حوادث و موجودات این جهان همواره نسبی است، یعنی مقیاس سنجش را در این مطالعات وضع خود و کسانی که

سرنوشت آنها با ما ارتباط نزدیک دارد قرار می دهیم:

آنچه به سود ما است خوب و مفید و آنچه به زیان ما است بد و مضر می دانیم، و حساب نمی کنیم که فلان حادثه در سرنوشت سایر موجودات یا درصد سال آینده چه آثاری به بار خواهد آورد. در صورتیکه مطالعات نسبی که در چهار چوب شرایط و موضوعات

ص: 35

خاصی صورت می گیرد، هرگز نمی تواند ملاک «قضاوت مطلق» گردد.

برای روشن شدن این موضوع، در دو مثال زیر دقت کنید. فروردین است، ابرهای انبوه در سینه ی آسمان نیلگون خیمه زده است، رگبارها که گاه، برکوه و صحرا می ریزد، زمین های تشنه آبیاری شده است و گلها و گیاهان نو خواسته، طراوت و زیبایی خاصی به خود می گیرد، نسیم روح افزایی که با رطوبت ملایمی آمیخته است عطر گلها را به هر سو می پراکند.

باری از نظر ما همه شکوهمند و زیباست و اما...

لانه ی مورچه بی یا آشیانه ی مرغی زیر رگبار خراب می شود، مورچه ها زیر آوار می مانند، انبار آذوقه ی لانه ویران شده و تمام راهروها را آب گرفته و آذوقه بی که یکسال جمع آوری آن وقت گرفته، تمام از میان رفته است همه چیز روی آب یا زیر آوار مانده، نوزادهایی که نسل آینده ی لانه را تشکیل می دهند، فاسد و یا بیمار شده اند، بدیهی است که این وضع از نظر مورچگان همه بلا و همه مصیبت است .

اینک: آیا قضاوت مورچه ها درست است؟ اما همه می دانیم که قضاوت آنها عمومی و مطلق نیست بلکه نسبت به خودشان است، زیرا مقیاس سنجش را سود و زیان خود و منطقه ی سکونت خویش

قرار داده اند.

مثال دیگر :

برخی از بیماری ها است که انسان در دوران عمر خود یکبار به

ص: 36

آن مبتلی می شود، ولی برای همیشه یک حالت مصونیت در مقابل آن بیماری یا بیماریهای مشابه ایجاد می کند .

اگر آن بیماری را در همان لحظه ی ابتلا- مورد مطالعه قرار دهیم، می گوئیم ناراحتی و عذاب است اما اگر آثار آنرا در تمام عمر در نظر بگیریم حتما آنرا یکی از نعمت های بزرگ خدا می دانیم. بنابراین، اگر بخواهیم سطحی فکر کنیم باید فوراً مناسبات هر حادثه یی را با منافع خود در نظر بگیریم و یک قضاوت قطعی درباره ی آن بکنیم.

اما اگر بخواهیم به عنوان یک فیلسوف و متفکر، قضاوت صحیح و همه جانبه کنیم باید تمام آثار این حادثه را در طول تاریخ گذشته و آینده در نظر بگیریم زیرا هر حادثه یی که امروز به وقوع می پیوندد به طور قطع زائیده ی یک سلسله علل قبلی و سبب حوادثی آینده است، زیرا اتفاقات زیادی پیش از این رخ داده تا این حادثه به وجود آمده است، و این حادثه نیز به نوبت خود سر رشته ی یک سلسله آثار دیگری است که در زمان های آینده به وجود خواهد آمد.

و نیز باید آثار آنرا نسبت به مکان ها و مناطق مختلف و موجودات دیگر در نظر گرفت تا قضاوت ما همه جانبه باشد اما چون چنین قدرتی نداریم، و نمی توانیم گذشته و آینده را در نظر بگیریم باید از قضاوت قطعی و مطلق هم به طور کلی خودداری کنیم.

این صحیح نیست که مردم هر زمان خوب و بد و سود و زیان آنرا از سوی سودهای خود بنگرند و عده یی آنرا نعمت و دسته یی دیگر آنرا بلا بدانند بلکه باید سود و زیان آنرا با در نظر گرفتن تمام

موجودات و در همه ی وقتها مورد ملاحظه قرار دهند.

پس ممکن است این حادثه ها در نظام آفرینش مفید باشند. بنابراین ما هرگز نمی توانیم آنها را بد بنامیم تا با عدالت خدا سازگار نباشد. (1)

ب - عامل ایجاد

قسمتی از این بلیات و گرفتاری ها به دست خود ما به وجود می آید و آنرا نباید به حساب خدا بگذاریم .

این ما هستیم که در اثر مراعات نکردن امور بهداشتی یا شهوترانی و باده گساری و هزاران مفسد دیگر، وضع مزاجی خود را به هم می ریزیم و فرزندان غیر سالم تحویل اجتماع می دهیم و در نتیجه با نظام آفرینش که روی قانون صحیحی بنا شده می جنگیم و آنرا به اینصورت نازیبا در می آوریم .

این ما هستیم که از فکر خود استفاده نمی کنیم و مانند برخی از ملت های پیشرفته «ژاپن» ساختمان های ضد زلزله درست نمی کنیم تا هنگام لرزیدن زمین از خطر و هلاکت محفوظ بمانیم.

ص: 38

1- شاعر توانا آقای اخگر در این زمینه چنین سروده اند: بدریا (ماهی بی) دم از خدازد *** بکوی حق در چون و چرا زد که چون دریا
برایم آفریدی *** خط خشکی چرا گردش کشیدی مرا هرگز به خشکی نیست حاجت *** چرا بیرون زحاجت گشت خلقت نمیدانست آن
مسکین که دنیا *** برای او نگردیده مهیا جهان را چون کماهی آفریدند *** درون آب، ماهی آفریدند تویی چون ماهی و دنیاست دریا ***
برای تو نشد دنیا مهیا بد مطلق جهان را نیست در کار *** بدو خوبی به «نسبت» شد پدیدار

این ما هستیم که ساختمان های خود را محکم نمی سازیم تا موقعی که رگبارهای شدید می بارد از زیر آوار ماندن محفوظ باشیم.

علاوه، گاهی قسمتی از این حوادث کیفر اعمالی است که ما انجام داده ایم چنانکه قرآن مجید میفرماید:

(وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ) (1)

ج - بانگ بیدار باش

غفلت و بی خبری نسبت به عوامل سعادت و حیات انسان خطرناک است بدین منظور لازم است گاه و بیگاه زنگ های بیدار باش در گوشه و کنار زندگی انسان نواخته شود و او را متوجه ی سرنوشت خود سازد.

موضوعی که بیش از همه چیز غفلت و فراموشکاری را تشدید می کند یکنواخت بودن وضع زندگی است.

یکنواخت بودن زندگی، غافل کننده و خواب آور است، به عکس همواره حالات بحرانی و نشیب و فرازها، روشن بینی و توجه خاصی در انسان به وجود می آورد.

بشری که پیشرفت ها و موفقیت های علمی، رؤیای پرواز به آسمانها را برای او تحقق بخشیده و برق، بخار، اتم و سایر نیروهای طبیعت سر بفرمان او نهاده است و زندگی او رنگ تازه یی به خود گرفته، ممکن است چنان به قدرت خود مغرور شود که هدف زندگی و حیات را به کلی فراموش و سرگرم شهوات شود و تمام اصول اخلاقی را زیر پا گذارد و آشکارا به حقوق دگران تجاوز کند ناگهان

ص: 39

زلزله بی در گوشه بی از دنیا رخ می‌دهد یعنی زمین را کمی سرکش می‌کند و چنان زندگانی او را تکان می‌دهد که همه قدرت‌ها در برابر آن از کار می‌افتد، قطعات بزرگ سنگ‌های کوهستان‌های ساحلی به دریا پرتاب شده و کشتی‌هایی که در ساحل لنگر انداخته است به ساحل می‌افتد و دریا و خشکی جا عوض می‌کنند و غوغایی برپا می‌شود دولت‌های نیرومندی که سرگرم تسخیر آسمان‌ها هستند به کمک آنها می‌شتابند اما به زودی معلوم می‌شود راهی برای مبارزه نیست، تنها کاری که می‌توانند انجام دهند این است که به عده بی‌ماموریت دهند خوراک و پوشاک را به وسیله‌ی هواپیما در سرزمین‌های بلا زده بریزند و فرار کنند، شکی نیست که این حادثه و نظیر آن در هر زمانی واقع شود تاثیر عمیقی در افکار دارد، تکانی به عقل‌ها می‌دهد پرده‌های غفلت و فراموشکاری را کمی به عقب می‌زنند و خواه ناخواه یک اثر تربیتی در روح و جان انسان به یادگار می‌گذارد.

ممکن است انسان به آثار آن کاملاً توجه نداشته باشد ولی در وجدان ناخودآگاه او تاثیر عمیق خود را خواهد گذاشت، آیا می‌توان گفت حوادثی که از ادامه‌ی این حال غفلت و مستی و بی‌خبری جلوگیری می‌کند مفید نیست؟!

د - سرچشمه‌ی تحولات

بسیاری از ناملايمات و بحران‌هایی که در زندگی اجتماعی پیش می‌آید سرچشمه‌ی انقلابات و تحولات در نیروهای انسانی است.

همین بحران‌هاست که افراد را وادار می‌کند برای رسیدن به

وضع بهتری مبارزه‌ی دامنه‌داری را پیش بگیرند و رفته رفته استعداد ذاتی که در نهادشان به ودیعه گذاشته شده به تکامل خود برسد. مورخان بزرگ معتقدند که تمدنهای درخشان بشر همیشه به این علت به وجود آمده است که ملتی مستعد مورد هجوم دشمنان خود قرار گرفتند، همین موضوع استعدادهای آنان را شکوفان ساخته و سرانجام آنان را چون پولاد آب دیده و چون مردان با شهامت پرورده است.

همانطور که زوال تمدنهای بزرگ بدینجهت بوده است که تهاجم خارجی بر آن ملت قطع شده است و آن ملت در یک زندگی مرفه به حالت خمودی و سستی قرار گرفته اند و در نتیجه پیروزی های خود را از دست داده اند.

پس چه مانعی دارد که قسمتی از این حوادث برای این باشد که نیروی بشر در پیچ و خم مشکلات و نشیب و فراز آن تکامل یابد. و نیز حقیقت پوشیده‌ی افراد بدین وسیله ظاهر گردد.

چه بسیار اشخاصیکه فکر می کردند هنگام جنگ مرد سلحشوری هستند ولی به هنگام جنگ، فراری از آب در آمدند.

کوتاه سخن آنکه گرفتاری ها و مشکلات برای تشخیص حال افراد بشر میزان خوبی است همانطور که خداوند در قرآن کریم می فرماید: (الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيٰوةَ لِيَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُوْرُ) (1)

ص: 41

آنچه گفتیم ما را بر آن میدارد که هر حادثه ای که در جهان آفرینش به وجود می آید آنرا در نظام خلقت و جملگی موجودات مفید و موثر بدانیم .

6- مدنی بالطبع

دانشمندان و فلاسفه گفته اند انسان مدنی بالطبع است یعنی طبیعتا اجتماعی است و نمی تواند به تنهایی زندگی کند و اساسا ترقی و تکامل او فقط در زندگی اجتماعی به وجود می آید.

اختلاف در استعداد و مواهب زندگی یکی از شاهکارهای خلقت است که افراد بشر را با هم مرتبط می سازد و می تواند نظام اجتماعی را برقرار سازند زیرا اختلاف طبیعی و تفاوت افراد از نظر استعداد موجب می شود که همه به هم نیازمند باشند و کارها تقسیم گردد و هر کس مطابق ذوق خود گوشه یی از کارهای اجتماعی را بگیرد و انجام دهد.

گرچه بعضی از کارها در نظر مردم اهمیت بیشتری دارد ولی این دلیل نمی شود که صاحبان مشاغل آزاد و ظاهرا کم اهمیت از نظر مردم خالی از نبوغ و استعداد باشند، زیرا می توان گفت بیشتر صنایع بزرگ و کارخانه های معظم ساخته افکار همان افرادی است که روزگاری با دست های خود صنعتی را انجام می دادند.

سازمان خلقت، نظام کهن و منظم یعنی تقسیم کار را برای فرزندان خویش گسترده است و آنانرا به خاطر ادامه ی زندگی اجتماعی و سراسر محبت و همکاری بدان ترتیب آماده می سازد یعنی

هر کس را ذوقی در سر می نهد تا بتواند گوشه‌ی بی از نیازهای اجتماعی را پاسخ مثبت دهد.

چنانکه خداوند می فرماید: (... وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا..) (1)

ترجمه - ما بعضی را بر بعضی از نظر نیروهای ذاتی و مواهب زندگی برتر قرار دادیم تا بتوانند همدیگر را در مسائل زندگی استخدام کنند و از هم استفاده ببرند، بنابر این آنکه خود را در رشته‌ی بی مانند فیزیک ضعیف می بیند نباید نا امید شود بلکه باید به متخصص روانشناس مراجعه کند تا با کاوش علمی در غرایز و نیروهای خدا دادی میزان ذوق و رشته‌ی تخصصی او را تعیین کند.

به راستی می توان گفت غالب افرادی که از مواهب زندگی محروم می شوند به خاطر یأس و بد بینی است زیرا وقتی خود را در یک رشته ناتوان دیدند به غلط چنین می پندارند که در تمام رشته‌ها ضعیفند و از فعالیت دست بر می دارند و رفته رفته در نبرد زندگی شکست می خورند و محرومیت‌های زیادی می بینند.

- 7

الف - یکی از علل اینکه عده‌ی بی از مواهب زندگی محرومند، آن است که معنای رازق بودن خدا را نفهمیده‌اند و آنچنانکه باید در این موضوع دقت نکرده‌اند، ایندسته از مردم فکر میکنند خدا در تمام

ص: 43

مراحل زندگی با آنان همان روش دوران شیر خواری را انجام می‌دهد و روزی آماده را در اختیار آنان قرار می‌دهد در صورتیکه روش روزی دادن خدا نسبت به رشد و تکامل انسان تفاوت می‌کند و هر چه انسان قوای فکری و جسمی اش بیشتر رشد کند به او اختیارات زیادتری می‌دهد تا بیشتر فعالیت کند.

زمانیکه کودک نمی‌تواند غذا را بچود برای او شیر فراهم می‌سازد اما همان کودک هنگام خوردن شیر وظیفه دارد از خود فعالیت نشان دهد و پستان مادر را بگیرد و بمکد پس از آنکه دندان در می‌آورد جویدن غذا را نیز به خود او وا می‌گذارد و او باید غذا را برای هضم آماده سازد.

و نیز موقعیکه بتواند روزی را تحصیل کند باید خود به فکر آن باشد و به دنبال کار و کوشش برود تا روزی خود را به دست آورد.

اینکه می‌گویند هر آنکس که دندان دهد نان دهد، به این معنی نیست که بنشینیم تا نان خودش بیاید بلکه این است که خداوند در خلقت و آفرینش آنچه مورد نیاز و پیشرفت انسان است به وجود آورده است، مثلاً چون غذا می‌خواهد برای او مواد غذایی و وسائل خوردن، هضم و جذب قرار داده است و او را در به دست آوردن آن مواد نیرومند و توانا ساخته است.

به بیانی دیگر، خدا جهان را طوری آفریده که هر کس در آن فعالیت کند میتواند از مواهب آن برخوردار باشد.

جهان آنطور نیست که هر چه انسان سعی کند دستش به جایی نرسد بلکه خداوند عالم را آسان قرار داده که هر کس با راهنمایی

فکر و اندیشه و بکار بردن نیروهای خداداد و مراعات عوامل پیشرفت بتواند نیازمندی های خود را برطرف سازد و بدین ترتیب جهان خلقت سفره ی عام اوست و از این سفره دشمن و دوست بهره مند می گردند.

خداوند در قرآن کریم می فرماید (هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ...) (1)

ترجمه - اوست که زمین را برای بهره برداری و استفاده ی شما آماده و رام ساخت پس در اطراف آن راه روید و از روزی آن بخورید.

پس این ما هستیم که در غالب موارد از این موهبت عمومی استفاده نمی کنیم و خود را به محرومیت های تلخ زندگی دچار می سازیم .

ب - روشن است که جهان بی هدف آفریده نشده و همه به سوی کمال رهسپارند منتها کمال گیاهان و نباتات تکوینی و طبیعی است که بدون اراده و اختیار انجام می گیرد، تخم یک گیاه که در زمین کاشته می شود پس از یک تحول درونی تکامل خود را آغاز می کند و به سوی نور می شتابد و پس از آنکه ساقه و شکوفه داد و میوه خود را دریافت تکامل آن انجام می یابد.

همچنین حیوانات با غریزه ی انحراف ناپذیری که دارند به سوی کمال می شتابند نظام های اجتماعی که در میان زنبوران عسل و

ص: 45

مورچگان دیده می شود همه به وسیله ی همان غریزه انجام می گیرد.

اما تکامل روحی و معنوی انسان اکتسابی است که باید به تدریج و با آزادی و اختیار در اثر برخورد با مشکلات و نشیب و فرازها حاصل گردد زیرا به دست خود بشر انجام می گیرد و انسان بر پای خود می ایستد و همان است که بشر را از سایر موجودات ممتاز می سازد.

بی شک نشیب و فرازهای زندگی در بارور شدن روح آدمی و تکامل معنوی انسان لازم و مفید است.

صبر و شکیبایی، امانت و صداقت، بزرگواری و بخشش، اطاعت و بندگی، نوع دوستی و خدمت به خلق، برادری و برابری و غیر آن همه از صفاتی هستند که در برخورد با نشیب و فرازهای زندگی پیدا میشود .

خوشبخت و با سعادت کسی است که از بالا پایین و نشیب و فراز و شیرینی ها و تلخی های زندگی هر دو استفاده کند و پرورش یابد آنکه چیزی ندارد و در برابر تلخی های زندگی صبر می کند، روحی بزرگ و شخصیتی توانا در او به وجود می آید که در پیچ و خم زندگی می تواند چون پولاد آب دیده مستقیم به ایستد و منحرف نشود و در ضمن به فکر چاره جویی بیفتد و برای وضعی بهتر تکاپو کند که این خود موجب بروز استعدادها و رسیدن به مرحله ی نهایی از ترقی و تکامل است.

اما اگر خود را گم کند و در برابر تلخی ها ایستادگی ننماید روز بروز ضعیف تر و ناتوان تر می شود و هیچگاه نمی تواند در راه تکامل

پس تلخی های زندگی در صورتیکه از آن بهره برداری شود می تواند انسانی شکیب و شخصیتی توانا بسازد که در پیشرفت و تکامل او بسیار مفید و لازم است و نیز فراز و بلندی زندگی چون ثروت و مقام برای آنست که بشر از آن در راه تکامل روحی و معنوی خود استفاده کند آنکه همه نوع امکانات دارد و در برابر خواسته های نفسانی خود ایستادگی می کند، ورزیدگی روحی و لذت و مقام اطاعت و بندگی را در می یابد و نیز اگر به فکر اجتماع باشد و در راه تکامل آنان و برطرف کردن مشکلات بکوشد انسانی نوع دوست تربیت می شود و اگر به بینوایان و نیازمندان مساعدت و همراهی کند یک فضیلت انسانی در نهاد او شکوفا می گردد، ولی برعکس، اگر ثروت را در راه عیش و نوش، باده گساری و هزاران مفاسد دیگر بکار برد نتیجه بی عاید او نمیشود بلکه وجود بی ارزشی است که در راه رفاه و آسایش برادران و همنوعان خود نمی اندیشد و اشک چشم یتیمان و آه شکسته دلان او را عوض نمی کند، این ثروت جز زیان و ضرر اثر دیگری بحال او نخواهد داشت.

سیار کوتاه سخن آنکه نشیب و فرازها و بالا و پایین و شیرینی ها و تلخی های دنیا برای این است که روح ما در برخورد با آنها کامل گردد و صفات برجسته ی انسانی نمودار گردد و همه ی آنها لطف و عدل است چه آنکه عدل به معنای آن نیست که همه در یک شرایط مساوی زندگی کنند بلکه عدل آن است که زمینه ی تکامل هر فرد با شرایط مخصوص به خود او فراهم گردد.

خداوند راز این اختلافات را چنین بیان می فرماید: (وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْكُمْ...) (1)

ترجمه - اوست که شما را جانشینان در زمین قرار داد و برخی را بر بعضی برتر نمود تا در آنچه به شما داده شما را بیازماید.

منظور از آزمایش آن است که از وضع موجود استفاده و بهره برداری کند، پس اگر ما در زندگی فعالیت کردیم ولی به جایی نرسید، یا آنکه از فراز به نشیب افتادیم نباید آنرا خلاف مصلحت و عدالت بدانیم زیرا همان برای تکامل و پرورش روحی ما لازم بوده است و میتواند انسانرا در زندگی روحی و معنوی خوشبخت و سعادتمند گرداند، پس همه سوی زندگی برای پرورش ما مفید و لازم است .

- 8

الف - جهانی که در آن زندگی می کنیم جهان ماده است یعنی هر چیزی در شرایط خاصی به وجود می آید و تدریجا کامل می گردد ولی اگر شرایط و حدود آن مراعات نشود موجودی ناقص و بی فایده و احياناً مضر به دست خواهد آمد.

میوه ی درخت در موقعی به صورت کامل به دست می آید که باغبان آنرا به موقع: آب و کود دهد و به کلیه ی اصول رشد آن توجه

ص: 48

داشته باشد و آنها را فراهم آورد و در غیر این صورت میوه ی درخت به صورت کامل به دست نمی آید زیرا جهان مادی و طبیعی اینطور نیست که در هر شرایطی موجودات سالم و کامل تحویل دهد، پس برای به دست آمدن میوه ی سالم و کامل باغبان باید آنچه در پرورش و تکامل آن لازم و مفید است مراعات کند، همچنین برای نوزاد سالم ضرورت دارد پدر و مادر آنچه در پرورش و تکامل او لازم و مفید است بدانند و آنها را همیشه مراعات نمایند.

و این ما هستیم که در بسیاری از موارد در اثر مراعات نکردن شرایط زناشویی و بهداشت کودکان ناسالم به وجود می آوریم پس در اینگونه موارد نباید آنرا تقصیر دستگاه آفرینش بگذاریم زیرا خداوند برای تکامل هر موجودی شرایط خاصی قرار داده که اگر آنها مراعات شود هر چیزی نیکو و مفید به وجود خواهد آمد، همچنانکه در قرآن کریم میفرماید:

(الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ...) (1) خداست که هر چیزی را به بهترین وجهی آفرید .

از باب مثال اگر کسی در بکار بردن نیروی برق شرایط آنرا مراعات نکند و در نتیجه خطری پیش آید و جان خود و عده یی را از بین ببرد همه ی تقصیر را به گردن آنکسی می گذارند که شرایط به کار بردن برق را مراعات نکرده است اما ادیسون را کسی تقصیر کار نمی داند و هیچگاه نمی گویند چرا ادیسون برق را کشف کرد بلکه او را می ستایند و فقط تقصیر کار را نکوهش می کنند، همچنین جهان

ص: 49

آفرینش شرایطی دارد که اگر کسی آنها را مراعات نکند و در نتیجه نواقص و بدبختی هایی به بار آید تقصیر از خود اوست و ربطی به عالم آفرینش ندارد.

اکنون ممکن است این سوال پیش بیاید که خوبست خدا هر موقع کسی کاری را بدون شرایط انجام میدهد از آن جلوگیری کند و نگذارد این بدبختی ها به وجود آید، در پاسخ باید گفت که اصولاً جلوگیری مخالف با اصل آزادی و اختیار بشر است .

ب - جهان مادی و طبیعی با یک نوع اصطکاک و استهلاک همراه است ولی بر روی هم جهانی است مفید و خوب که بودن آن بر نبودن آن ترجیح دارد و اساساً اگر جهان اینطور نباشد، جهان مادی و طبیعی نیست و جهانی مجرد خواهد بود که مربوط به فرشتگان است، رعد و برق و غرش ابرها که در بارور شدن ابرها و ریزش باران لازم و مفید است در عین حال ممکن است نسبت به بعضی از افراد بشر زیان بخش باشد و بعضی ها از آن بترسند یا برخی از زنان بچه ی خود را سقط کنند یا جنین آنان ناقص شود همچنین باران که لطافت طبعش خلاف نیست، ممکن است موجب سیلاب شود و خساراتی به وجود آورد.

این نواقص اختصاص به افراد انسان ندارد بلکه در نباتات و حیوانات نیز دیده می شود ولی بر روی هم این نظام طبیعی خوب است و اگر چند نفری هم در اثر اصطکاک و تراحم ها ناقص می شوند عده یی بی شمار هم سالم به وجود می آیند.

علاوه خداوند نسبت به معلولین ملاحظاتی بدین شرح نموده

است که خود لطف بزرگی به شمار می آید و می تواند شاهد راستین عدالت او در مورد آنان باشد.

1 - در انجام تکلیف شرعی و دستورات دینی نسبت به آنان ارفاقهایی شده است که آنانرا به زحمت نمی اندازد حتی اگر نماز برای آنان طاقت فرسا و دشوار باشد میتوانند به صورت ساده تری که برای آنها تعیین شده بخوانند و همچنین ...

2- در برنامه ها و قوانین دینی برای معلولین که نمی توانند خود را اداره کنند حقوقی مقرر فرموده که با دریافت آنها می توانند بخوبی زندگی کنند.

3- پاداش عبادت و بندگی آنانرا مهمتر و بزرگتر قرار داده است بطوریکه اگر متوجه آن باشند بسیاری از محرومیت ها بر آنان سهل و آسان می گردد.

اضافه نکته ی اساسی آن است که رعایت مساوات در مواردی الزامی است که همه دارای حق مشترکی باشند اما در جاییکه اصلا حقی در بین نیست مساوات لزوم ندارد و فرق گذاشتن بین افراد که حق و طلبی ندارند ظلم و ستم محسوب نمی گردد بنابراین کسانی که می گویند چرا خدا همه را یکسان و سالم نیافرید و اختلاف در خلقت با عدالت خدا سازگار نیست سخت در اشتباهند و معنای واقعی عدالت را درست درک نکرده اند.

در خاتمه یادآور می شود که پاسخ اجمالی ما در پرسش های فوق و نظایر آن این است که هیچیک از عوامل ظلم در ذات پاک خدا

وجود ندارد یعنی جهل و نادانی، عجز و ناتوانی، بدخوبی و سادیسم

جنایت و.... که بی عدالتی ها را به وجود می آورد، در ذات خداوند راه ندارد، پس هیچگاه ستم از او صادر نمی گردد .

بنابراین اگر فلسفه ی چیزی را ندانستیم نباید آنرا بی عدالتی و ظلم و ستم به حساب آوریم.

آیا خدا که در ضمن آیات زیادی در قرآن و سایر کتب آسمانی مردم را از ستم باز میدارد و ستمکاران را به کیفر بیم می دهد، خودش ظلم و ستم می کند؟

قرآن کریم در این مورد خرد و عقل را تایید می کند و چنین می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ ...)

1 - همانا خدا به مقدار ذره بی ظلم و ستم نمی کند. (1)

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ)

2 - خدا به مردم هیچگونه ظلم نمی کند و لیکن مردم به خودشان ستم می کنند. (2)

(وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ)

3- پروردگارت هیچ شهر و دهی را در حالی که اهل آن مصلح هستند به ستم هلاک نکرده است. (3)

ص: 52

1- سوره ی نساء آیه ی 40.

2- سوره ی یونس آیه ی 44.

3- سوره ی هود آیه ی 117 .

گواه پیامبری چیست؟

معجزه یعنی کارهایی که پیامبران به اراده و مشیت خدا برای اثبات راستی ادعای رسالت خود انجام می دهند و دیگران از انجام آن ناتوانند پیامبران که برای هدایت جامعه آمده و مردم را باید به سوی خدا بکشانند میباید برای اثبات مدعای خویش معجزه بیاورند تا امتیاز آنان برای همه روشن و واضح گردد و گرنه عموم مردم نمیتوانند به پیامبری آنان اطمینان داشته باشند .

اما آیا پیامبران باید برای فرد فرد مردم مطابق خواسته ی آنان معجزه بیاورند، یا کافی است که معجزه یی بیاورند که هر که بشنود بتواند به پیامبری آنان اطمینان کند؟ روشن است که لزومی ندارد مطابق خواسته یکایک افراد معجزه بیاورند زیرا منظور از اعجاز، گواهی رسالت است و این با هر معجزه یی انجام می گیرد. علاوه بر این شاید مردم چیزی را بخواهند که یا انجام آن به مصلحت نیست یا

پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله برای اثبات راستی ادعای خویش گواه های بسیاری داشت که در اینجا به برخی از آنها اشاره می شود.

اشاراتی به گواه های راستین پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه وآله بیش از مقدار ضروری، گواه و معجزه داشت، آنانکه در زمان او می زیستند یا کسانیکه پس از او آمدند، راستی او را به خوبی می توانند دریابند چرا که :

1 - پیامبران گذشته مردم را به آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و ویژگی هایش نوید داده بودند. بشارت هایی روشن در کتاب های مذهبی آنان - از قبیل تورات و انجیل - وجود داشت که می توانست به تنهایی معرف آن گرامی باشد، چنانکه قرآن کریم آشکارا می فرماید اهل کتاب های آسمانی پیامبر عزیز اسلام را می شناختند بدانگونه که فرزندان خویش را (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاهُمْ...) (1)

اگر در کتاب های مذهبی یهود و نصاری در زمان محمد صلی الله علیه وآله - چنین نویدهایی وجود نمی داشت، دشمنان اسلام از پای نمی نشستند و برای نابودی رسالت او نسخه های انجیل و تورات را می آوردند و ثابت می کردند چنان بشاراتی در آن کتاب ها وجود ندارد.

تاریخ گواه است که آنان همه ی راهها را در مخالفت با حضرت محمد صلی الله علیه وآله پیمودند اما این راه سهل و ساده را نپیمودند و

ص: 54

این خود می‌رساند که نویدهای فراوانی در کتاب مذهبی آنان نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله موجود بوده است.

2 - پیامبر عزیز صلی الله علیه وآله درس نخوانده و استاد ندیده و به اصطلاح «امی» بود.

قرآن کریم به این موضوع تصریح کرده است (1) او در محیط نامساعد عربستان زندگی میکرد اما در عین حال قرآن را که شامل حقایق و معارف و اصول برنامه‌ی زندگی و اسلوب بی‌نظیری است، آورد و به جهان عرضه داشت که از همان آغاز درخشید و نظر دانشمندان را به خود جلب کرد و همه به عظمت و بلندی آن اعتراف کردند و می‌کنند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، این درخشش عظیم را معجزه‌ی جاوید خود نامید و در چند جای قرآن از سوی خدا ماموریت یافت از مردمی که در آسمانی بودن این کتاب شک و تردید داشتند بخواهد نظیر آنرا بیاورند که از نظر محتوا شامل چنین حقایق بلندی باشد و نیز از نظر صورت و لفظ، اعجاز کند.

در سوره‌ی بقره در این مورد می‌فرماید:

(وَأَنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ) (2) اگر در آنچه بر عبدمان - محمد - نازل کردیم شک

ص: 55

1- سوره‌ی اعراف آیدی 158 و سوره‌ی عنکبوت آیه‌ی 48.

2- سوره‌ی بقره آیه‌ی 23 و 24.

دارید، یک سوره مانند آنرا بیاورید و اگر راست می گوئید جز خدا، یاران خویش را بخوانید - تا شما را یآوری کنند - و اگر نکردید، که هرگز نخواهید کرد، از آتشی که هیزمش مردم و سنگ و برای کافران آماده شده است بترسید.

اما از هماندم تاکنون همچنان که قرآن در آغاز خبر داد بشر نتوانسته است حتی نمونه یکی از سوره های کوچک را بیاورد تا توان مقابله و هموردی آنرا داشته باشد.

نه تنها درس نخوانده ها نمی توانند چنین گامی بردارند و به فکر این موضوع بیفتند، بلکه دانشمندان پس از گذشت قرن‌ها و به دست آوردن نتیجه ی افکار پیشینیان باز به چشم دل و سر می نگرند که قرآن در میان همه ی گفته ها و گفته ها می درخشد و می بالد و بشر از آوردن مانند آن ناتوانست و از نظر محتوا و اسلوب جمله بندی و ترکیب معجزه یی بی نظیر است .

درباره ی اعجاز قرآن بسیار کتاب نوشته شده است نویسندگان و دانشمندان بزرگ از جهت های مختلف در اعجاز قرآن بحث کرده اند. خوانندگان می توانند تفصیل این موضوع را در آن کتاب ها بخوانند. (1)

3- صدها معجزه از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در کتابهای تاریخ و حدیث نقل شده و برخی از آنها در خود قرآن آمده است از قبیل «شق القمر» در اول سوره ی انشقاق و «معراج» در اول سوره ی اسراء این معجزات چنان زیاد است که هر کسی بخواند، به رسالت و

ص: 56

1- به کتاب مرزهای اعجاز - قرآن و آخرین پیامبر و غیره مراجعه شود.

پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه وآله ایمان میآورد و تردیدی برای او باقی نمی ماند.

4- پیشگویی های پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نسبت به آینده ی اسلام و آمدن دوازده امام علیه السلام از خاندان پاک خود (1) و جنگ جمل و صفین و قتل عمار (2) و حادثه ی کربلا (3) و دیگر چیزها که به وقوع پیوست، خود به تنهایی کافی است که گواه راستی آن گرامی باشد.

کوتاه سخن آنکه نشانه های راستی پیامبر اسلام و معجزه های او از همه پیامبران بیشتر و روشنتر است و هر کس به پیامبران به خاطر اعجاز و نشانه های راستی ایمان آورده است، به پیامبر عزیز اسلام باید بیشتر و بیشتر ایمان بیاورد، زیرا گذشته از معجزات بسیار، معجزه ی جاوید او یعنی قرآن کریم در اختیار همگان است و روز بروز درخشش آن بیشتر می شود.

چرا پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله مطابق خواسته های افراد اعجاز نکرد؟

این موضوع عللی دارد که به شرح زیر پاره یی از آنها یادآور می شود:

1 - گروهی از دشمنان که از کفر و عناد، دل مرده بودند و کاری جز تکذیب و دوری از حق نداشتند به معجزات روشن پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله توجه نمی کردند و بهانه می آوردند و از پیامبر اسلام

ص: 57

1- منتخب الاثر ص 140.

2- اسدالغابه ج 4 ص 47 - 32 تالیف ابن اثیر متوفی 630 و غیر آن.

3- اسدالغابه ج 1 ص 123 در شرح حال انس بن حارث و غیر آن.

صلی الله علیه وآله انجام کارهایی را میخواستند که با وجود معجزات روشن او لزوم و ضرورتی نداشت و اگر هم انجام می شد ایمان نمی آوردند چنانکه قرآن کریم می فرماید (فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ ...) (1) چون حق از نزد ما بیامدشان گفتند چرا نظیر آنچه از پیش به موسی داده شد به او داده نشده است مگر به آنچه به موسی داده شده بود، کافر نشدند .

قرآن می گوید: کارهایی مانند کارهای موسی نیز اثری در روحیه ی آنان ندارد چنانکه همین طایفه پیش از این به موسی ایمان نیاوردند. آنان آیه و نشانه های راستین پیامبر اسلام را نادیده می گرفتند و می گفتند چرا آیه و معجزه یی بر او نازل نمی شود (2) خداوند در پاسخ آنان می فرماید مگر بسشان نیست که ما این کتاب (قرآن) را که برای ایشان تلاوت و قرائت میشود به تو نازل کردیم؟ (3)

2 - اینان انتظار داشتند هر چه از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می خواهند پیامبر صلی الله علیه وآله آنرا انجام دهد در صورتی که منظور از اعجاز آن است که پیامبری او گواهی شود و مردم از این راه به پیامبری او ایمان پیدا کنند پیامبر صلی الله علیه وآله مأمور نیست که هر چه مردم خواستند بیاورد بلکه مأموریت او هدایت و بشارت و انذار است، چنانکه خداوند فرمود: در پاسخ آنان بگو من فقط بیم دهنده یی آشکارم و

ص: 58

1- سوره ی قصص آیه 48.

2- سوره ی عنکبوت آیه ی 50.

3- سوره ی عنکبوت آیه ی 51 .

آید ها و نشانه ها نزد خدا و بدست اوست (قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ) (1)

رسول خدا معجزه و آیه را در جایی که خدا فرمان می دهد - یعنی جاییکه ضرورت و لزوم دارد - می آورد (وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ) (2)

3 - کفار مقام معنوی پیامبری را نشناخته بودند و خیال می کردند پیامبر هم باید صاحب گنج و ثروت و باغ باشد و می گفتند چرا گنجی بر او نیفتاده یا باغی ندارد که از - میوه ی - آن بخورد (أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا...) (3) برای خدا این کارها سهل و آسان است و اگر می خواست و با شأن و مقام پیامبری منافات نداشت بهتر از آنها را به او میداد ولی اینان منکر قیامت بودند و ایمان نمی آوردند.

4 - آنان خیال می کردند هر کسی شایسته مقام وحی و الهام است و می گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم تا مثل آنچه به پیامبران خدا داده شده به ما نیز داده شود یعنی تا بر خود ما وحی نشود باور نمی کنیم بر کسی وحی شده باشد. (وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ) (4)

ولی خداوند در پاسخ آنان فرمود: خدا بهتر می داند پیامبری را

ص: 59

1- سوره ی عنکبوت آیه ی 50 .

2- سوره ی مومن آیه ی 78 .

3- سوره ی فرقان آیه ی 8 .

4- سوره ی انعام آیه ی 124 .

کجا قرار دهد (... اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...) (1)

5- بهانه جویان در خواسته های خود نمی اندیشیدند لذا گاه آنچه از پیامبر صلی الله علیه وآله می خواستند، محال بود. می گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم تا خدا را، رویاروی ما بیاوری. (وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى... تَأْتِيَنَا بِاللَّهِ... قَبِيلاً) (2) آنان خدا را جسم و محدود فرض کرده بودند که باطل و محال است .

6 - و نیز آنچه می خواستند نمی توانست گواه پیامبری باشد مثلاً می گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم مگر در این سرزمین چشمه یی در آوری یا باغی از نخل ها و تاک ها یا خانه یی از طلا داشته باشی. (3)

بدیهی است داشتن باغ یا کاخ طلا، دلیل بر پیامبری نیست و گرنه لازم بود هر کسی را که چنین چیزهایی داشت پیامبر بدانند و اگر منظورشان این بوده است که پیامبر اسلام این چیزها را از راه اعجاز انجام دهد باید گفت با معجزات روشن او، دیگر نیازی به اینگونه معجزات نبوده است.

7 - و نیز گاه از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می خواستند که آیات عذاب نازل شود و می گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم مگر آسمانرا چنانکه پنداشته یی پاره پاره بر ما بيفکني .

(وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى... تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا...) (4)

ص: 60

1- سوره انعام آیه ی 124 .

2- سوره ی بنی اسرائیل آیه ی 92 - 90 .

3- سوره ی بنی اسرائیل آیه ی 93 - 90 .

4- سوره ی بنی اسرائیل آیه ی 92 - 90 .

اعجاز به منظور گواهی آورده میشود و نباید چیزی باشد که با آمدن آن، مردم از بین بروند. آیات عذاب که به حیات مردم پایان میدهد هنگام ویژه‌ی دارد و در دست خدا است. لذا پیامبر عزیز اسلام مأموریت یافت در پاسخ اینان بگوید «من از پیش خدا حجت و دلیلی با خویش دارم که شما آنرا تکذیب کرده اید و آنچه بدان شتاب دارید دست من نیست...»

(قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ...) (1)

اینها پاره‌ی از علت‌هایی بود که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به سبب آنها مطابق خواسته‌ی کفار اعجاز نکرد.

مطالعه و بررسی آیات فوق، روشن می‌سازد که درخواست کنندگان اعجاز، افرادی بودند بهانه‌جو و معاند و گرنه قرآن کریم یعنی معجزه‌ی جاوید پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به تنهایی کافی بود که گواه پیامبری او باشد اما آنان حاضر نبودند بپذیرند و اگر به خواسته‌های آنها پاسخ داده میشد کوچک‌ترین اثری نداشت. لذا موقعی که نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله آمدند و سوگندهای غلیظ و شدید خوردند که اگر آیه و معجزه‌ی نازل شود، ایمان خواهیم آورد، خداوند به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله فرمود آنان کور باطنند و دیده‌ها و دل‌هاشان برگشته و - مانند سابق - ایمان نخواهند آورد و در طغیان و کوردلی باز می‌مانند. (2)

ص: 61

1- سوره‌ی انعام آیه‌ی 57 .

2- سوره‌ی انعام آیه‌ی 110 .

و اگر فرشتگان را فرو فرستیم و مردگان را زنده کنیم و رویاروی آنان شهادت و گواهی - به راستی و درستی پیامبر اسلام - بدهند..... ایمان نخواهند آورد و مؤثر نخواهد بود... (1)

نمونه یی از گفتار بهانه جویان

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله کنار کعبه - خانه ی خدا - نشسته بود و برای گروهی از یاران خود آیات کتاب خدا را تلاوت و امر و نهی خدا را به آنان ابلاغ می کرد .

گروهی از سران قریش ولید، عبدالله مخزومی و غیره دورهم گرد آمدند و باهم گفتند: کار محمد، بالا گرفته است، بیایید او را بگوییم و آنچه آورده باطل سازیم و در نظرها کوچکش کنیم، باشد که از تمرد و سرکشی دست بردارد، اگر دست برداشت به هدف خود رسیده ایم و گرنه با شمشیر برنده با او طرف خواهیم شد. ولید گفت کسی حاضر است با او صحبت کند؟ عبدالله مخزومی آمادگی خود را اظهار کرد. همه باهم راه افتادند و به نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله رفتند.

عبدالله مخزومی گفت: ای محمد ادعای بزرگی کرده یی و گمان داری که فرستاده ی پروردگار عالمیان هستی در صورتیکه سزاوار پروردگار عالمیان و آفریدگار همه ی موجودات آن نیست که مثل تو بشری فرستاده ی او باشد که مانند ما می خوری و رفت و آمد داری، این پادشاه روم و این پادشاه فارس است، هیچگاه کسی را به عنوان رسالت نمی فرستند مگر آنکه مال زیاد داشته و صاحب

ص: 62

قصرها و خانه ها و خیمه ها و خدم و حشم باشد، اینان که بنده ی خدا هستند، اینطورند چه رسد به خدا که از آنان برتر است. اگر واقعا تو هم فرستاده و پیامبر بودی خدا همراه تو فرشته یی میفرستاد که گواه تو باشد .

بلکه اگر می خواست به سوی ما پیامبری بفرستد، فرشته را می فرستاد نه بشری را مانند خودمان، تو ای محمد سحر زده ای و پیامبر نیستی، اگر خدا می خواست به سوی ما پیامبری بفرستد کسی را می فرستاد که از نظر ثروت و جاه و مقام بالاتر از ما باشد، پس چرا این قرآن که گمان داری خدا نازل کرده است برولید - مالدار مکه - و عروة بن مسعود مالدار طائف - نازل نشد؟ ما به تو ایمان نمی آوریم مگر کوهسار و سنگلاخ مکه را به باغستان - تبدیل کنی و چشمه ها در آن جاری سازی که ما به آن نیاز داریم یا خود باغی از خرما و انگور داشته باشی و از آن بخوری و به ما هم بخورانی... یا پاره یی از آسمان بر ما فرو ریزد... یا خدا و ملک را رویاروی ما حاضر سازی یا خانه یی از طلا داشته باشی... یا به آسمان روی، تازه با رفتن به آسمان نیز ایمان نمی آوریم مگر نامه یی از خدا بیاوری که در آن به عبدالله مخزومی و کسانی که با اویند نوشته باشد، به محمد ایمان بیاورید که فرستاده ی من است، تازه نمی دانیم با همه این کارها به تو ایمان می آوریم یا نه بلکه اگر ما را به آسمان ببری و درهای آن را بگشایی و ما را در آن وارد سازی می گوییم: ما را سحر کرده ای (1)

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله گفت: خدایا تو هر صدایی را می شنوی و

ص: 63

به هر چیز عالمی آنچه را بندگان می گویند می دانی.

سپس رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله فرمود اما اینکه گفتی اگر تو پیامبر بودی همراهت فرشته یی می آمد که گواه تو باشد و ما او را ببینیم... --- بدان ---- که فرشته را به صورت واقعی حواس شما نمی تواند دریابد چون عینیت و جسمیت ندارد و اگر هم... آنرا ببینید می گویند این ملک نیست بلکه بشر است چون به صورت بشر که با آن انس دارید ظاهر می شود تا به گفتار و خطاب و مراد او آشنا شوید... و کارهایی که این فرشته انجام میدهد و بشر از آن عاجز و ناتوان است دلیل آن نیست که سایر فرشتگان از انجام آن ناتوان هستند تا معجزه حساب شود. آیا نمی بینید که پرندگانی که می پرند، اعجازی نکرده اند چون برای پرندگان انواعی هست که همه میتوانند بپرند، اما اگر بشری - بدون وسیله - مانند پرندگان بپرد اعجاز حساب می شود، پس خدا - با فرستادن بشر - کار را بر شما آسان کرده است و آن را طوری قرار داده که بتواند گواه و حجت باشد ولی شما کار را مشکل می کنید و به دنبال چیزی می روید که نمی تواند گواه و حجت باشد

[\(1\)](#)

اما اینکه گفتی: ما به تو ایمان نمی آوریم مگر کوهسار و سنگلاخ مکه را به باغستانی تبدیل کنی... بدون تأمل و فکر چیزهایی خواستی که برخی از آنها اگر فراهم آید نمی تواند برهان نبوت و نشانه ی آن باشد و رسول خدا بالاتر از این است که از جهل نادانان استفاده کند و آنرا غنیمت بشمارد. مگر تو و دیگران سنگلاخ طائف را بصورت باغستان در نیاوردید و جوی ها در آن جاری نساختید؟ آیا

ص: 64

گفت نه؟ آنگاه فرمود همچنین این کار را اگر محمد انجام دهد نمی تواند برای نبوت او حجت و دلیل باشد این حرف تو در مورد این کار، چنانست که بگویی ما به تو ایمان نمی آوریم تا بایستی و راه بروی یا مانند مردم غذا بخوری غذا بخوری .

اما اینکه گفتی بتو ایمان نمی آوریم تا اینکه باغی از خرما و انگور داشته باشی و از آنها بخوری و به ما هم بدهی و جوی های پر آب آن جاری سازی... مگر تو و همراهانت در طائف چنین باغ هایی ندارید؟ آیا پیامبر شدید؟ گفت نه آنگاه فرمود پس چرا از رسول خدا چیزهایی می خواهید که نمی تواند دلیل راستی او باشد بلکه اگر برای اثبات پیامبری خویش به این چیزها استدلال کند و آنها را فراهم آورد، خود دلیل نادرستی ادعای اوست چرا که به چیزی که حجت و دلیل نیست استدلال و با کسانی که در عقل و دین ضعیف و ناتوانند، خدعه کرده است. فرستاده ی پروردگار عالمیان بالاتر و بزرگتر از این است.

اما اینکه گفتی: ایمان نمی آوریم تا آنکه پاره یی از آسمان بر ما فرو ریزد... - بدان - که در فرود آمدن و سقوط آسمان هلاکت و مرگتان قطعی است تو با این کار از رسول خدا می خواهی که هلاک شوی اما رسول خدا مهربان تر از این است. او ترا هلاک نمی کند ولی حجت ها و دلیل های الهی را بر پا می دارد. نشانه های الهی پیامبر مطابق خواسته های بندگان نیست چون آنان به مصلحت خویش آشنا نیستند و گاه خواسته های آنان آن چنان در هم و متضاد است که وقوع

آن محال خواهد بود و تدبیر خدا بر محال جاری نمی گردد.

آیا دیده ای که پزشکی مطابق خواسته ی مریض دارو بدهد؟ پزشک مصلحت مریض را در نظر می گیرد... شما هم مریض هستید و خدا دکتر و طبیب شما، اگر دارویی که او می دهد بگیرید، شفا خواهید یافت و اگر سر بیچید، بیمار خواهید ماند...

اما اینکه گفتی: به تو ایمان نمی آوریم تا خدا را رویاروی ما حاضر سازی - بدان که - این آشکارا محال است زیرا خدای بزرگ مانند مخلوقات آمدورفت و حرکت و مقابله و رویارویی ندارد تا آوردن او ممکن باشد، شما خدای بزرگ را همداستان بتان خود - که ضعیف و ناتوانند و نه می شنوند و نه می بینند و نه می توانند شما را از چیزی یا کسی بی نیاز گردانند - قرار داده اید تو مگر در طایف باغ و کشت و زرع نداری...؟ - دارم - خودت به آنها رسیدگی می کنی یا نمایندگان تو؟ - نمایندگان - اگر معامله کنندگان و کارگران به نمایندگان تو بگویند ما شما را در این نمایندگی تصدیق نمی کنیم مگر عبدالله مخزومی را ببینیم و از او بشنویم، تو این را بجا می دانی؟ - نه - پس بر نمایندگان تو چه چیز لازم است؟ آیا علامت و نشانه ی صحیحی که گواه درستی و سبب اطمینان گردد، برای آنان نمی آورند؟ - آری - فرمود اگر نماینده ی تو وقتی این حرف را از کارگران و معامله کنندگان می شنود، نزد تو بیاید و بگوید برخیز باهم نزد آنان برویم چون معامله کنندگان و کارگران این طور می خواهند چه می گویی؟ آیا نمی گویی تو فرستاده و نماینده ی من هستی نه فرمانده و راهنما؟ - آری - پس چطور از فرستاده ی پروردگار عالمیان چیزی

را می خواهی که برای کارگران و معامله کنندگان خود روا نمی داری و چگونه اراده داری که فرستاده ی پروردگار عالمیان نسبت به خدا نهی یا فرمانی داشته باشد در صورتیکه برای فرستاده ی خود چنین روا

نمی داری...؟

و اما اینکه گفتی: به تو ایمان نمی آوریم مگر خانه یی از طلا داشته باشی آیا نشنیده ای که بزرگ مصر خانه های طلا دارد؟ گفت: آری، فرمود: پس او پیامبر است؟ گفت نه، فرمود: همچنین اگر محمد هم خانه یی طلا داشت برای صدق پیامبری او نتیجه یی نداشت، محمد از جهل تو استفاده نمی کند و چیزهایی را گواه خود قرار می دهد که بتواند دلیل و برهان نبوت باشد.

و اما اینکه گفتی: ما به تو ایمان نمی آوریم مگر به آسمان بروی تازه با رفتن به آسمان هم ایمان نمی آوریم بلکه باید نامه یی از خدا بیاوری که به تو ایمان بیاوریم... - بدان - که بالا رفتن به آسمان دشوارتر است از نزول از آن، وقتی اعتراف داری که به صعود و بالا رفتن ایمان نمی آوری چگونه به نزول - و پائین آمدن - ایمان می آوری؟ سپس گفتی پس از آوردن نامه، تازه نمی دانم ایمان می آورم یا نه؟ بنابر این تو خود اقرار داری که با حجت خدا عناد می ورزی، پس تو فقط به دست مردان خدا یا فرشتگان عذاب شفا خواهی یافت چرا که دارویی جز این برای درد تو وجود ندارد... (1)

آری اینان افرادی بودند دل مرده که دیگر اعجاز نمی توانست زنگ دل آنان را بشوید و به آنان حیات بخشد لذا پیامبر عزیز اسلام

ص: 67

صلی الله علیه وآله به خواسته ی آنان که جز بهانه چیز دیگری نبود ترتیب اثر نمی داد.

قرآن کریم می فرماید: (وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ... وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ) (1)

آیه و نشانه یی از آیه های خدا سوی ایشان نمی آید، مگر که از آن روی می گردانند... اگر مکتوب و نوشته یی را - در صفحه یی از پوست و یا غیر آن - به تو نازل کنیم و آنرا با دست های خویش لمس کنند کسانی که کفر می ورزند می گویند این به جز جادویی آشکار نیست.

گروهی از مسیحیان بی اطلاع که نسبت به قرآن کریم و تاریخ درخشان پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه وآله آشنایی کامل ندارند می گویند پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله معجزه نداشته است چون به نص قرآن، ماموریت یافت که در پاسخ کسانی که از او معجزه می خواستند بگوید:

(إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ) (2) ** و (مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ) (3) «آیه ها نزد خداست» و پیش من نیست آنچه بدان شتاب دارید.»

در صورتیکه پیشتر دریافتیم که این جملات، در چه مقام و موردی وارد شد و منظور این نیست که پیامبر معجزه ندارد. چگونه

ص: 68

-
- 1- سوره ی انعام آیه های 4 - 7 .
 - 2- سوره ی عنکبوت آیه ی 50 .
 - 3- سوره ی انعام آیه ی 57 .

می تواند منظور چنین چیزی باشد و حال آنکه قرآن کریم در چند جای آن دست کم اعجاز خود را یادآوری می کند و از مردم، آشکارا می خواهد که اگر در معجزه بودن آن شک دارند مانند آنرا بیاورند. پس منظور از (إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ) این است که معجزه به دست خداست و در موارد لازم و ضروری انجام می گیرد و در شأن پیامبر نیست که بدون لزوم معجزه کند. مأموریت پیامبر فقط بیم و انذار است (وَأَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ) (1)

و نیز منظور از (مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ) به این است که آیه های عذاب به دست خداست و وقت ویژه یی دارد و در دست من نیست تا هم اکنون آنها را بیاورم. پس این آیه نیز دلیل بر آن نیست که پیامبر صلی الله علیه وآله معجزه نداشته است .

ص: 69

اشاره

درباره ی تحریف قرآن و مسائل مربوط به آن از ما بسیار می پرسند.

این مقاله را در پاسخ به این سئوالها تنظیم کرده ایم.

بحث های این جزوه را با عنوان های زیر می خوانیم :

یک امتیاز درخشان .

افزونی در قرآن امکان پذیر نیست

آیا قرآن کاستی دارد؟

اهمیت دادن مسلمانان به نگهداری قرآن

نویسندگان وحی

یک توهم نادرست

یک امتیاز درخشان

قرآن عزیز، کتاب آسمانی ما، ویژگی ها و امتیازهای درخشانی دارد از جمله اینکه از آغاز نزول تا کنون از تحریف مصون مانده است.

ص: 70

با یک بررسی کوتاه در کتب عهدین، به این حقیقت می‌رسیم که این کتاب‌ها، تورات و انجیل واقعی نیستند بلکه به دست پاپ‌ها و پدران روحانی طی سالیانی به وجود آمده‌اند.

گواه آنکه مطالبی پیرامون درگذشت حضرت موسی و یا مصلوب شدن حضرت عیسی (به پندار مسیحیان) در آنها ذکر شده است.

اگر مجموعه‌ی محتوای این کتب وحی الهی می‌بود این همه مطالب متناقض و بی‌اساس که هر خردمندی با اندک تأمل به باطل بودن و بی‌پایه بودن آنها پی می‌برد، در آنها وجود نداشت.

ولی قرآن مجید با گذشتن بیش از 14 قرن از نزول آن به هیچ‌وجه دستخوش تحریف نشده و آیات و سوره‌های آن، همچنان محفوظ مانده است.

افزودن چیزی به قرآن امکان‌پذیر نیست

با اینکه دشمنان، از همان آغاز طلوع اسلام، در کوبیدن آن از هیچ تلاشی نمی‌گذشتند و برای پیدا کردن کوچکترین نقطه‌ی ضعف، از تمام نیروهای خویش استفاده می‌بردند، هیچ‌یک مدعی نشدند که بر قرآن چیزی افزوده شده است، تا با این ادعا، قرآن را - به پندار خود - از اعتبار ساقط کنند.

پس می‌توان گفت: افزوده نشدن چیزی به قرآن از مسائل بسیار بدیهی است.

قرآن در چند آیه، خویش را معجزه معرفی می‌کند و در برخی

از آیات، دائره ی اعجاز را حتی نسبت به کوتاه ترین سوره، گسترش می دهد. این آیات با اینکه همواره در برابر دیدگان انسانها قرار داشته، کسی نتوانسته است مانند کوچکترین سوره ی آنرا بیاورد. پس تمام سوره های قرآن در حد اعجاز است و احتمال اینکه بعضی از سوره های قرآن ساخته بشر باشد نادرست خواهد بود.

نیز اگر گفتار فصیحان و بلیغان بزرگ را در کنار آیه یی از آیات قرآن قرار دهیم، برای آشنایان به ادبیات عرب و فن فصاحت و بلاغت، امتیاز قرآن به خوبی قابل تشخیص است. آری این امتیاز بزرگ موجب گردید تا امکان افزودن چیزی بر قرآن وجود نداشته باشد.

آیا قرآن کاستی دارد؟

دانشمندان شیعه، در این زمینه نیز، عقیده دارند که از قرآن مجید چیزی کاسته نشده و مجموعه ی آیاتی که به عنوان قرآن بر قلب رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرود آمده، همین آیات موجود در قرآن کنونی است.

برای اثبات این حقیقت نخست به دو دلیل از آیات قرآن استدلال می شود :

1 - (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) (1)

ما قرآن را نازل کردیم و ما خود نگهدار آن خواهیم بود.

ص: 72

1- سوره ی حجر آیه ی 9 .

در این آیه از قرآن، مجید تعبیر به ذکر شده از آن نظر که قرآن وسیله ی تذکر و بیداری است.

گواه بر اینکه منظور از ذکر، قرآن است :

اولا اینکه در آیه ی مذکور کلمه ی ذکر مفعول -- نَزَّلْنَا - است (ما ذکر را نازل کردیم) و تنها قرآن است که با نازل شدن تناسب دارد.

ثانیا در دو آیه ی پیش که نسبت ناروای کفار به پیغمبر خاطر نشان گردیده گفته شده است :

(وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ) (1)

یعنی (کافران) گفتند: ای کسی که قرآن بر تو نازل گردیده است، تو دیوانه ای. (در این آیه ذکر به معنای قرآن آمده است)

بنابراین راه یافتن هرگونه خلل و تغییر در قرآن (که از جمله کاسته شدن چیزی از آیات آن است) در آیه ی مورد بحث نفی شده و خداوند خویش را ضامن نگهداری قرآن معرفی کرده است.

2 - (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ) (2)

یعنی: در قرآن هیچگونه خللی از هیچ جهت وارد نمی شود و از جانب خداوند فرزانه و ستوده، نازل گشته است.

بدیهی است: کاسته شدن چیزی از قرآن یک نقص و بطلان

ص: 73

1- سوره ی حجر آیه ی 6.

2- سوره ی فصلت آیه ی 42.

محسوب می شود و آن هم در آیه ی بالا نفی شده است.

اهمیت دادن مسلمانان به نگهداری قرآن

مطالعه در زندگی اعراب جاهلیت این حقیقت را روشن می سازد که هیچ ملتی به اندازه ی عرب در آن زمان شیفته ی شعر و ادب نبود. خطباء و شعراء در میان این ملت احترام بسیار داشتند آنان قصیده های مفصل و طولانی در موضوعات مختلف می سرودند و با سرودن آنها به یکدیگر افتخار و مباهات می کردند.

یکی در باره شمشیرش چکامه می سرود، دیگری اسبی داشت که ویژگی ها و اوصاف آن را در شعری مجسم می ساخت.

با نزول قرآن، عرب کلامی تازه و سخنی شنید که نه شعر بود و نه نثر، ولی آهنگی زیباتر از شعر و بیانی رساتر از نثر داشت با اینکه قرآن از همین حروف 28 گانه ی تهجی ترکیب یافته، به قدری با جاذبیت و تأثیر همراه بود که در عمق جان آنان اثر می گذاشت.

این تأثیر و نفوذ نه تنها در مسلمانان بلکه در کفار قریش نیز، که با اسلام و پیغمبر، سرسختانه دشمنی می کردند دیده می شد و فصاحت و بلاغت قرآن آنان را به شگفتی و تحسین برانگیخته بود تاریخ نمونه هایی از تأثیر قرآن در آنان را ثبت کرده است. (1)

از این جمله است داستان سه تن از دشمنترین دشمنان اسلام که در فصاحت و بلاغت بی نظیر بودند و لیدین مغیره و اخنس بن شریق و عمرو بن هشام نام داشتند. این سه نفر بدون اینکه هر یک به

ص: 74

دیگری خبر دهد، به منظور شنیدن آیات قرآن، شبها نزدیک خانه ی پیغمبر می رفتند و به صدای وی گوش فرا می دادند، و چنان مجذوب فصاحت و بلاغت قرآن میشدند که تا سپیده دم می ماندند.

آنان در تاریکی پنهان می شدند تا کسی آنانرا نشناسد ولی در بازگشت سرانجام یکدیگر را می دیدند و زبان به سرزنش خویش می گشودند، چون این کار تکرار شد با یکدیگر قرار گذاشتند و از یکدیگر پیمان گرفتند که دیگر چنین کاری انجام ندهند. (1)

از اینجا می توان دلباختگی گروندگان و مسلمانان را نسبت به آیات و سور قرآن، دانست:

وقتی مشرکان - که ایمان به قرآن نداشتند و با آن دشمنی می ورزیدند - تا این درجه شیفته ی شنودن آن بودند، مسلمانان که زیبایی الفاظ و جمال ظاهر آن را با معانی روح بخش و دل انگیز آن، همراه درک می کردند به مراتب دلباخته تر می شدند. شنیدن آیات قرآن به آنان صفای خاطر و آرامش وجدان میبخشید برای آنان هیچ لذتی مانند شنیدن قرآن نبود.

عواملی که باعث اهمیت دادن مسلمانان به قرآن و حفظ و ضبط و نشر آن می شد، فراوان بود قسمتی از آنها از اینقرار است:

1 - قرآن دارای فصاحت و بلاغت بود آن هم بلاغتی همراه با «تحدی» یعنی بشریت را به مبارزه و آوردن مانند آن دعوت می کرد.

2 - پیامبر، خود نسبت به حفظ قرآن و خواندن و نشر آن اهمیت فراوانی می داد، هنگامیکه یک رهبر به مسأله ی اظهار تمایل

ص: 75

کند پیروان وی که هماره در صدد به دست آوردن خشنودی رهبر خویش و الهام گرفتن از کردار و رفتار وی می باشند نسبت به آن مسأله اظهار تمایل می کنند و آنرا مورد توجه قرار می دهند.

3 - حفظ و از بر کردن قرآن در میان مسلمانان، بسیار اهمیت داشت، برای حافظ قرآن احترام خاصی قائل بودند و همین خود برای از بر کردن قرآن و یا قسمتی از آن انگیزه ی مهمی به شمار می آمد.

4- اجر و پاداشی که برای خواننده ی قرآن و حفظ کننده ی آن و کاتب آن از پیغمبر می شنیدند.

اینها انگیزه های گوناگونی بود که باعث اهمیت دادن مسلمانان به قرآن و خواندن و حفظ کردن آن می شد.

مسأله یی که ذکر آن در اینجا اهمیت دارد توجه به خود حافظان قرآن در صدر اسلام است. در میان مسلمانان گروه کثیری بودند که حافظ تمام قرآن بودند، چنانکه در تاریخ نقل شده است، در جنگ یمامه و واقعه ی بئر معونه صد و چهل نفر از قاریان کشته شدند (1) و نیز به طوریکه از تواریخ استفاده میشود افراد بسیاری هم در زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه وآله به عنوان - کتاب وحی - به فرمان پیامبر آیات قرآن را می نوشتند و هر آیه یی که نازل میگشت هم به فرمان وی در جای مناسب خود قرار می دادند.

زنجانی در - تاریخ القرآن - نویسندگان و حی را چهل و سه نفر دانسته و نام آنانرا یادآور شده است. معروف ترین آنان عبارتند

ص: 76

از علی بن ابیطالب و زید بن ثابت و ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود که در رأس آنان علی علیه السلام قرار داشته است.

علی علیه السلام به نوشتن قرآن بسیار اهمیت می داد و نسبت بدان عنایت فراوانی مبذول می فرمود . (1)

نیز، مؤلف کتاب مذکور می نویسد: روایاتی در این زمینه وارد شده که نهادن آیات در محل مناسب خویش به دستور پیامبر بوده و با آگاهی و فرمان خود وی صورت می گرفته است.

مرحوم سید مرتضی - از بزرگان دانشمندان شیعه - درباره ی جمع آوری قرآن چنین فرموده است: قرآن در زمان رسول گرامی صلی الله علیه وآله با همین کیفیتی که اکنون در دسترس ماست، جمع آوری و مرتب گردیده بود، زیرا قرآن در آن عصر تدریس می شد و مجموع آن به وسیله ی مسلمین حفظ می گردید تا آنجا که جمعی از صحابه، معین شده بودند تا قرآن را حفظ کنند و آنرا بر پیغمبر خدا بخوانند. همچنین جمعی از یاران آن حضرت مانند عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و دیگران بارها قرآن را از ابتداء تا انتهاء نزد پیامبر گرامی، قرائت کردند. (2)

یک توهم نادرست

چون برخی از محدثین به استناد یک سلسله از روایات قائل شده اند که آیاتی از قرآن مجید حذف شده است، از اینرو ما مجبوریم

ص: 77

1- تاریخ القرآن ص 20.

2- مجمع البیان ج 1 ص 5 .

در این قسمت هم بحثی فشرده و تحقیقی بیاوریم تا روشن شود که گفتار آنها جز توهمی نادرست و سخنی بی اساس نیست.

روایاتی که در این قسمت در بعضی از کتابها جمع آمده است به چند دسته تقسیم می گردد :

1 - دسته اول که تقریباً یک چهارم روایات این باب را تشکیل می دهد از افرادی مانند - سیاری - نقل شده است که در کتب رجال تضعیف شده و حتی بعضی از آنها را کذاب معرفی کرده اند. واضح است روایاتی که از افراد دروغگو و کذاب نقل شده باشد هیچ اعتباری ندارد، نیز دروغ بودن قسمتی از روایات این باب از خود روایت، پیداست.

برای نمونه: در روایتی آمده است که در آیه ی شریفه ی (وَانْخَفَتْ اَلْاُنْتَقِیْ طُوْا فِی الْیَتَامٰی فَانْکِحُوْا مَا طَابَ لَکُمْ مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنٰی وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ) [\(1\)](#) بین جمله ی «وَ اِنْ خِفْتُمْ» و جمله ی «فَانْکِحُوْا» بیش از ثلث قرآن افتاده است .

اینگونه روایات به نظر هر خردمندی برسد به باطل بودن آن یقین خواهد کرد، زیرا با مطالبی که در پیش نوشته شد. این مطلب امکان پذیر نیست. چگونه میتوان گفت چند هزار آیه از قرآن مجید حذف شد و مسلمانان متوجه نشدند؟ همان مسلمانانی که شبانه روز به قرآن توجه داشتند و بسیاری از آنان در ظرف چند روز یک بار قرآن را ختم می کردند و عده ی زیادی از آنان، حافظ قرآن بودند و صبح و

ص: 78

شام به عنوان بهترین عبادت در نماز و غیر نماز، آن را قرائت می کردند و در مسائل زندگی خود اعم از مسائل دینی و غیر دینی از آن الهام می گرفتند.

گذشته از این، اگر کسی در خود این آیه دقت کند متوجه می شود که بین جمله ی «إِنْ خِفْتُمْ» و جمله ی «فَانْكِحُوا» ارتباط کامل برقرار است و ممکن نیست حتی یک آیه، از بین افتاده باشد زیرا در زمان جاهلیت عده یی بودند که با دختران یتیم به خاطر استفاده از اموال ارثی آنان ازدواج می کردند و پس از آنکه مال آنانرا از بین می بردند، طلاقشان می دادند.

این آیه ی شریفه به مسلمانان دستور می دهد که اگر می ترسید عدالت را در مورد دختران یتیم رعایت نکنید، با آنان ازدواج نکنید و با زنانی غیر از آنها ازدواج کنید.

بنابراین می بینیم که بین دو جمله - که در اصطلاح جمله ی شرط و جزا نامیده می شود - ارتباط کامل برقرار است، اما گوینده ی این روایت متوجه این ارتباط نبوده و چنین مطلب نادرست و باطلی را به امام نسبت داده است.

2 - دسته ی دوم که باز قسمت زیادی از این روایات را تشکیل می دهد روایاتی است که سند ندارد و به اصطلاح مرسله است و روایت مرسله و بی سند آنهم در چنین مسأله ی مهم، ارزشی ندارد.

3 - دسته ی سوم (که نیز زیاد است) روایاتی است مربوط به اختلاف قرائات قرآن مجید، مثلاً در روایت آمده است که در سوره ی حمد (مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ) را «مَلِكِ يَوْمَ الدِّينِ» بدون الف هم می توان

قرائت کرد، و بر همین اساس، فقهای ما فتوی می دهند که حتی در نماز این آیه را به هر دو صورت می توان خواند.

واضح است که این قبیل روایات، هیچ ربطی به کم و زیاد شدن چیزی بر قرآن ندارد و نباید به این روایات در مسئله ی کم شدن چیزی از قرآن استناد کرد.

4- دسته ی چهارم روایاتی که تأویل بعضی از آیات را بیان کرده است. توضیح اینکه اگر در روایتی وارد شد که مراد از (وَالشَّامِصِ وَضُحِيهَا) (1) رسول اکرم است، همه می فهمند که منظور تأویل این آیه ی شریفه می باشد. همین طور در این بحث اگر در ذیل آیه ی شریفه ی (أَمِنْ هُوَ قَانَتْ آتَاءَ اللَّيْلِ) (2) روایتی وارد شده که (وَإِنَّ عَلِيًّا قَانَتْ فِي اللَّيْلِ) معلوم است که منظور تأویل و یا بیان مصداق کامل آیه شریفه می باشد .

5- دسته ی پنجم روایاتی که مضمون آنها این است که آیاتی مثل آیه ی (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ) (3) مثلاً جمله ی «فِي عَلِيٍّ» یا شبیه به آن را داشته است. جواب این دسته از روایات هم خیلی روشن است زیرا اگر کسی این دسته روایات را با دقت مطالعه کند، متوجه می شود که منظور این نیست که چیزی از قرآن افتاده بلکه منظور این است که این آیات درباره ی علی و اولاد او نازل شده است و در حقیقت ائمه اطهار علیهم السلام می خواسته اند مصداق

ص: 80

1- سوره ی شمس آیه 1 .

2- سوره ی زمر آیه ی 9.

3- سوره ی مائده آیه ی 67.

خارجی این قبیل آیات را برای ما بیان کنند و بفهمانند که دشمنان اهل بیت و مخالفین این آیات را از نظر معنی و تفسیر تحریف کرده اند.

از همه اینها گذشته، روایاتی که می گوید: چیزی از قرآن مجید کم شده، چون با نص قرآن که می گوید (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) (1) مخالف است، هیچ ارزشی نخواهد داشت زیرا یکی از قواعد مسلم که از بزرگان دین به ما رسیده، این است که هرگاه روایتی مخالف با قرآن مجید، بود آن روایت از درجه ی اعتبار ساقط است .

از تمام این بحث، نتیجه می گیریم که گفتار آنانکه با استناد به این روایات، قائل به کم شدن چیزی از قرآن شده اند، گفتاری بی اساس و توهمی بی جاست.

ص: 81

سؤال

می گویند یکی از معجزات پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله شکافته شدن ماه (شق القمر) بوده است آیا این موضوع صحت دارد؟

پاسخ

برای اینکه این مسأله کاملاً روشن شود لازم است که از چند جهت مورد بحث قرار گیرد:

1 - امکان اینکه کره ی ماه با آن بزرگی از هم شکافته گردد، و نیز امکان اینکه پس از شکافته شدن دوباره به صورت اول درآید.

2- پس از اینکه روشن شد شکافته شدن ماه، امکان دارد ببینیم دلیل قاطعی در دست داریم که این موضوع در زمان رسول اکرم صلی الله علیه وآله، به عنوان یکی از معجزات آن حضرت واقع شده

باشد؟

3 - در صورتیکه وقوع این معجزه دلیل داشته باشد خصوصیات آن چگونه بوده است؟

ص: 82

برای اینکه بدانیم شق القمر (شکافته شدن ماه) از نظر علوم روز کاملاً امکان دارد، کافیست که نمونه هایی از انفجارها و انشقاق هایی که درون منظومه ی شمسی رخ داده است یادآوری شود.

الف - آستروئیدها، قطعه سنگ های عظیم آسمانی هستند که به دور منظومه ی شمسی در گردشند، و گاهی از آنها به کرات کوچک و شبه سیارات نیز تعبیر می کنند، بزرگی بعضی گاهی چنانست که قطر آن به 25 کیلومتر می رسد، دانشمندان عقیده دارند که این سنگهای آسمانی بقایای سیاره ی بزرگی هستند که در مدار میان مدار مریخ و مدار مشتری در حرکت بوده است سپس بر اثر عوامل نامعلومی منفجر و شکافته شده است، این یک نمونه از انشقاق در اجرام آسمانی است.

ب - شهابی ها، سنگ های ریز سرگردانی هستند که با سرعت سرسام آوری در اطراف خورشید در مدار خاصی در گردشند و گاهی مسیر آنها با مدار کره ی زمین تقاطع پیدا می کند و جذب به سوی زمین می شوند.

دانشمندان می گویند اینها بقایای ستاره های دنباله داری است که بر اثر حوادث نامعلومی منفجر و از هم شکافته شده است، اینهم نمونه ی دیگری از انشقاق در کرات آسمانی است .

ج - طبق فرضیه لاپلاس و بسیاری از دانشمندان فلکی، پیدایش منظومه ی شمسی نتیجه ی وقوع یک انشقاق عظیم است که در کره ی خورشید رخ داده است، چه اینکه همه ی این سیارات و

مرکز آنها که خورشید می باشد، در آغاز توده ی واحدی بوده اند و سپس هر یک تدریجاً از آن جدا گردیده اند، منتها در اینکه عامل این جدایی و انشقاق چه بوده است در میان دانشمندان فلکی اختلاف است، ولی در هر حال امکان وقوع انشقاق و تجزیه را در کرات منظومه شمسی همه دانشمندان پذیرفته اند .

از بیانات فوق نتیجه می گیریم که :

اصل وقوع انشقاق در کرات آسمانی ممکن است و علم آن را انکار نمی کند، بلکه اساس هیئت جدید در بسیاری از موارد بر آن نهاده شده است.

بدیهی است این امر در هر یک از کرات صورت گیرد، نیاز به نیروی عظیمی دارد که در پاره یی از موارد طبق فرضیه های موجود شناخته شده و در پاره یی از موارد همچنان به صورت مرموز باقی مانده است.

در مورد شق القمر هم مسلماً عامل مرموزی در کار بوده که توانسته است چنان اثری را از خود بگذارد و با توجه به اینکه هر کس مسأله ی شق القمر را عنوان نموده نقش استمداد پیامبر را از نیروی ما فوق طبیعی و غیر عادی مؤثر دانسته، روشن می شود که هیچکس نخواسته است ادعا کند که پیامبر تنها با همین نیروی عادی بشری این کار را انجام داده است تا علم نتواند آنرا بپذیرد.

اینجا یک موضوع باقی می ماند و آن مسأله ی امکان التیام کامل اجزاء قمر پس از انشقاق می باشد.

برای حل این مطلب کافی است که بدانیم اگر عامل جدایی

شدید نباشد و انشقاق به صورت فوق العاده بی که موجب پراکندگی کامل اجزاء باشد صورت نگیرد، بازگشت و التیام آنها به صورت اول تحت تأثیر جاذبه ی همان اجزاء کاملاً قابل توجیه است، زیرا می دانیم هر دو جسم یکدیگر را طبق فرمول معروف نیوتن جذب می کنند، و هر قدر فاصله ی آنها کمتر باشد و یا جرم آنها بیشتر باشد اثر این جاذبه زیادتر خواهد بود.

بنابراین باکم بودن فاصله و شکاف خیلی زود به هم نزدیک و پیوسته خواهند شد. (1)

این از نظر هیأت جدید اما از نظر هیأت قدیم و امتناع خرق و التیام در افلاک نه گانه و اجرام فلکی، از نظر اینکه اصل آن امروز ابطال شده، نیازی به بحث در باره ی آن نمی باشد.

از مجموع بیانات فوق چنین نتیجه می گیریم که :

در حادثه ی شق القمر مطلبی که علم آنرا محال بشمرده دیده نمی شود.

بحث دوم

بهترین دلیلی که برای وقوع معجزه ی شق القمر در دست می باشد، آیات اول سوره ی 54 قرآن مجید است.

ص: 85

1- احتمال دارد مراد از انشقاق شکاف برداشتن باشد نه اینکه کاملاً دو نیمه گردد به طوریکه هر نیمه از نیمه ی دیگر جدا شده باشد، چون کلمه ی انشقاق از نظر لغت با این معنا هم موافق است و اگر اینطور باشد التیام بعد از انشقاق خیلی بهتر قابل توجیه خواهد بود.

(اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّهُمْ مُسْتَقِرٌّ).

ساعت - قیامت - نزدیک گردید و ماه شکافته شد و هنگامی که نشانه یی (اعجازی) ببینند روی می گردانند و می گویند همه ی اینها سحر است، آنها (پیامبر و معجزه های او را) تکذیب کردند و از هوس های خود پیروی نمودند، هر کاری محفوظ و ثابت می ماند (و جزای آن دامنگیر صاحبش می گردد). (1)

ص: 86

1- بعضی می گویند جمله ی اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ (رستاخیز نزدیک شد) با اینکه منظور از انْشَقَّ الْقَمَرُ شکافته شدن ماه در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد، سازش ندارد بلکه احتمال دارد منظور از انْشَقَّ الْقَمَرُ هم انشقاق ماه در ابتداء قیامت باشد به این ایراد سه پاسخ میتوان داد: الف - جمله ی بعد از انشق القمر یعنی جمله ی وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ (اگر معجزه یی ببینند رو می گردانند و می گویند جادوییست مستمر)، دلیل روشنی است که منظور از انْشَقَّ الْقَمَرُ معجزه ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و مربوط به قیامت نیست. ب - ظاهر لفظ انْشَقَّ الْقَمَرُ که فعل ماضی است دلیلیست بر اینکه موضوع شکافته شدن ماه قبلاً واقع شده است نه اینکه در آینده واقع می شود. ج - روایات زیادی (تقریباً 40 روایت) که در ذیل این آیه وارد شده است دلیل قاطعی است براینکه مراد از آیه، معجزه شق القمر می باشد. ضمناً معلوم است که انشق القمر به معنای معجزه، با اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ کاملاً ارتباط دارد، چون قیام رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان آخرین سفرای الهی یکی از نشانه های نزدیک شدن رستاخیز و قیامت است. به این ترتیب نزدیک شدن روز رستاخیز که در جمله ی اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ به آن اشاره شده است با شکافته شدن ماه که معجزه ی پیامبر صلی الله علیه و آله است تناسب کامل خواهد داشت.

مفسرین شیعه و سنی با کمال قاطعیت و صراحت می گویند که آیات فوق مربوط به مسأله ی شق القمر و شکافته شدن ماه و به عنوان معجزه در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد و از باب نمونه از تفاسیر شیعه، تفسیر تبیان، مجمع البیان، ابو الفتوح رازی، منهج الصادقین صافی، برهان نورالثقلین، شبر، و از تفاسیر اهل تسنن تفسیر طبری، در المنثور، فخر رازی، بیضاوی، کشاف، فی ظلال القرآن را باید نام برد.

مرحوم طبرسی در تفسیر معروف خود (مجمع البیان) در ذیل همین آیات می گوید :

همه ی مفسران این آیه را مربوط به معجزه ی شق القمر در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانند.

همچنین فخر رازی مفسر معروف در ذیل آیات فوق می گوید عموم مفسران معتقدند که مراد از این آیات شکافته شدن ماه در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

علاوه در کتب شیعه و سنی قریب به 40 روایت در باره ی شق القمر وارد شده که در بیشتر آنها تصریح شده است که آیات فوق درباره ی شق القمر نازل شده است .

بنابر این دلالت آیات فوق بر وقوع این معجزه (شق القمر) هیچ جای انکار یا تردید نمی باشد .

بحث سوم

آنچه از آیات مذکور و روایات استفاده می شود این است که

ص: 87

در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله به خواست مشرکان این معجزه به وقوع پیوست، یعنی با یک نیروی مرموز (قدرت الهی)، ماه شکافته شد و دوباره به حال اول بازگشت.

و اما خصوصیات این واقعه که در بعضی از کتاب ها نوشته شده با اینکه احتمال دارد صحیح باشد محتاج به بحثهای بیشتری است ولی چون دانستن خصوصیات آن لازم نیست از بحث در آن خودداری می کنیم .

در خاتمه باید تذکر دهیم که این مسئله نیز مانند بسیاری از مسائل دیگر از دستبرد خیالبافان و جاعلان حدیث مصون نمانده و پیرایه های فراوانی به آن بسته اند، مانند مطلب بی اساسی که در افواه عوام مشهور است که نیمی از ماه پایین آمد و در آستین آن حضرت داخل شد و از طرف دیگر بیرون آمد.

این نوع مطالب در هیچیک از کتب احادیث شیعه و سنی که مورد اعتبار باشد نیامده است و اساسی ندارد .

اکنون لازم است به اشکال یا شبهه یی که در این مسأله مطرح شده و به همین جهت بعضی را به تردید و اداشته است پاسخ داده شود.

می گویند: «اگر شق القمر حقیقتی داشت می بایست با آنهمه اهمیتی که دارد در تواریخ جهان ثبت گردد، در حالیکه چنین نیست و در هیچ تاریخی ثبت نشده است.»

برای اینکه پاسخ این اشکال هم به خوبی روشن گردد باید به چند موضوع زیر توجه کنید :

اولاً باید توجه داشت که ماه همواره در نیمی از کره ی زمین قابل رؤیت است نه در تمام آن.

ثانیاً در نیمی از همین نیم کره نیز، همه ی مردم یا اکثریت قریب به اتفاق آنها از حوادثی که در اجرام آسمانی رخ می دهد غافل و بی خبرند چون بعد از نیمه شب آنهاست و طبعاً در خوابند، به این ترتیب تنها یک چهارم مردم جهان می توانند از چنین حادثه یی باخبر شوند.

ثالثاً هیچ مانعی ندارد که در قسمت قابل توجهی از این نقاط در موقع وقوع این حادثه، آسمان ابری و چهره ی ماه با ابر پوشیده باشد.

رابعاً حوادث آسمانی در صورتی توجه افراد را به خود جلب می کند که یا مانند صاعقه ها توأم با سر و صدا یا آثار فوق العاده دیگری باشند، و یا مانند خسوف و کسوف همراه با کم شدن نور آنهم برای یک مدت نسبتاً طولانی باشد، البته در چنین صورتی نظرها را به خود جلب می کند .

اما اگر کره ی ماه بدون مقدمه ی قبلی و بدون هیچ عکس العمل دیگر از قبیل کم شدن نور و مانند آن، فقط در چند لحظه شکافته شود سپس التیام یابد کمتر نظری را به خود جلب می کند، آیا ما در شبهای عادی که ماه طبق معمول در آسمان می درخشد هیچ به آن خیره می شویم و در وضع آن کنجکاوی می کنیم؟

خامساً وسائل ثبت تاریخی و نشر آن در آن زمانها بسیار محدود بوده و مثل امروز نبوده که یک حادثه ی مهم برق آسا در

ساده‌تر تاریخ گذشته در تمام جهات روشن و آشکار نیست، بلکه مملو از نقاط تاریک و مبهم است. مثلاً زردشت یکی از شخصیت‌های معروف تاریخی است که مرکز نفوذ او قسمت مهمی از دنیای متمدن آن زمان بوده اما تاریخ او امروز از نظر تاریخ تولد، وفات، محل تولد، و سایر مشخصات زندگی حتی به عقیده‌ی بعضی اصل وجود او مجهول و تاریک است.

جاییکه کشورهای متمدن آن زمان در مورد حفظ و ضبط تواریخ مربوط به خود تا این اندازه بی‌اعتنا باشند تعجب ندارد که اروپائیان در آن زمان به ضبط چنین حادثه‌ی بی‌اقدام نکرده باشند.

علاوه‌ی بنای تاریخ نویسان ضبط همه‌ی وقایع نبوده است، چون ما به طور قطع می‌دانیم در طول تاریخ بشر صدها زلزله‌ی نابود کننده و طوفان وحشتناک رخ داده که شهرها و آبادیهای وسیعی را ویران نموده است در حالیکه تاریخ‌های مهمی آنها را ضبط نکرده است و به خاطر ندارد.

شما به تفسیر طبری مراجعه کنید می‌بینید تقریباً 30 روایت در مسأله‌ی شق القمر در این کتاب آمده است، ولی صاحب همین تفسیر در تاریخی که نوشته است (تاریخ طبری) نامی از شق القمر به میان نیاورده است.

با توجه به این جهات ذکر نشدن این حادثه در تواریخ و غیر آن تعجب ندارد و نباید آنرا دلیل بر عدم وقوع این حادثه دانست.

علاوه‌ی آنطور که بعضی از دانشمندان تحقیق کرده اند این

موضوع در بعضی از تواریخ هم نوشته شده است، مثلاً در مقاله ی یازدهم کتاب تاریخ فرشته آمده است که در عهد رسول اکرم صلی الله علیه و آله اهل میلبار هندوستان، شق القمر را دیدند و در نوشته های خود ثبت کردند و حاکم آن شهر پس از آنکه تحقیقاتی در این زمینه به عمل آورد، برای او ثابت شد که این موضوع در اثر اعجاز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تحقق یافته است و دین اسلام را پذیرفت.

بنابراین نمی شود گفت در هیچ تاریخی ضبط نشده است.

این بود خلاصه بحث در پیرامون مسأله ی شق القمر و ایرادات گوناگونی که ممکن است در اطراف آن بشود.

ص: 91

8 - در پیرامون عصمت

پرسش ها

- 1 - چگونه ممکن است پیامبران آلوده به گناه نباشند؟ در حالیکه انسان، غالباً از گناه پاکیزه نمی ماند.
- 2 - آیا جز پیامبران و امامان، شخص دیگری هم معصوم بوده است؟
- 3 - آیا پیامبران، پیش از بعثت و نبوت نیز، معصوم بوده اند؟
- 4 - با اینکه پیامبران معصوم بوده اند، پس مقصود از گناه و خطا که به آنان نسبت داده شده است چیست؟
- 5 - آیا بهتر نبود که در قرآن به پیامبران پاک «گناه» نسبت داده نمی شد؟

پاسخ

- 1 - بشر به گناهان - از هر گونه - بدا جهت دست می یازد که به زشتی آن آشنایی درست ندارد، و گرنه با دانستن عواقب و پیآمدهای خطرناک گناه، هرگز گرد آن نمی گردد و حتی فکر آنرا هم

ص: 92

نمی کند و از گناه مصون می ماند .

پاره یی از کارهای ناپسند هست که همه ی مردم از آنها می گریزند و هیچگاه حاضر نیستند آنها را مرتکب شوند، مثلاً هیچ آدم با شعوری حاضر نیست خاکرو به را از زباله دان بردارد و بخورد یا دست خود را بسوزاند و حتی فکر آنرا هم نمی کند چرا که زیان آنرا همه به طور کامل تشخیص می دهند.

و برخی از کارهاست که تنها عده یی از مردم زیان آنرا کاملاً تشخیص می دهند و از آن می گریزند .

مثلاً یک پزشک میکرب شناس از آب یا غذای آلوده می گریزد اما یک آدم بی اطلاع و بی سواد از خوردن آن باکی ندارد.

واحد انگیزه ی این اجتناب آن است که پزشک به زیان های میکرب آشنایی کامل دارد اما آدم بی سواد نسبت به زیان های آن اطلاع کافی ندارد.

مقصود این است که انسان ممکن است بر اثر بینش عمیق و کامل به عواقب وخیم، کاری واجد حالتی درونی بشود که او را از انجام آن کار زیاندار باز دارد .

این حالت کما بیش در تمام انسان ها وجود دارد اما چون همه ی انسان ها ضرر و زیان همه چیز را به طور کامل و ژرف نشناخته اند در بسیاری از موارد از آلودگی ها به دور نیستند.

اما پیامبران که خدا به آنان دید ویژه یی داده و همه ی حقایق را به چشم دل می دیدند و از مفاسد گناهان آگاهی ژرف و عمیق داشتند دارای مصونیتی همه جانبه و کامل بودند که آنانرا از همه ی گناهان باز می داشت. یعنی همانطوریکه یک پزشک از خوردن شربت آلوده

به میکرب می‌گریزد و حاضر نیست آنرا بنوشد، پیامبران خدا نیز این حالت را نسبت به انجام دادن ظلم و ستم و تجاوز به حقوق مردم، شرابخواری، قمار، دروغ، تهمت، دزدی، خیانت و تمام گناهان داشتند البته نه به این معنی که مجبور باشند بلکه پس از مقایسه‌ی بین منافع و لذا یذ زودگذر و عواقب وخیم گناه و محرومیت از نعمت‌های بزرگ الهی در آخرت به اراده و اختیار خود از آن گناهان پرهیز می‌کردند.

پوشیده‌نماند که یک نوع مصونیت دیگر هم خداوند در پیامبران قرار داده بود تا به هنگام تبلیغ احکام او دچار سهو و نسیان و خطا و اشتباه نشوند و بتوانند فرمان خدا را بی‌نقص و کامل به مردم برسانند.

2- در مورد پیامبران و امامان علیه السلام به دلایل عقلی و نقلی یافته‌ایم که آنان معصوم بوده‌اند اما نسبت به دیگران دلیلی در دست نیست که از این مصونیت برخوردار باشند مگر حضرت زهرا علیه السلام که بعضی از آیات قرآن و روایات معصوم بودن آن گرامی را بیان کرده است. (1)

ص: 94

1- مرحوم آیه الله آقای سید عبدالحسین شرف الدین در کتاب (الکلمة الغراء) فی تفضیل الزهراء (علیها السلام) فرموده است مقصود از اهل بیت در آیه تطهیر آیدی 33 سوره ی احزاب (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) به شهادت اخبار متواتر و صحیح حضرت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است و این آیه دلالت بر عصمت آنان دارد، زیرا منظور از رجس چنانکه در تفسیر کشاف و غیره آمده است همان گناهان است بنابر این آیه می‌رساند که اراده‌ی خدا بر این تعلق گرفته که اهل بیت از مطلق گناهان پاک باشند و این همان معنای عصمت است.

البته ممکن است عده‌یی در اثر پیروی و تبعیت از پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام آنچنان بینش زیاد و ایمان کاملی پیدا کنند که هیچگاه گرد گناه نگردند ولی تشخیص و شناخت این نوع مصونیت در آنها کار ساده و آسانی نیست به خصوص آنکه مصونیت از سهو و نسیان چیزی نیست که از راه پیروی و تبعیت پیامبران به دست بیاید بلکه بسته به لطف خاص خداست که فقط نسبت به پیامبران و امامان مبذول می‌دارد تا احکام واقعی او را دست نخورده و بدون کم و زیاد به مردم برسانند.

3 - پیامبران پیش از بعثت خود نیز از گناه به دور بودند یعنی خداوند آنانرا راهنمایی می‌کرد تا آنچه پسندیده است اختیار کنند، چرا که وجود یک سوء پیشینه برای یک رهبر بزرگ کافی است که موقعیت او را در دلها کوچک و متزلزل سازد و سرانجام نتواند رسالت خود را به خوبی انجام دهد.

و به همین جهت می‌بود که خدا زندگی پیامبران را از آغاز شامل شگفتی‌ها قرار می‌داد تا مردم بهتر از آنان پیروی کنند و کلماتشان اثر بیشتری داشته باشد، چنانکه همه می‌دانیم حضرت عیسی علیه السلام بدون پدر به دنیا آمد و اسحاق و یحیی از مادرانی عقیم و نازا به وجود آمدند.

بنابراین چگونه ممکن است خدا رسالت را به عهده‌ی کسی که سوء سابقه داشته است و مردم از او منتفر بوده اند قرار دهد؟

پس لازم است همه‌ی پیامبران از آغاز تا به انجام نیکوکار، صالح و معصوم باشند چنانکه قرآن کریم در سوره‌ی انعام آیه‌ی 90

83 از حضرت ابراهیم، اسحاق، یعقوب، داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی، هارون، زکریا، یحیی، عیسی، الیاس، اسماعیل، یسع، یونس، ولوط - که سلام خدا بر آنان باد - به عنوان نیکوکاران و صالحین یاد می کند و می فرماید ما این افراد را - برای رسالت - انتخاب کردیم.

تاریخ زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله خود بهترین گواه این موضوع است چرا که از آغاز به خوبی و امانت داری و دفاع از ستمدیدگان و پاکدامنی و.... معروف بود به طوریکه دشمنان سرسخت اسلام نتوانستند در زندگی پر افتخار او کوچکترین نقطه ی ضعفی بیابند.

ملا عبدالرزاق لاهیجی در «گوهر مراد» می نویسد:

مذهب و عقیده ی امامیه و دانشمندان شیعه بر این است که پیامبران در همه عمر معصوم بوده اند و عقیده ی حق نیز همین است زیرا در این صورت که هیچ سابقه ی گناه نداشته باشند، مردم بهتر از آنان پیروی می کنند و لطف خدا که اساس نبوت و عصمت است به نیکوترین وجه انجام می گیرد. (1)

4 - گناه بر دوگونه است :

الف - گناه مطلق، و آن سرپیچی و تمرد و تخلف از قانون است که پیامبران خدا به دلیل های عقلی و نقلی از آلودگی به آن پاک بودند و قرآن کریم نیز چنین گناهی را به پیامبران نسبت نداده است.

ص: 96

ب - گناه نسبی، و آن تمرد و سرپیچی نیست بلکه عبارت از این است که اعمال عبادی بندگان هر چند هم باشکوه انجام شود باز نسبت به مقام بزرگ خداوند و لطف ها و نعمت های بیشمار او ناچیز و ناقص است و اساساً قابل مقایسه نیست و کسانی که عمیق می نگرند و به عظمت خداوند بیشتر آشنا هستند عبادت خود را با شرمی بی حساب به پیشگاه او عرضه می کنند و پیوسته به تقصیر خویش اعتراف می کنند.

و نیز گاهی گناه نسبی به کاری گفته میشود که انجام آن از شخصی که به مقام بلند علم و معرفت رسیده، مناسب نیست و ترک آن برای او بهتر است که به اصطلاح «ترک اولی» نامیده می شود.

توضیح آنکه :

از هر کسی به مقدار عمل و بینش، دانش و علم، ایمان و اعتقاد، قدرت و توانایی او میتوان انتظار داشت. چه بسا کارهایی که از یک نفر عین ادب، خدمت، محبت و عبادت شمرده می شود اما از دیگری بی ادبی، خلاف صمیمیت و کوتاهی در بندگی و اطاعت محسوب می گردد.

چنانکه اگر یک مرد عادی نمازش را بدون حضور قلب بخواند مورد مذمت قرار نمی گیرد بلکه سزاوار تشویق است که همان نامه مت به فرمان نماز عمل کرده است.

اما اگر کسی که اطلاعات مذهبی و دینی او زیاد است، نمازش را بدون حضور قلب بخواند عیب و گناه به حساب می آید چرا که این نماز مناسب مقام علمی او نیست و او با علم و دانشی که دارد باید

بہتر از این در مقام بندگی و اطاعت خدا بکوشد، اکنون کہ معنای گناہ نسبی معلوم شد بہ این دو بیان توجہ کنید:

بیان اول

مقام و موقعیت شامخ پیامبران، علم و دانش و ایمان و اعتقاد آنان بہ اندازہ یی زیاد بود کہ می خواستند حتی لحظہ یی از خدا دور نباشند و بہ کارہایی نیز کہ برای دیگران مباح است نپردازند بہ ویژہ کہ پیامبران پیوستہ در ترقی و تکامل بودند و روز بہ روز معرفت و شناسائی آنان بہ خدا افزایش می یافت و در نتیجہ در می یافتند کہ باید در مقام بندگی و اطاعت او بیش از پیش بکوشند این از یک سو اما از طرف دیگر بشر بودند و نمی توانستند حق بندگی خدا و شکر او را بہ طور شایستہ انجام دهند لذا ہمیشہ خود را مقصر و گناہکار می دانستند یعنی می گفتند عبادات ما قابل مقایسہ با مقام بزرگ خدا و نعمت ہا و لطف ہای بی شمار او نیست و ما باید بیش از این بہ عبادت و بندگی خدا مشغول باشیم و در حقیقت با اعتراف بہ گناہ می خواستند بگویند از دست و زبان ما بر نمی آید کہ شکر نعمت ہای خدا و حق بندگی او را بجای آوریم و اصولاً با ہمین اظہار عجز و اعتراف بہ تقصیر می خواستند شکر خدای بزرگ را بہ جای آورند.

بنده همان بہ کہ ز تقصیر خویش *** عذر بدرگاہ خدا آورد

ورنہ سزاوار خداوندیش *** کس نتواند کہ بجا آورد

در مورد بعضی از انبیاء الهی گاهی بر اثر یک غفلت بسیار کوچک و بی توجهی به مقام شامخ ربوبیت کارهایی که مناسب با مقام معرفت آنها نبوده است صادر شده است و از این جهت از جانب خدای بزرگ مورد اعتراض قرار گرفته اند.

در حقیقت آن کار گناه و نافرمانی خدا نبوده اما چون با مقام پیامبری آنان، چندان تناسب نداشته است، نام آن «ترک اولی» گذارده شده است.

چنانکه می گویند: برای یک پسر با ادب گناه است که در راه رفتن از پدر خود جلو بیفتد یعنی این کار را نکند بهتر است نه اینکه واقعاً مثل سایر گناهان عقاب و عذاب داشته باشد.

این بود دو پاسخ اجمالی و عمومی راجع به نسبت گناه به انبیاء.

اما راجع به یک یک آیه های این باب و روایات و ادعیه لازم است جداگانه بحث شود زیرا بعضی از آنها علاوه بر جواب های ذکر مشتمل شده جواب هایی دارد که ویژه ی خود آنهاست.

5- چون معجزات و کارهای خارق العاده از پیامبران زیاد سر زده است، ممکن است عده یی در حق آنان غلو کنند و به خدایی آنان قائل شوند، چنانکه مسیحیان حضرت عیسی علیه السلام را خدا دانستند و بشر بودن او را فراموش کردند.

بنابراین ممکن است یکی از فواید ذکر این آیات جلوگیری از این زیاده روی ها باشد چرا که هر کس این آیات را بخواند می فهمد

شخصی از حضرت علی - که سلام خدا بر او باد - پرسید اصولاً چرا خدا این آیات را در قرآن ذکر کرده است؟ آن حضرت فرمود ذکر این آیات بهترین دلیل حکمت عالی خدا و قدرت غالب و عزت روشن است چرا که میدانست براهین و معجزات پیامبران در نظر مردم بزرگ جلوه می کند و عده بی از آنان برخی از پیامبران را به خدائی می گیرند چنانکه مسیحیان پسر مریم را، پس بدین منظور آن آیات را ذکر کرد تا روشن کند مقام خدایی و ربوبی تنها به او اختصاص دارد و پیامبران بنده ی برگزیده ی خدا هستند نه خدا... (1)

علاوه همانطور که لاهیجی در گوهر مراد از کتاب شرح مقاصد نقل می کند این آیات دلالت دارد بر صدق و راستی پیامبران که هر چه نازل می شد - ولو به آنان برخورد می داشت - به مردم ابلاغ می کردند و همچنین این آیات برای مردم درس آموزنده یی است که ببینند پیامبران با آن مقام بزرگی که داشتند چگونه از خطای جزئی ناراحت می شدند و در صدد جبران و استغفار و توبه بر می آمدند.

ص: 100

سؤال

آیا رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه ی اطهار علیهم السلام، علاوه بر ولایت تشریعی ولایت تکوینی هم دارند؟

پاسخ

برای پاسخ درست به این پرسش بهتر است سؤال را در سه بحث مطرح کنیم :

1 - معنای ولایت تشریعی چیست و آیا پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه علیه السلام ولایت تشریعی دارند؟

2 - معجزات و کارهای خارق العاده یی که پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان معصوم علیه السلام انجام می دادند کار خود آنهاست یا کار خدا؟ و اگر کار خود آنهاست، در انجام آن مستقل بودند یا به اذن و اراده ی خدا انجام می دادند؟

3 - آیا میتوان رسول اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام را در عین حال که بنده و آفریده ی خداوند هستند به اذن و اراده ی

ص: 101

خدا، خالق و رازق و همه کاره ی جهان خلقت دانست؟ و آیا می توانیم ولایت تکوینی را با این معنای گسترده برای آنان معتقد باشیم؟

بحث اول

منظور از ولایت تشریعی آنست که خدای متعال برای اداره و نظم امور و صلاح اجتماع، یک فرد صلاحیت دار را صاحب اختیار آنها قرار دهد، به طوریکه در همه ی شوون زندگی فردی، اجتماعی، مادی و معنوی بتواند دخالت کند و بر همه ی مردم هم لازم باشد که از او اطاعت کنند، و خواسته ی او را بر خواسته ی خود مقدم دارند.

مثلا اگر کسی بخواهد از قانون مالکیت سوء استفاده نماید و فرضاً همه ی گندم ها را خریداری و انبار کند و بگوید مالک هستم و اختیار مال خود را دارم، و به هیچ وجه حاضر به فروش نیستم، معنای ولایت تشریعی امام در این مورد اینست که بتواند دستور دهد گندم ها را بدون رضایت او به قیمت عادله بفروشند تا مردم در زحمت نیفتند، و مالک گندم حق هیچگونه اعتراض و شکایتی را ندارد، زیرا امام علیه السلام از طرف خدا ولایت قانونی دارد که این کار را انجام دهد.

مثال دیگر: کشت و زرع و خرید و فروش، و استفاده از تنباکو (چون اگر ضرر هم داشته باشد ضرر آن جزئی است) از نظر اسلام جایز است، ولی اگر یک شرکت خارجی بخواهد با بستن قراردادی با عده یی از مسلمانان در مورد کشت و زرع و خرید و فروش آن، راه را برای بیگانگان و استعمارگران باز کرده و از این راه استقلال یا اقتصاد یک مملکت اسلامی را متزلزل سازد کسی که ولایت تشریعی

دارد می تواند عموم مسلمانان را از کشت و زرع و خرید و فروش و کشیدن تنباکو به طور کلی منع کند و آن شرکت خارجی و یا آن عده از مسلمانان که خسارت می بینند حق هیچگونه اعتراضی ندارند، زیرا صلاح ملت و مملکت در اینست که برای مدت کوتاهی توتون و تنباکو اصلا قیمتی نداشته باشد تا استقلال مملکت محفوظ بماند.

به طور خلاصه، معنای ولایت تشریعی اینست که شخصی حق داشته باشد در حدود صلاح و مصلحت مسلمانان در تمام شؤون مردم دخالت کند، و مردم هم وظیفه داشته باشند که از او اطاعت و پیروی کنند .

اکنون که معنای ولایت تشریعی تا حدی روشن شد یادآور می شویم که به حکم قرآن مجید و روایات بی شمار. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه ی اطهار علیهم السلام این مقام را دارا بودند. آیات زیر را با دقت مطالعه کنید:

1 - (التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ). (1)

2 - (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (2)

3 - (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) (3).

از این آیات (با توجه به اینکه «اولی الامر» در آیه ی دوم، و «الذین آمنوا» در آیه ی سوم، به حکم روایات بسیار که ذیل آنها وارد

ص: 103

1- سوره ی احزاب آیه ی 6 .

2- سوره ی نساء آیه 59.

3- سوره ی مائده آیه ی 55 .

شده است به علی علیه السلام و سایر امامان معصوم تفسیر شده است) موضوع ولایت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه ی اطهار علیه السلام آشکار می شود، زیرا معنای «ولی» و «ولی امر» (که اولی الامر جمع آن است) و «اولی من انفسهم» همان ولایت تشریعی و صاحب اختیار بودن است.

و به عبارت دیگر باید گفت که اصولاً امامت و به طور کلی زعامت دینی مردم که از طرف خدا به پیامبر یا امام داده می شود با ولایت تشریعی توأم بوده و ولایت تشریعی یک گوشه از این منصب و مقام است و روی این حساب تمام دلیل هائیکه برای لزوم بعثت انبیا و تعیین چنین کسی اقامه شده است همه و همه دلالت بر ولایت تشریعی آنها نیز دارد. بنابر این در ولایت تشریعی رسول اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه ی اطهار جای هیچ شک و تردیدی نیست. و این قسم از ولایت مورد قبول همگان است.

اینجا یک بحث دیگر پیش می آید که در زمان غیبت امام زمان علیه السلام این قسم از ولایت تا چه حدی برای فقها و نواب عامه ی آن حضرت ثابت شده است، البته این موضوع هم در کتاب های فقهی کاملاً مورد بررسی قرار گرفته و چون از بحث فعلی ما خارج است از آن صرف نظر کرده و تفصیل آنرا برای فرصت دیگری می گذاریم.

بحث دوم

کسی که با قرآن مجید و روایات و تواریخ کمی آشنایی داشته باشد تردید نخواهد داشت که پیامبران الهی، به ویژه رسول گرامی

اسلام صلی الله علیه وآله و ائمه هدی دارای معجزات و کارهای خارق العاده بوده اند و اصولاً لازم است پیامبران الهی علاوه بر امتیازات فراوانی که دارند برای اثبات پیامبری خود نزد توده ی مردم دارای معجزه هایی هم باشند، و خدای حکیم هم برای اینکه مردم زودتر و بهتر پیامبری آنان را بپذیرند همیشه معجزاتی به فرستادگان خود عطا فرموده است، مانند سرد شدن آتش برای ابراهیم علیه السلام و زنده شدن بعضی از مردگان به دست حضرت عیسی و معجزات و خارق عادت های فراوانی که از رسول اکرم و ائمه ی هدی علیه السلام صادر شده است .

اما اینکه این معجزات کار خود آنهاست یا کار خدا هر کدام را بگوییم اشکال عقلی ندارد. ظاهر آیات قرآن مجید و روایات دلالت دارد که یکدسته از معجزات کار خود آنها بود یعنی خودشان به اذن و اراده و قدرت خدادادی انجام می داده اند و دسته ی دیگر را خدا به درخواست و دعای آنان انجام می داده است.

مثلاً قرآن مجید درباره حضرت عیسی شفای بیماران و زنده کردن مردگان را به خود او نسبت می دهد، و از قول حضرت عیسی می فرماید :

(أُبرئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ) (1) کور مادرزاد و برص زده (پرسی) را شفا می دهم. و مرده را زنده می کنم (اما) به اذن خدا.

ولی درباره ی حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید :

(قُلْنَا قلنا يا نارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ) (2) (پس از آنکه

ص: 105

1- سوره ی آل عمران آیه ی 49 .

2- سوره ی انبیاء آیه ی 69 .

ابراهیم را در آتش افکندند) ما آتش را برای او سرد کردیم.

همچنین درباره ی داود می فرماید :

(وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ) (1) ما آهن را برای او نرم کردیم.

توجه دارید که در این دو آیه خدای متعال سرد شدن آتش و نرم شدن آهن را به خود نسبت می دهد .

در روایات هم درباره ی معجزات ائمه گاهی اینطور تعبیر شده است:

(إِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ وَيَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ إِيْجَاباً لِّمَسِّ لَمْتِهِمْ وَأَعْظَاماً لِّحَقِّهِمْ) (2) ائمه علیه السلام از خدا می خواهند که شخصی به دنیا بیاید یا چیزی خلق شود خدا آن شخص یا آن چیز را موجود می کند، و از خدا می خواهند که چیزی را نصیب شخصی کند خدا هم اجابت می فرماید.

بنابراین حدیث و امثال آن پیامبر و ائمه از خدا می خواهند و خدا انجام می دهد. اما در برخی دیگر از روایات معجزه به خود امام نسبت داده شده است، مثلاً درباره امیرالمؤمنین وارد شده است.

(عَبْدًا قَدْ اخْتَصَّهُ اللَّهُ بِقُدْرَتِهِ لِيُبَيِّنَ بِهَا فَضْلَهُ عِنْدَهُ) (3) خدای متعال قدرت فوق العاده یی به علی علیه السلام عطا فرمود تا معلوم شود ارزش آن حضرت پیش خدا چه مقدار است

در این قبیل روایات صحبت از اینست که خود ائمه قدرت

ص: 106

1- سوره ی سبا آیه ی 10 .

2- بحار الانوار ج 25 .

3- بحار الانوار ج 25 .

دارند و انجام می دهند، البته قدرت آنان از جانب خدا است.

در زیارات و توسلات به رسول اکرم و ائمه ی هدی اعم از آنهایی که مستند به خود معصومین است و یا آنهاییکه انشاء دانشمندان و علمای بزرگ اسلام است باز همین دو تعبیر دیده می شود، یعنی گاهی از خود آنها می خواهیم که حاجت ما را روا سازند، و یا بیمار ما را شفا دهند (البته به اذن خدا) و گاهی از آنان می خواهیم که از خدا بخواهند و چنین می گوئیم: (يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللّٰهِ اَسْمَعُ لَنَا عِنْدَ اللّٰهِ) یعنی تو پیش خدا آبرومند هستی واسطه شو و از خدا بخواه حاجات ما روا گردد، و گرفتاری های ما بر طرف شود .

خلاصه از مجموع آیات و روایات این طور استفاده می شود که معجزات و کارهای خارق العاده ی انبیا و ائمه و بزرگان دین بر دو قسم است :

1 - کارهایی که خود آنها انجام میدهند به اذن خدا.

2 - کارهایی که خدا انجام میدهد بدرخواست و دعای آنان.

اینکه بعضی می خواهند همه ی معجزات را از قسم دوم بدانند نداشته و با ظاهر آیات و روایات هم سازش ندارد. همانطور که گفته شد در قسمتی از آیات و روایات برخی از این قبیل کارها به خود انبیا و ائمه نسبت داده شده است، و صحیح است که قدرت آنان از خدا است و هر کاری میکنند به اذن خدا انجام می دهند، ولی با آن دسته از کارها که به خود خدا نسبت داده شده است فرق دارد.

بنابر این اگر منظور از ولایت تکوینی رسول اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه ی معصومین علیه السلام انجام معجزات و کارهای خارق العاده باشد

(اعم از اینکه خودشان به قدرت الهی انجام دهند، یا هنگامیکه آنها اراده و یا درخواست کردند خدا انجام دهد) جای تردید نیست که ولایت تکوینی به این معنا را دارا بوده اند، و در مواقع زیادی هم از آن استفاده و بهره برداری کرده اند، و در این قسمت می توانید به قصص انبیاء در قرآن مجید و کتاب های معتبری که معجزات و خوارق عادات پیامبران و امامان را نقل میکند مراجعه کنید .

بحث سوم

آیا رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه ی اطهار علیه السلام ولایت تکوینی به معنای خالق بودن و رازق بودن (البته به اذن خدا) را دارند؟

گرچه ثبوت این معنا از ولایت برای پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه علیه السلام هیچ اشکال عقلی ندارد ولی خود ائمه ی اطهار علیه السلام از اینکه کسی رسول اکرم صلی الله علیه وآله و یا آنان را به عنوان «خالق» و «رازق» بخواند به شدت نهی کرده اند، و حتی بعضی از افراد را که آنان را خالق و رازق جهان دانسته اند شدیداً مورد اعتراض قرار داده اند.

به امام صادق علیه السلام گفتند یکی از راویان می گوید شما رزق بندگان را اندازه می گیرید (یعنی شما رازق مردم هستید) آن حضرت فرمود: خدا او را از رحمت خود دور کند. (1)

در روایت دیگر امام هشتم علیه السلام فرمود: خداوند امر دین را به رسول اکرم واگذار نموده است (همچنانکه در قرآن می فرماید: ما

ص: 108

آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَانَهَاكُمُ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا، گوش به فرمان پیامبر باشید) ولی مسأله ی خالقیت و رازقیت را به او واگذار نکرده است. (1)

از مجموع این روایات و نظایر آن استفاده می شود که ما حق نداریم رسول اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام را خالق و رازق و همه کاره ی جهان بدانیم و بنامیم و نباید از خود آن بزرگواران جلو بیفتیم، و به فرموده ی امام باقر علیه السلام: (لَا تَصَدَّعُوا عَلَيَّ دُونَ مَا وَصَّ بِهِ اللَّهُ وَلَا تَرْفَعُوهُ فَوْقَ مَا رَفَعَهُ اللَّهُ) (2) یعنی اعتدال را از دست ندهید، نه از مقام ائمه ی هدی چیزی کم، کنید و نه از پیش خود چیزی به آن بیفزایید.

امام صادق علیه السلام می فرمود:

(لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَالَ فِينَا مَا لَا نَقُولُ فِي أَنْفُسِنَا) خدا از رحمت خود دور کند کسی را که در حق ما مطالبی می گوید که خود ما نمی گوییم.

(3)

علامه مجلسی می نویسد: گرچه اشکال عقلی ندارد که رسول خدا و ائمه اطهار به اذن خدا خالق و رازق و همه کاره ی جهان باشند، ولی علاوه بر اینکه برای اثبات آن دلیل معتبری از ائمه به ما نرسیده است، خود ائمه هدی علیهم السلام در روایات بسیار ما را از اینکه آنان را خالق و رازق بخوانیم نهی کرده اند، اما اگر کسی عقیده داشته باشد که آنان به اذن خدا خالق و رازق هستند نمی توانیم او را مشرک (یعنی معتقد به دو مبدأ) بدانیم، بلکه باید به او بگوییم این عقیده ی شما دلیل ندارد، و از این جهت قابل قبول نیست نه از جهت

ص: 109

1- بحار الانوار ج 25 .

2- بحار الانوار ج 25 .

3- بحار الانوار ج 25 .

اینکه شرک باشد، زیرا شرک آنست که کسی را در مقابل خدا مستقلاً مصدر کاری بدانیم نه اینکه برای او به اذن و اراده ی خدا قدرتی قائل باشیم. و روایاتی که این گونه افراد را به عنوان مشرک معرفی می کند حتماً درباره ی افرادی صادق است که ائمه را مستقلاً خالق و رازق می دانسته اند.

اما اگر منظور کسانی که ائمه را واسطه ی فیض می دانند این باشد که بگویند خلقت جهان به خاطر آنان بوده، و همه به طفیل وجود آنها موجود شده اند نه اینکه خود آنها خالق و رازق باشند، و ولایت تکوینی را هم اینطور معنا کنند، این عقیده هم مطابق آیات و روایات است و هیچگونه اشکالی ندارد.

بنابراین از تمام مطالب ذکر شده اینطور نتیجه می گیریم که رسول اکرم و ائمه اطهار ولایت تشریعی دارند، و نیز دارای مقام ولایت تکوینی هستند، و گاهی معجزه و خرق عادت هایی به اذن خدا و قدرت خدادادی انجام داده و می دهند و در بعضی از مواقع هم خدا به درخواست و دعای آنان کارهای خارق العاده یی را انجام داده و می دهد. و علاوه جهان آفرینش به طفیل وجود آنان موجود شده است، و همه به خاطر آنان آفریده شده اند ولی نمی توانیم آنان را خالق و رازق و همه کاره ی جهان خلقت بدانیم، زیرا ائمه ی اطهار خود فرموده اند ما را با این عناوین نخوانید، و بر ما لازم است که از آنها پیروی کنیم و خدا را خالق و رازق و همه کاره ی جهان بدانیم، و آنان را مخلوق و بنده ی خاص خدا بنامیم، و برای معرفی عظمت مقام آنان از خود آنان قدم را بالاتر نگذاریم.

بار در خاتمه تذکر این نکته هم لازم است که اگر کسی معتقد شد که پیامبر و امام خالق و رازق ج- پیامبر و امام خالق و رازق جهان نیستند معنایش این نیست که ائمه با سایر افراد یا با رجال روحانی و مراجع تقلید فرقی ندارند، زیرا امتیازات و مقامات معنوی و روحی آنان به اندازه یی است که معرفت و شناسایی و اطاعت آنان در حد معرفت و شناسایی و اطاعت خدا قرار گرفته است. درست است که آنان بشرند، ولی بشری که با عالم غیب ارتباط دارد بشری که برای رهبری و تربیت مردم جهان آمده است، بشری که در بشری که در سراسر عمر مرتکب هیچ گناه و لغزشی نشده است، و عین بشریت بر فرشتگان عالم بالا برتری دارد، به نص قرآن مجید اطاعتش بر همه ی افراد لازم است.

بنابراین همانطور که نباید درباره ی آنان غلو و زیاده روی کنیم، نیز نباید درباره ی آنان تع- نباید درباره ی آنان تعبیراتی کوتاه و ناقص داشته باشیم، و در مقامات مسلمشان تردید و تشکیک نماییم، زیرا در این صورت از روح اسلام که ولایت و شناسایی رسول اکرم و اهل بیت عصمت و طهارت است دور و بی بهره مانده ایم. بلکه باید از صمیم قلب و اعتقاد بگوییم :

(اَللّٰهُ هَدٰۤا اَنْتُمْ الْاِيْمَةَ الرَّاشِدُوْنَ الْمَهْدِيُوْنَ الْمَعْصُوْمُوْنَ الْمُكْرَمُوْنَ الْمُقَرَّبُوْنَ الْمُتَّقُوْنَ الصّٰدِقُوْنَ الْمُصَدِّقُوْنَ الْمُطِيعُوْنَ لِلّٰهِ الْقَوَّامُوْنَ بِاَمْرِهِ الْعَامِلُوْنَ بِاِزَادَتِهِ الْفَائِزُوْنَ بِكَرَامَتِهِ، اَصْطَفَاكُمْ بِعِلْمِهِ وَاَرْضَاكُمْ لِعَيْنِهِ وَاَخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ وَاجْتَبَاكُمْ بِقُدْرَتِهِ وَاَعَزَّكُمْ بِهَدَاۤءِهِ وَخَصَّكُمْ بِبِرِّهَانِهِ وَاَنْتَجَبَكُمْ لِنُوْرِهِ وَاَيَّدَكُمْ بِرُوْحِهِ وَرَضِيَكُمْ خُلَفَآءَ فِىْ اَرْضِهِ وَحُجَجَآءَ

عَلَىٰ بَرِيَّتِهِ وَأَنْصَاراً لَّدِينِهِ... عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَأَمَنَكُم مِّنَ الْفِتَنِ

وَطَهَّرَكُم مِّنَ الدَّنَسِ وَأَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَكُم تَطْهِيراً. (1)

« گواهم که شما یان امامان راهنما، هدایت یافته، معصوم بزرگوار، مقرب، پرهیزکار، راستگو، برگزیده و فرمانبر خداوندید که استواران به امر او ببید، و کارکنان به اراده ی او، و رسندگان به بزرگداشت او، شما را به علم خویش برگزید و بر غیب خویش پسندید، و بر سر خویش اختیار فرمود، و به قدرت خود مخصوص گردانید، و به هدایت خود سربلند ساخت و به برهان خود ویژگی داد، و برای نور خویش انتخاب کرد، و با روح خود تأییدتان فرمود، و شما یان را در زمین جانشین قرار داد و بر آفریدگان حجت ساخت، و یاوران دین خود قرارتان داد... خداوند از لغزش ها نگاهتان داشت و از فتنه ها ایمن ساخت، و از آلودگی ها پاکتان فرمود، و پلیدی را از شما دور کرد، و پاکتان ساخت پاک ساختنی... »

و خلاصه :

گواهی می دهم که شما پیشوایان در تمام صفات انسانی در درجه اعلا، درجه ایکه فوق آن ممکن نیست هستید و خدای متعال علم و قدرت فوق العاده یی به شما عنایت کرده است تا همه انسان ها را به راه راست و خداشناسی رهبری کنید و آنانرا از هرگونه انحراف فکری عملی، فردی و اجتماعی نجات بخشید.

سلام خدا و فرشتگان همواره بر آن بزرگواران باد.

ص: 112

سؤال

چرا حضرت علی علیه السلام با آنکه قاتلش را می شناخت و از جزئیات حادثه ی قتلش آگاه بود آنشب به مسجد رفت تا کشته شود؟

چرا امام حسین علیه السلام با آنکه می دانست کشته می شود به کربلا رفت؟

چرا امام رضا علیه السلام از میوه یی که می دانست زهر آلود است میل فرمود؟

آیا فرار از خطر و مهلکه لازم نیست؟ آیا این کارها به خودکشی شباهت ندارد؟

پاسخ

پرسش های فوق پاسخ های متعددی دارد که بعضی از آنها برای همه موارد و برخی مخصوص به بعضی از موارد است.

ص: 113

1 - دانش و آگاهی پیامبران و ائمه اطهار علیهم السلام بر دو قسم است:

نخست، علوم و دانش هایست که از راه های عادی برای آنان فراهم می آید که در اینگونه از دانش ها با دیگر مردم تفاوت زیادی ندارند.

و دیگر، علمی است که برای آنان از راه های ماوراء طبیعی (وحی و الهام) حاصل می گردد

بدیهی است که پیشوایان ما وظیفه نداشتند در تمام موارد طبق علومیکه از راه های غیر عادی برای آنها حاصل می شد عمل کنند بلکه تکالیف دینی آنها همواره بر طبق علمی بوده که از مجاری عادی برای آنها پیدا می شده است.

مثلا پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام منافقین را خوب می شناختند و می دانستند که آنها ایمان واقعی ندارند ولی هرگز با آنها معامله با کفار را انجام نمی دادند بلکه از نظر معاشرت و ازدواج و

دیگر احکام با آنها مانند سایر مسلمانان رفتار می کردند.

و همچنین هنگامیکه در مسند قضاوت و حل و فصل مشکلات مردم می نشستند، مطابق قوانین قضائی اسلام حکم می کردند و از علوم غیر عادی خود استفاده نمی نمودند.

بنابراین موضوع اطلاع ائمه علیهم السلام از کشته شدن خود و خصوصیات آن از دانش هایست که از راه های غیر عادی برای آنها حاصل می شد، ممکن است بگوییم که آنان وظیفه نداشتند به مقتضای آن علم از آن پیش آمدها جلوگیری نمایند بلکه وظیفه ی آنان این بود

که مثل سایر مردم با این پیش آمدها روبرو شده و به علم خود ترتیب اثر ندهند.

و به بیان دیگر بدیهی است که سرانجام هر انسان مرگ خواهد بود و هیچ آفریده‌ی در این جهان عمر ابدی نخواهد داشت، قرآن مجید هم می‌فرماید: (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) (1) یعنی هر زنده‌ی سرانجام مزه‌ی مرگ را خواهد چشید و هر کس به علتی از دنیا خواهد رفت.

ائمه‌ی اطهار علیهم السلام نیز از این قانون مستثنی نبودند تنها فرق آنان با دیگران در این است که دیگران از علت و وقت مرگ خود خبر ندارند اما آنان خبر داشتند مثلاً امیر المؤمنین علی علیه السلام در ماه رمضان سال آخر عمر می‌دانست که عمرش پایان رسیده و به وسیله‌ی شمشیر ابن ملجم شهید خواهد شد.

و همچنین امام حسین علیه السلام می‌دانست که از این مسافرت بر نمی‌گردد و در صحنه‌ی کربلا شهید خواهد شد، اما چون می‌دیدند که رضای خدا در شهادت آنان است به خواست خدا کاملاً تسلیم و راضی بودند، زیرا می‌دانستند که خداوند بدون مصلحت چیزی را نمی‌خواهد و اصولاً معرفت و شناسایی پیامبران و امامان نسبت به خدا و عظمت او به اندازه‌ی سرشار و عمیق بوده که خود را در برابر اراده‌ی آفریدگار به حساب نمی‌آوردند و در پیشگاه او کاملاً مطیع و فرمانبردار بودند و چیزی جز رضا و خشنودی خدا در نظر نداشتند بلکه اصلاً خود را فراموش می‌کردند و فقط متوجه فرمان و

ص: 115

ضمناً از همین بیان پاسخ یک سؤال دیگر که شاید به ذهن عده یی بیاید روشن می گردد.

پرسش

ائمه ی اطهار علیهم السلام چون علت و وقت مرگ خود را جنگ و فداکاری آنان در مواردیکه می دانستند سالمبر می گردند یک عمل کاملاً ساده محسوب می شود و چندان ارزش معنوی نداشته است.

پاسخ

چون ائمه ی اطهار علیهم السلام به بیانی که در بالا گفته شد در میدان های نبرد و فداکاری به طور کلی خود را فراموش می نمودند دانستن پیروزی در روحیه ی آنان اثری نداشت و در تمام جنگ ها حتی آنجا که می دانستند ظاهراً شکست می خورند و کشته می شوند یکسان و بدون تفاوت در راه خدا نبرد و فداکاری می کردند، و بدیهی است که کسیکه در برابر فرمان خدا بدون کمترین ملاحظه یی جانش را تقدیم کند دانستن پیروزی در جنگ ارزش و فداکاری او را از بین نمی برد، زیرا توجهی به پیروزی ندارد و به جز خدا و رضای او چیز دیگری منظور او نمی باشد .

علاوه همانطور که در روایات وارد شده است (1) علم ائمه

ص: 116

اینطور است که: إِذَا شَأُنًا عَلِمُوا، یعنی هرگاه که (خدا بخواهد و آنها بخواهند که بدانند می دانند) اما اگر در موردی خدا نخواهد که امامان موضوعی را بدانند آنان هم چون تابع خواست خدا هستند نمی خواهند که بدانند و در نتیجه از آن واقعه آگاهی پیدا نمی کنند.

و روی این حساب ممکن است بگوییم که در بسیاری از موارد که ائمه اطهار علیهم السلام در میدان های نبرد و فداکاری شرکت می کردند از پیروزی یا شکست خود اطلاع نداشتند چون خدا نخواسته بود که در آن موارد آگاهی داشته باشند، و در این صورت نبرد و فداکاری آنها مانند سایرین بوده، یعنی با اینکه احتمال کشته شدن و پیش آمدن خطر در بین بود در راه پیشبرد دین مقدس اسلام جهاد می نمودند.

این بود یک پاسخ کلی که در تمام موارد پرسش ها می توان از آن استفاده نمود.

اما پاسخی که مربوط به بعضی از پرسش هاست:

همه ی افراد در زندگی خود گاهی به موضوعات و حوادثی برخورد می کنند که آنها را بر سر دوراهی قرار می دهد و مجبور می شوند یکطرف را انتخاب نمایند، بدیهی است که شخص عاقل آن طرفی را اختیار می کند که اهمیت آن بیشتر باشد و از سوی دیگر چشم می پوشد.

پیشوایان ما در مواردیکه موضوع مهمتر از حفظ بدن در کار نبود تا سرحد امکان خود را از خطر حفظ کرده و مراعات سلامتی جسم را می نمودند، اما جاییکه مصلحتی مهمتر و هدفی برتر از حفظ

بدن پیش می‌آمد آنان از حفظ بدن چشم پوشیده و آن هدف عالی و

مقدس را تعقیب می کردند.

مثلا امام حسین علیه السلام در طول زندگی خود هیچگاه بدون جهت جان خود و سلامتی خود را به مخاطره نیانداخت بلکه همواره طبق وظیفه ی دینی در حفظ بدن خود کوشا بود، اما روز یکه دید یا باید از جان خود بگذرد و کشته شود و یا باید از اسلام عزیز چشم بپوشد، و به عبارت دیگر یا باید یزید را به حال خود بگذارد و در نتیجه اسلام در

خطر بیافتد، یا قیام کند و کشته شود ولی در اثر این شهادت و کشته شدن اسلام محفوظ بماند در این روز اگر امام حسین علیه السلام با علم به اینکه کشته می شود قدم در صحنه ی کربلا بگذارد هیچکس نمی گوید حسین بدون جهت خود را از بین برد بلکه همه می گویند این خودکشی نبود بلکه بالاترین فداکاری در راه دین مقدس اسلام بود و روشن است که فداکاری و از خودگذشتگی در راه دین را نباید با خودکشی و اقدام به مرگ اشتباه نمود.

امام حسین علیه السلام می فرمود: (لَا أَرَى الْمَوْتَ الْأَسْعَادَةَ وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ الْأَبْرَمَاءَ)⁽¹⁾ در شرایط کنونی مرگ برای من سعادت است و زندگی با ستمگران (مثل یزید که می خواهد بساط اسلام را جمع نماید) در حقیقت هلاکت و مرگست .

آری مردم آزاده و روشنفکر از فداکاری های امام حسین قدردانی نموده و اصولا به شهدای راه حق و عدالت درود می فرستند

ص: 118

1- تحف العقول ص 176 چاپ بیروت .

و هیچگاه به خود اجازه نمی دهند که بگویند حسین علیه السلام بدون جهت خود را به کشتن داد بلکه توجه دارند که امام حسین علیه السلام جانش را فدای دین و حقیقت و عدالت نمود .

این پاسخ ها که ذکر شد برای تجزیه و تحلیل این مسأله می تواند قانع کننده باشد، البته پاسخ های دیگری هم هست که برای رعایت اختصار از ذکر آنان خودداری می شود.

ص: 119

11 - صلح امام حسن علیه السلام و قیام امام حسین علیه السلام

فلسفه ی صلح امام حسن و قیام امام حسین علیهما السلام را همانند بسیاری دیگر از اینگونه مسائل میتوان با مراجعه به مدارک معتبری که در دست است به خوبی دریافت و ما در دو قسمت به اختصار این کار را انجام داده ایم .

اما پیش تر، نظر شما را به این مطلب لازم جلب می کنیم که :

اساساً عقیده و اندیشه ی ما شیعیان در باره ی امام، غیر از عقیده و اندیشه ی سنیان است. آنان می گویند باکی نیست که مردم از امام و پیشوایشان عاقل تر و داناتر باشند، و معتقدند که امام و پیشوا ممکن است مرتکب گناه و دچار اشتباه شود و به همین جهت در کتاب های خود آنان می خوانیم که ابوبکر گفت:

« من ولایت امورتان را به دست گرفتم در حالیکه بهترین شما نیستم، اگر مرا به راه حق دیدید یاریم دهید، و اگر بر باطل رفتم

ص: 120

از عمر نیز نقل کرده اند که در میزان مهریه ی زنان مخالف قرآن نظر داد و زنی از مسلمانان او را به اشتباهش آگاه ساخت، و عمر اعتراف کرد و گفت :

« همه مردم از عمر داناتر و فقیه ترند ». (2)

ولی ما شیعیان، بنا بر دلیل های مسلم عقلی و نقلی، معتقدیم که:

امام، برای ادامه راه و تعقیب هدف رسالت، از سوی خدا و به وسیله ی پیامبر تعیین شده است، و باید از هر گونه گناه و خطا و اشتباه برکنار، و از همه مردم داناتر باشد تا بتواند امت اسلامی را به سعادت واقعی رهنمون شود.

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله به یکی از یاران راستین خود «عمار یاسر» فرمود :

«اگر همه مردم از راهی رفتند و علی از راه دیگر رفت تو از راهی که علی می رود برو، و از مردم جدا شو.

ای عمار! علی هرگز تو را از هدایت بیرون نمی برد و به ضلالت و گمراهی وارد نمی سازد .

ص: 121

1- أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ وَلِيْتُ أَمْرَكُمْ وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ.. فَإِنْ أَحْسَنْتُ فَأَعِينُونِي وَإِنْ زَعُتُ فَقَوْمُونِي (طبقات ابن سعد - چاپ لیدن ج 3 ص 129).
أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ وَلِيْتُ أَمْرَكُمْ وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ فَإِنْ أَحْسَنْتُ فَأَعِينُونِي وَإِنْ أَسَأْتُ فَقَوْمُونِي (طبری چاپ لیدن ج 4 ص - 1829 - سیره ی ابن هشام چاپ مصر 1375 1375 ج 3 و 4 ص 660).

2- كُلُّ أَحَدٍ أَعْلَمُ مِنْ عُمَرَ (تفسیر کشاف ج 1 ص 491 چاپ اسماعیلیان) - كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ (در المنثور ج 2 ص 133 - تفسیر امام فخر رازی ج 10 ص 13).

ای عمارا پیروی و اطاعت علی اطاعت من، و اطاعت من اطاعت خدای عزیز و بزرگ است.» (1)

و نیز آن گرامی، پس از آنکه مردم را بعد از خود به دو گرانمایه (ثقل اکبر و ثقل اصغر) سفارش کرد، و توضیح داد که منظور از ثقل اکبر «قرآن» و از ثقل اصغر «عترت و اهل بیت» اوست، فرمود:

«از آنان جلو و عقب نیفتید که هلاک می شوید، و به آنان چیزی نیاموزید که از شما داناترند (2)».

اعتقاد ما در باره ی امامان علیهم السلام بدین گونه است که :

علم ایشان علم الهی بوده نه بشری، و وظایف خود را در صحیفه و نوشته یی که بوسیله ی پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی خدا به آنان رسیده بود می دیدند و انجام می دادند، و حرکت و سکون و مبارزه و سکوت ایشان، همه به فرمان خدا بود و کاری بدون خواست و رضایت و فرمان خدا نمی کردند، (3) همچنانکه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در باره ی امام حسن و امام حسین علیهما السلام می فرمود :

« حسن و حسین هر دو امامند، چه قیام کنند و چه قیام نکنند.» (4)

در این گفتار، به صلح امام حسن و قیام امام حسین علیهما

ص: 122

1- غایة المرام بحرانی ص 208 به نقل از کتاب فرائد السمطين.

2- لَا تُسَابِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا وَلَا تَقْصُرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، (غایة المرام بحرانی ص 214).

3- به اصول کافی ج 1 ص 279 به بعد مراجعه کنید.

4- الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَانِ قَامَا أَوْقَعَا، (علل الشرايع صدوق چاپ قم ص 200 - بحار الانوار ج 44 ص 2).

السلام اشاره شده که هر دو به مصلحت اسلام و مسلمانان است و آن دو گرامی وظیفه ی واقعی و الهی خود را انجام می دهند و کسی نمی تواند بر صلح و یا قیام آنان خرده بگیرد.

بر اساس این اندیشه ی مستدل و این اعتقاد استوار است که شیعیان، بی چون و چرا از امامان خویش پیروی می کنند، و اطاعت مطلق از ایشان را واجب می شمردند، و وظیفه ی خویش می دانند که فرمان آن بزرگواران را، چه امر به قیام باشد و چه قعود و چه دستور فریاد باشد و چه سکوت، اجرا کنند، و حتی اگر به کاری فرمان دهند که فلسفه و رمز آن روشن نباشد، باز خود را موظف به انجام آن می دانند، چرا که آنان معصومند، و همه و هر چه می گویند به فرمان خدا و منطبق با برترین مصالح اسلام و مسلمین است.

به این داستان توجه کنید :

«سهل خراسانی» به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

چرا در برابر آنانکه حق شما را غصب کرده اند، قیام نمی فرمایی، با آنکه تنها در خراسان، صد هزار نفر از دوستداران شما آماده اند تا با شمشیر یاریتان دهند؟

امام صادق علیه السلام فرمان داد تنور را روشن کنند، و سپس فرمود:

ای خراسانی! برخیز و در تنور بنشین .

گفت: ای فرزند پیامبر! مرا به آتش عذاب مفرما، و از خطای من در گذر.

فرمود: در گذشتم .

در این هنگام، «هارون مکی» یکی از شیعیان راستین امام در

حالی که نعلین خود را به دست داشت، وارد شد .

امام علیه السلام به او فرمود نعلین را بیفکن، و در تنور بنشین.

«هارون» بی آنکه چیزی بگوید، یا چیزی بپرسد، نعلین را انداخت و داخل تنور شد.

امام علیه السلام با «سهل» به صحبت نشست، و اوضاع خراسان را چنان شرح می داد که گویی سال ها در خراسان بوده است. آنگاه به سهل فرمود :

برخیز و داخل تنور را نگاه کن.

خراسانی برخاست و «هارون مکی» را دید که بی هیچ آسیبی به آسودگی در میان آتش نشسته است.

«هارون» از تنور بیرون آمد، و امام از خراسانی پرسید:

در خراسان چند نفر همچون این مرد می توان یافت؟ (که بی چون و چرا فرمانبردار ما باشند.)

«سهل» گفت: به خدا سوگند یک نفر هم نیست...

آنگاه امام علیه السلام فرمود :

ما به وقت قیام آگاه تریم (و لازم نیست دیگران ما را راهنمایی کنند). [\(1\)](#)

هارون مکی این حقیقت را دریافته بود که امام علیه السلام، از هر گونه خطا و اشتباه به دور است، و وظیفه همان است که او می فرماید، و حتی به پرسش هم نیازی نیست، و به همین جهت در برابر فرمان امام

ص: 124

1- مناقب ابن شهر آشوب چاپ نجف ج 3 ص 362 - بحار الانوار ج 47 ص 123 .

هیچگونه تردیدی از خود نشان نداد، و بی چون چرا تسلیم شد...

آری، طرز فکر شیعیان در باره ی امامان پاک و معصوم خود این چنین است، و بنابر همین عقیده و اعتماد، اگر به فلسفه ی بعضی از کارهای ایشان پی نبرند، و مثلاً ندانند علت صلح امام حسن و یا قیام امام حسین علیهما السلام چیست، دهان به اعتراض و انتقاد نمی گشایند، و ایمان دارند که بهترین و برترین همانست که آنان انجام دادند .

اکنون هنگام آنست که با مراجعه به مدارک معتبر، به بررسی انگیزه های صلح امام حسن علیه السلام و قیام امام حسین علیه السلام بنشینیم :

فلسفه ی صلح امام حسن علیه السلام

اگر ما تواریخ اسلام را از متون اصلی به دقت مورد بررسی قرار دهیم خواهیم دید که امام حسن علیه السلام در واقع اقدام به صلح نکرد، بلکه صلح به او تحمیل شد. یعنی شرایط داخلی و خارجی کشورهای اسلامی آنچنان بود که صلح به عنوان یک مسأله ی ضروری و غیر قابل اجتناب بر آن حضرت تحمیل گردید، و این شرایط چنانچه برای هر شخص دیگری غیر از امام حسن علیه السلام فراهم می شد او نیز چاره یی جز صلح نمی داشت .

اینک به بررسی شرایط خارجی و داخلی ممالک اسلامی در آن عصر می پردازیم:

می دانیم امپراطوری روم شرقی ضربت های شدیدی از اسلام خورده بود، و به همین دلیل دائماً در کمین بود تا فرصت مناسبی به دست آورد و ضربه ی مؤثری بر پیکر حکومت مقتدر اسلام وارد سازد.

از تواریخ اسلام و از جمله تاریخ یعقوبی چنین استفاده می شود: هنگامیکه خبر صف بندی سپاهیان امام حسن علیه السلام و سپاهیان معاویه به روم رسید، زمامداران رومی فکر کردند مناسبترین فرصت را برای تحقق بخشیدن به هدف خود به دست آورده اند، و بهمین جهت مقدمات طغیان آغاز شد، و شاید اگر امام حسن علیه السلام به جنگ با معاویه ادامه می داد دشمنان اسلام با حمله ی ناگهانی ضربه ی غیر قابل جبرانی بر اساس اسلام می زدند.

آیا در چنین شرایطی شخصی مانند امام حسن علیه السلام که در آغوش اسلام پرورش یافته بود و اسلام را از جان خود عزیزتر می شمرد، چاره یی جز این داشت که برای نگاهبانی یک هدف بزرگتر، به تلخی و رنج های روحی صلح تن دهد؟

شاهد گویای ما در مورد وضع حساس سیاست خارجی اسلام در آن عصر، جمله یی است که یعقوبی می نویسد:

هنگامیکه معاویه پس از انجام صلح به شام بازگشت، شنید طاغیان روم با جمعیت انبوهی به سوی او می آیند، معاویه ابتدا با آنان بنابر قراردادی صلح کرد، و چون قدرت کافی به دست آورد، با رومیان جنگید و آنان را از پا درآورد، چنانکه رومیان حاضر شدند

بیشتر از آنچه دولت اسلامی به آنان می پرداخت پردازند ولی معاویه نپذیرفت و تسلیم نشد. (1)

گفتار یعقوبی به خوبی میرساند که رومیان به هنگام صف آرایی سپاه امام حسن علیه السلام و سپاه معاویه برای یک حمله ی همه جانبه بر ضد اسلام آماده شده بودند که با تدبیر امام حسن علیه السلام نقشه ی آنان نقش بر آب شد.

2- از نظر سیاست داخلی

اگر به تاریخ زندگی امام حسن علیه السلام مراجعه کنیم، می بینیم که آن گرامی در دوران پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام در خط اول جبهه های نبرد در برابر دشمن می جنگید، چنانکه در جنگ جمل برای گرفتن پرچم از دیگران سبقت می گرفت، و به تمام معنا آماده ی نبرد و جنگ بود. (2)

و نیز در جنگ صفین شرکت کرد، و در قلب لشکر جای گرفت، و در راه پیروزی سپاه حضرت علی علیه السلام کاملاً می کوشید. (3)

هرگز ترس در وجود او راه نداشت، و پیوسته از حق و حقیقت جانبداری می فرمود، و از چیزی نمی هراسید، حتی پس از آنکه صلح بر او تحمیل شد آشکارا از معاویه انتقاد می کرد، و نقاط ضعف او را توضیح می داد، هنگامیکه معاویه پس از صلح به کوفه آمد

ص: 127

1- تاریخ یعقوبی ج 2 ص 206 چاپ نجف

2- الامامة والسياسة ج 1 ص 77

3- الامامة والسياسة ج 1 ص 108.

از او خواست به منبر رود و شاید منظور او از این کار این بود که امام

حسن علیه السلام را تضعیف نماید.

امام حسن علیه السلام بر فراز منبر نشست و خدمات دودمان خود را گوشزد کرد و حکومت معاویه را حکومت ناحق و فناپذیر معرفی، فرمود و مردم را که به حکومت بنی امیه تن داده بودند و زیر بار آنها رفته بودند بیم داد و نکوهش کرد، معاویه چون از این جریان نتیجه‌ی معکوس گرفت سخت پشیمان شد. (1)

اکنون ببینیم چه شد که امام حسن علیه السلام با آن روحیه‌ی بزرگ حاضر شد با معاویه صلح کند؟

او می‌دانست که مردم کوفه در، کردار شیوه‌ی صادقانه و راستین ندارند، و با اینکه در ظاهر با او بیعت کرده اند تا اگر بجنگد، بجنگند و اگر مسالمت کند، مسالمت نمایند، ولی در باطن دل به مال و جاه معاویه بسته اند و به او می‌گرایند. (2)

او از نامه‌هایی که مردم کوفه پنهانی به معاویه نوشته بودند که ما با تو ییم، و اگر بخواهی امام حسن علیه السلام را به تو تحویل می‌دهیم، خبر داشت. او می‌دانست که سردار سپاهش «عبیدالله ابن عباس» در مقابل یک میلیون درهم، شبانه با 8 هزار نفر از سپاهیان گریخته و به سپاه معاویه پیوسته است او می‌دید معاویه چگونه به دروغ انتشار می‌دهد امام حسن صلح کرده است، و با این حيله سپاهیان فریب خورده‌ی او

ص: 128

1- طبری ج 7 ص 6.

2- بحار ج 44 ص 54 و 56 - ارشاد مفید ص 169.

را پراکنده می سازد، او به خوبی می دانست که با این نفرات کم نمی توان با معاویه جنگید، و چاره یی جز آن ندارد که برای حفیظ اسلام و مسلمین صلح را بپذیرد .

برای آنکه حقیقت روشن تر شود به نقل متن تاریخ می پردازیم : یعقوبی می نویسد : مردم پس از شهادت حضرت علی علیه السلام با امام حسن علیه السلام بیعت کردند، امام حسن علیه السلام 12 هزار سپاهی را به سرکردگی «عبدالله بن عباس» به مقابل معاویه فرستاد، و به عبدالله فرمان داد در کارها با نظر «قیس بن سعد» عمل کند «عبدالله» حرکت کرد، و از آن سو معاویه نیز چون از شهادت حضرت علی علیه السلام خبر یافت به فاصله ی 18 روز به سوی موصل آمد، سرانجام سپاه او با سپاه امام حسن علیه السلام روبرو شد.

معاویه یک میلیون درهم برای «قیس» فرستاد تا با او همراه شود یا از امام دست بردارد «قیس» که دلاوری دیندار بود از گرفتن پول خودداری کرد، و معاویه همان پول را برای «عبدالله ابن عباس» فرستاد، عبدالله دین خود را فروخت و از جنگ دست کشید و با 8 هزار نفر به نزد معاویه رفت، ولی قیس مقاومت کرد و دست از جنگ برنداشت، عاقبت معاویه جاسوس هایی به میان سپاه امام حسن علیه السلام فرستاد تا به شایعه سازی بپردازند و آنان در سپاه امام علیه السلام انتشار می دادند که قیس با معاویه ساخت و با او همراه شد، و در سپاه قیس می گفتند که امام علیه السلام با معاویه صلح کرد .

بدینگونه سپاه امام علیه السلام را پراکنده می کردند، کار بدانجا رسید که معاویه چند تن از سرشناسان را که مردم گفتار ایشان را باور

می داشتند به ملاقات امام حسن علیه السلام فرستاد تا وقتی از نزد امام بیرون می آیند شایع سازند که امام با معاویه صلح کرد و بنابر همین نقشه «مغیره بن شعبه» و «عبد الله بن عامر» و «عبدالرحمن ام الحکم» به مداین رفتند و در خیمه ها با امام علیه السلام ملاقات کردند، و چون بیرون آمدند صدا برداشتند که خدا خون مردم را به وسیله ی امام حسن علیه السلام حفظ کرد، و فتنه و آشوب آرام گرفت، زیرا او با معاویه صلح کرد!

سپاهیان امام حسن علیه السلام بی آنکه در گفته ی آنان جستجویی بکنند ناگهان بر خیمه های امام حسن علیه السلام حمله بردند، و هر چه در آنها بود غارت کردند، امام علیه السلام بر اسبی سوار شد و به سوی ساباط حرکت کرد. «جراح بن سنان» در کمین نشست و ناگهان حمله کرد و با دشنه یی ران امام علیه السلام را مجروح ساخت و در اثر آن زخم ضعف شدیدی بر امام حسن علیه السلام عارض شد و بیمار گشت و او را به سوی مداین بردند، و مردم از اطراف آن گرامی پراکنده شدند، و معاویه به عراق آمد و بر امور مسلط گردید، و بیماری امام نیز شدت یافت، و در چنین موقعیتی که امام علیه السلام نیروی جنگ نداشت و یاران او متفرق شده بودند صلح بر او تحمیل شد، لذا به منبر بر آمد و خدا را ستایش کرد و بر پیامبر درود فرستاد و فرمود:

مردم! خدا به نخستین فرد ما شما را هدایت کرد و به فرد دیگری از ما خون شما را حفظ نمود من با معاویه صلح کردم که حکومت ظاهری از آن او باشد. (1)

«طبری» نیز تصریح می کند که آن حضرت وقتی صلح کرد که

ص: 130

سپاه او پراکنده شده و او را تنها گذاشته بودند. (1)

مرحوم شیخ مفید در «ارشاد» می فرماید:

سپاه امام حسن علیه السلام از گروه های گوناگونی تشکیل شده بود:

پیروان ویژه ی او و پدرش.

خوارج که قصد یاری امام حسن علیه السلام نداشتند بلکه خواستار جنگ با معاویه بودند.

مال دوستان که در جستجوی پول و ثروت بودند .

متعصبان که فقط از رئیس قبیله ی خود پیروی می کردند .

و به همین جهت سپاهیان پایداری نکردند و به زودی از پیروی امام دست بازداشتند ... و حتی برخی از سران قبایل به معاویه نوشتند ما فرمانبردار تو هستیم و قول می دهیم که حسن بن علی را به تو تسلیم نماییم، معاویه آن نامه ها را نزد امام حسن علیه السلام فرستاد، و «قیس بن سعد» نیز که امام علیه السلام او را نایب «عبیدالله ابن عباس» قرار داده بود به امام خبر داد که معاویه «عبیدالله» را به سوی خود مایل ساخت و یک میلیون درهم برای او تضمین کرد که نیمی از آن را بدهد و باقی را هنگام ورود به کوفه بپردازد و عبیدالله شبانه وارد سپاه معاویه شد و پیوست، و بدین ترتیب فساد نیت ها و ناپاکی دسته یی که دور امام را گرفته بودند آشکار شد، امام علیه السلام دید کسی جز یک دسته از شیعیان خالص با او همراه نیستند، و آنها هم نمی توانند با سپاه معاویه مقاومت نمایند، لذا ناچار شد با معاویه صلح کند با آنکه می دانست منظور معاویه از صلح حيله است . (2)

ص: 131

1- تاریخ طبری ج 7 ص 2 .

2- کتاب ارشاد ص 171 - 174 با اختصار

با توجه به همه ی آنچه یاد کردیم دانسته می شود که اوضاع و شرایط داخلی آن زمان به گونه یی بود که امام علیه السلام ناگزیر به صلح با معاویه شد، و این کار در حفظ اسلام و مسلمانان ضروری می بود، و به جز این، راه دیگری نبود. و به همین جهت است که می گوئیم صلح امام حسن علیه السلام. صلحی ضروری و تحمیلی بوده است نه اختیاری.

خود آن حضرت نیز انگیزه ی صلح را برای پیروانش چنین بیان می فرمود:

« سوگند به خدا اگر مردم با من بیعت می کردند و مرا یاری می نمودند آسمان باران و زمین برکاتش را به آنان میداد، و معاویه در امر خلافت طمع نمی ورزید، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله مکه و قوم خود را ترک گفت و به غار پناه برد، و اگر یاور داشت به غار نمی رفت و از مکه هجرت نمی کرد، من و پدرم نیز زمانی که امت مسلمان به دنبال دیگران رفتند و ما را تنها گذاشتند وظیفه یی جز صلح نداشتیم.»

(1)

«سوگند به خدا اگر من با معاویه جنگ می کردم مردم مرا به او تسلیم می کردند.» (2)

«شما نمی دانید من چه کرده ام، سوگند به خدا کاری که من کردم برای شیعه بهتر از هر چیزی است که خورشید به آنها می تابد و غروب می کند، من برای مصلحت مسلمانان و حفظ خون آنان به این کار تن دادم.» (3)

ص: 132

1- بحار ج 44 ص 23.

2- بحار ج 44 ص 21.

3- بحار ج 44 ص 19 و ص 56.

معاویه از زمان خلیفه ی دوم یعنی عمر بن خطاب فرماندار شام بود، و در اثر احترامات زیادی که عمر نسبت به او می گذاشت موقعیت خطیری در آنجا پیدا کرده بود، به طوریکه اهمیت او در نظر مردم شام بیش از مقداد، عمار، ابوذر و امثال آنان بود، و حيله و تزویر او نمی گذاشت چهره ی واقعی او بر مردم نمایان شود، و او را آن چنان که بود بشناسند و هر کس را هم که با او به مخالفت برمی خاست با نیرنگی در اجتماع محکوم میساخت و خود را تبرئه می کرد و جنایات و مفسد اخلاقی خود را با عوامفریبی و تظاهر به اسلام می پوشانده تا آنجا که جرئت یافت با شخصیتی چون علی علیه السلام به دشمنی برخیزد و به آن رنگ خونخواهی عثمان بدهد .

بدیهی است با این شرایط اگر امام حسن علیه السلام با معاویه می جنگید و کشته می شد خون او به هدر می رفت و معاویه آن را با یک تزویر، جنگی سیاسی تلقی و وانمود می کرد، و در نتیجه چهره ی واقعی معاویه بر مردم پوشیده می ماند ولی با صلح گذشته از آنکه خون مسلمانان حفظ می شد و خطری هم برای اسلام پیش نمی آمد، چهره ی واقعی معاویه نیز بر همه روشن می شد و جالب اینکه مواد صلحنامه را نیز امام حسن علیه السلام طوری تنظیم فرمود که برای نشان دادن چهره ی واقعی معاویه در آینده مؤثر بود.

بخشی از مواد صلحنامه چنین بود:

«معاویه موظف است به کتاب خدا و سنت پیامبر عمل نماید،

جانشینی برای خود تعیین نکند، پیروان و دوستان امیر المؤمنین علی

علیه السلام را امان دهد، و حضرت علی علیه السلام را دشنام ندهد و ...» (1).

ولی معاویه هرگز به هیچیک از آنها عمل نکرد، و پس از انجام صلح به نخیله (محلّی نزدیک کوفه) آمد، و در سخنرانی خود گفت: سوگند به خدا من با شما ن جنگیدم تا نماز گزارید و روزه بدارید و حج کنید و زکات بدهید، زیرا این کارها را خودتان انجام می دهید، بلکه با شما جنگیدم تا بر شما حکومت کنم، و به این منظور رسیدم و اکنون اعلام می کنم تمام شروطی که با امام حسن در صلحنامه کردم همه را زیر پا می گذارم و هرگز به آنها وفا نخواهم کرد. (2)

بدین ترتیب چهره ی واقعی معاویه که در زیر حیل و تزییرهای او پنهان بود آشکار شد، و همه دانستند که او هدفی جز ریاست ندارد، و عنصر خائن و جاه طلبی است که در فکر اسلام و مسلمین نیست و چون به سلطنت و خواسته های شخصی خود دست یافت کتاب خدا و سنت پیامبر و صلحنامه و شرایط آن همه و همه را فراموش کرد، و زیر پا گذاشت.

فلسفه ی قیام امام حسین علیه السلام

شرایط زمان امام حسن علیه السلام و حکومت معاویه با زمان قیام امام حسین و حکومت یزید تفاوت بسیار داشت، زیرا یزید به قوانین اسلام حتی در ظاهر هم پایبند نبود، و تمام مقررات دینی را آشکارا

به بازی گرفته بود، و ادامه ی حکومت او به طور حتم به ضرر اسلام و

ص: 134

1- بحار ج 44 ص 64.

2- بحار ج 44 ص 49.

مسلمین تمام می شد .

امام حسین علیه السلام، پس از شهادت برادر بزرگوار خود امام حسن علیه السلام تا پایان حکومت معاویه بر صلحی که امام حسن علیه السلام با معاویه کرده بود باقی ماند، و پس از مرگ معاویه، برای خودداری از بیعت با یزید، در اواخر سال 60 هجری با خاندان خود به سوی مکه رفت و پیش از آنکه مراسم معمولی حج پایان یابد، با شتاب به سوی عراق و کوفه حرکت کرد. و در دوم محرم سال 61 هجری وارد وادی کربلا شد، و با انبوه سپاهیان ابن زیاد مواجه گردید. و در دهم محرم پس از نبردی سهمگین به همراه برادران و فرزندان و یاران خویش در بستر گلگون شهادت خفت، و با خون خود حماسه ی کربلا را بیافرید ...

با نگاهی کوتاه به تاریخ، به روشنی در می یابیم که امام علیه السلام از پایان سفر خویش آگاه بود، و به خوبی می دانست که حرکت او به سوی مکه و عراق به قتل و شهادت او می انجامد، و اینک برخی از دلایل ما :

1- «ابن زبیر» به امام علیه السلام پیشنهاد کرد در مکه بمان، من مردمان را به گرد تو جمع خواهم کرد .

امام علیه السلام فرمود:

به خدا سوگند اگر بیرون مکه کشته شوم بیشتر دوست دارم تا در مکه کشته شوم، به خدا سوگند اگر در دو وجبی مکه کشته شوم بهتر از آنست که در یک وجبی آن کشته شوم.

(در جاهلیت و اسلام، در حریم خانه ی خدا جنگ و خونریزی

ص: 135

ممنوع بود و امام علیه السلام نیز کوشا بود اگر کشته می شود در مکه کشته نشود و حرمت خانه خدا از بین نرود).

به خدا سوگند اگر من در پناهگاه جانوران بیمناک باشم (ستمگران) مرا بیرون می آورند و منظور خود را (که کشتن من است) انجام خواهند داد. (1)

2 - چهارمین امام، زین العابدین علیه السلام می فرمود :

در راه مکه تا عراق، در هیچ منزلی و محلی فرود نیامدیم و از آن کوچ نکردیم جز آنکه پدرم از «یحیی بن زکریا» و کشته شدن او یاد می کرد. روزی فرمود: «از پستی و ناچیزی دنیا نزد خداست که سر «یحیی» را برای زناکاری از زناکاران بنی اسرائیل به هدیه فرستادند». (2)

3 - «عمر بن سعد» پیش از حادثه کربلا، در کوفه به امام حسین علیه السلام گفت «برخی از سفیهان گمان می کنند که من قاتل شما خواهم بود، و تو به دست من کشته می شوی!!»

امام فرمود: «آنان سفیه نیستند و مردمی خردمندند، اما خرسندم که تر پس از من از گندم عراق کم خواهی خورد» (یعنی زود مرگت می رسد). (3)

4 - امام علیه السلام هنگام حرکت به سوی عراق، به بنی هاشم نوشت :

ص: 136

1- کامل ابن اثیر، ج 4 ص 38 چاپ بیروت سال 1385 هجری.

2- اعلام الوری ص 220 چاپ نجف - ارشاد مفید چاپ آخوندی ص 236.

3- ارشاد مفید ص 235.

«هر کس از شما به من پیوندد شهید می شود، و هر کس بازپس ماند به پیروزی نمی رسد».(1)

5 - و نیز، خطبه ی معروف «خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وَلَدِ آدَمَ ..» را خواند و شوق خود را به مرگ اظهار کرد و فرمود: «گویا می بینم گرگان بیابان، بین «نو اويس» و «کربلا» بدن مرا پاره پاره می کنند».(2)

آری، او از شهادت خود آگاه بود، و پایان این سفر را می دانست، و بارها به یاران و خاندان خود، به تصریح یا به اشاره می فرمود که سرانجام این قیام و نهضت، شهادت است .

6 - پیش از او، پیامبر صلی الله علیه وآله و امیر المؤمنین و امام حسن علیهما السلام نیز از این حادثه خبر داده بودند، حتی پیش از به دنیا آمدن او، فرشتگان شهادتش را به رسول اکرم صلی الله علیه وآله گفته بودند در دعای سوم شعبان می خوانیم :

«بار خدایا... سوگند به آنکه در این روز به دنیا آمده، آنکه پیش از تولد و پیش از آنکه صدای گریه اش شنیده شود، و عده ی شهادتش

داده شده بود...» (3)

7 - داستان شهادت آن گرامی به حدی بازگو شده بود که یاران پیامبر صلی الله علیه وآله و یاران حضرت علی علیه السلام، حتی قاتل او را به اسم و رسم می شناختند و به همین جهت، هرگاه عمر بن سعد وارد مسجد

ص: 137

1- کامل الزیارات ص 75.

2- لهوف چاپ سنگی تهران 1317 ص 53.

3- اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ وولادتهم.... (مصباح شیخ طوسی چاپ سنگی تهران ص 574).

می شد، اصحاب حضرت علی علیه السلام می گفتند: «این قاتل حسین بن علی است». (1)

8 - میثم تمار یکی از باوفاترین یاران حضرت علی علیه السلام با «مختار ثقفی» در زندان ابن زیاد محبوس بود، و ده روز پیش از ورود امام حسین علیه السلام به کربلا شهید شد. «میثم» در زندان به «مختار» خبر داد که «تو آزاد می شوی، و به خون خواهی امام حسین قیام می کنی، و ابن زیاد را می کشی» (2)

9 - «فضیل بن زبیر» می گوید: «میثم» و «حبیب بن مظاهر» در راه به هم برخوردند... و با هم به گفتگو پرداختند، و چنان به هم نزدیک شدند که گردن اسب هاشان موازی هم شد. «حبیب» گفت:

«گویا پیرمردی اصلع (3) و بزرگ شکم را می بینم، که به جرم دوستی با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به دار آویخته می شود و بردار شکم او را می درند».

و «میثم» گفت :

«من نیز مردی سرخ فام را می شناسم، که دو گیسویش از دو سوی چهره آویخته است، و از کوفه برای یاری فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون می رود، و او را می کشند، و سرش را در کوفه می گردانند».

آنگاه «حبیب» و «میثم» از هم جدا شدند، و آنان که گفتگوی

ص: 138

1- ارشاد مفید ص 235 .

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید چاپ 4 جلدی ج 1 ص 210.

3- اصلع به کسی می گویند که جلو سرش مونداشته باشد.

ایشان را شنیده بودند گفتند: «هیچکس دروغ گوتر از ایشان ندیدیم». در این هنگام، «رشید هجری» رسید و سراغ «حبيب» و «میثم» را گرفت، بدو گفتند که این هر دو این جا بودند و رفتند و می شنیدیم که با هم چنین و چنان می گفتند.

«رشید» گفت: خدا رحمت کند «میثم» را، آنچه گفت درست است، اما فراموش کرد بگوید که: آورنده ی سر حبيب صددرهم بیش از سهم دیگران جایزه می گیرد!

«فضیل بن زبیر» می گوید، آنانکه گفتگوی حبيب و میثم را به دروغ گرفتند گفتند:

به خدا سوگند چند روزی بیشتر نگذشت که «میثم» را جلوی خانه ی «عمرو بن حریث» به دار آویختند، و سر «حبيب» را نیز که با امام حسین علیه السلام شهید شده بود به کوفه آوردند و هر چه آنان گفته بودند به همانگونه انجام شد. (1)

10 - «انس» می گوید: «... ما از پیش می شنیدیم که امام حسین در کربلا کشته می شود» (2) و «ابن عباس» می گوید: «ما تردیدی نداشتیم و «اهل بیت» نیز همگی اتفاق داشتند که حسین علیه السلام در طف (کربلا) شهید می گردد...». (3)

اینها نمونه های روشنی است از متن تاریخ و حدیث، که ثابت

ص: 139

1- رجال کشی، چاپ دانشگاه ص 78 و 79 .

2- ... فَكُنَّا نَسْمَعُ أَنَّهُ يُقْتَلُ بِكَرْبَلَا، الخصائص الكبرى ج 2 ص 450 چاپ 1387 هجری .

3- ما كنا نشك وأهل البيت متوافرون أن الحسين يقتل بالطف (الخصائص الكبرى ج 2 ص 451).

می کند نه تنها امام حسین علیه السلام از شهادت خویش آگاه بود، بلکه دیگران نیز از این موضوع خبر داشتند.

بنابراین، حتی اگر علم کلی امام را که طبق روایات بسیار ثابت شده امام علیه السلام همه چیز را و زمان وقوع هر حادثه بی را می داند. (1) ندیده بگیریم، باز هم مسأله ی شهادت امام حسین علیه السلام، با شهرت آن در میان اصحاب، و با خبر دادن مکرر پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله و حضرت علی علیه السلام مسأله ی نبوده است که آن حضرت از آن بی خبر باشد.

ما معتقدیم آنان که گمان می کنند امام حسین علیه السلام از شهادت خود بی خبر بوده و یا سرانجام سفر خود را به مکه و عراق نمی دانسته است، با چشمی بدون واقع بینی دیده اند، و با اندیشه ی عاری از شناخت مقام امامت قضاوت کرده اند، و حتی متن تاریخ و روایات را نیز نادیده گرفته اند.

اگر از شهادت خویش آگاه بود چرا قیام کرد؟

جانبازی و شهادت، اگر به فرمان خدا و برای زنده کردن ایمان و دین و نجات اسلام، و بیداری مسلمانان و شناساندن منافقین، انجام گیرد خود بزرگترین سعادت و شرافت است.

«سید بن طاووس» می نویسد:

«شاید آنانکه شرافت شهادت را نشناخته اند، گمان کنند که خدا کسی را به جانبازی و شهادت فرمان نمی دهد.

و شاید گمان کنند که منظور از (وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى

ص: 140

1- در این زمینه به کتاب مقام امام از انتشارات همین مؤسسه مراجعه کنید.

الْهَلَكَةِ (1) آنست که نباید تن به شهادت داد. در حالیکه این طور نیست و پذیرفتن شهادت بالاترین مرتبه ی سعادت است و گریز از آن موجب هلاکت می گردد.

و سپس از «ابویوب انصاری» یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه وآله روایت می کند که می گفت آنگاه که می خواستیم به خاطر زن و فرزند و مال هایمان، از یاری پیامبر دست باز داریم آیه ی (وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ...) درباره ی ما نازل شد.

پس مفهوم آیه این است که اگر در یاری پیامبر کوتاهی کنید خود را به دست خود در هلاکت افکنده اید، و خدا بر شما خشمگین خواهد شد، و نابود می شوید...» (2)

آری، آنان که از مرگ بهراسند، و با خو کردن به تن پروری از جهاد و فداکاری بگریزند، و در راه خدا و احیای دین از جان و تن خویش نگذرند، حتماً به نیستی خود کمک کرده اند و جامعه ی خود را نیز به هلاکت و گمراهی کشانده اند.

مگر پیامبران، به تنهایی در برابر انبوه مخالفان ایستادگی نمی کردند و در راه دعوت مردمان به نجات و رستگاری، همه گونه آزار و شکنجه را تحمل نمی نمودند؟

امام حسین علیه السلام نیز در برابر حکومت یزید به پای خاست و در اوج حماسه بی هستی ساز، خون خویش را به پای نهال اسلام ریخت، و جان عزیز خود را به خدا تقدیم کرد، و با تحمل تشنگی بشریت را

ص: 141

1- سوره ی بقره آیه ی 195 - یعنی: خود را به هلاکت نیفکنید.

2- لهوف ص 23 - 25 با اختصار .

سیراب ساخت، و با قیام خویش بنی امیه را رسوا کرد و به جهانیان فهماند که حساب اسلام و خلافت اسلامی، از حساب این حکومت های ستمگر جدا است، و با این شهادت و فداکاری مردمان به حقیقت و واقعیت خاندان پیامبر بهتر پی بردند و شیعیان متشکل تر شدند، و زمینه برای آموزش و آموختن معارف اهل بیت فراهم گردید، تا آن جا که دل های بسیاری متوجه ائمه ی اطهار شد و توانستند از چشمه سار دانش ایشان برخوردار شوند و علوم واقعی اسلام را از ایشان فرا گیرند، و کتاب ها تدوین کنند که هم اکنون نیز ثمرات علوم ائمه علیه السلام در دست است، و می بینیم که شیعه از این لحاظ دارای ذخائری بس گران قیمت است که هیچ مکتب دیگری مانند آن را ندارد .

امام علیه السلام با قیام پرثمر خویش، در کالبد افسرده ی اسلام که با کارهای خلفای سه گانه و معاویه روح خود را از دست داده بود روح تازه یی دمید، و با خون پاک خود و جوانان و یارانش، و با اسارت بانوان اهل بیت به اسلام حیات و بقا بخشید، و به گفتار پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله که می فرمود: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» [\(1\)](#) لباس تحقق پوشاند، و این واقعیت را بر همگان محسوس و آشکار ساخت.

اتمام حجت

با دید دیگر، اگر قیام امام علیه السلام را، بر حسب جریان عادی امور نیز مورد بررسی قرار دهیم باز هم بهتر از آنچه آن حضرت انجام

ص: 142

داده است تصور نمی توان کرد :

امام علیه السلام، با قیام مقدس خود علاوه بر احیاء دین و بارور ساختن اسلام، به مردم نیز اتمام حجت کرد تا دیگر کسی نگوید اگر رهبر می داشتیم پیرامون او جمع می شدیم و بنی امیه را از مسند خلافت اسلامی پایین می آوردیم، و اگر امام علیه السلام قیام می کرد ما به او کمک می کردیم و حکومت ستمگران را ریشه کن می ساختیم و اگر...!!

می دانیم که مردم کوفه، در یاری امیر المؤمنین و امام حسن علیهما السلام سابقه ی خوبی نداشتند.

علی علیه السلام به آنان می فرمود:

«ای مردمی که پیکرهاتان پیرامون هم، و خواسته هاتان پراکنده است، به خدا سوگند گفتارتان را راست نمی پندارم، و به یاریتان امیدی ندارم...» (1)

به خاطر همین سوابق، «ابن عباس» و «ابن عمر» و «عبدالله ابن جعفر» و «محمد حنیفه» و «جابر انصاری» و «عمر بن عبدالرحمن» و «عبدالله بن مطیع» از سفر امام حسین علیه السلام به کوفه بیمناک می بودند، و برخی از آنان امام علیه السلام را از رفتن به کوفه نهی می کردند.

البته امام نیز از این خطر بی خبر نبود، اما اگر به فرستاده ها و نامه ها و طومارهای بسیار کوفیان که او را با شتاب به آمدن دعوت می کردند بی اعتنا می ماند، مسلماً بعدها همه ی تقصیرها را از امام

ص: 143

1- أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَبْدَانُهُمُ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاتُهُمْ أَصَبَحَتْ وَاللَّهِ لَا أَصْدَقُ قَوْلَكُمْ وَلَا أَطْمَعُ فِي نَصَرِكُمْ... (نهج البلاغدی فیض خطبه ی (29).

می پنداشتند، و زبان به نکوهش می گشودند که :

«امام به خواسته ما توجه نکرد، و به فریاد ما نرسید، و در نتیجه یزید بر ما مسلط شد» لذا برای «اتمام حجت» دعوت آنان را پذیرفت، و خطر را بر خویشتن خرید و به سوی عراق روی آورد تا بهانه‌ی برای مردم باقی نماند، و همه بدانند که اگر خودشان همت ورزند و تردید و تفرقه و تن‌پروری را یکسو نهند، و آماده‌ی تشکیل حکومت اسلامی شوند، امام علیه السلام به دعوت آنان پاسخ مثبت می دهد، و در راه سعادت جامعه از هیچ مشکلی نیز نمی هراسد .

چنانکه سایر امامان علیهم السلام نیز به همین نکته اشاره کرده اند که اگر یاران کافی و آماده داشته باشیم نمی نشینیم و برای دفاع از حق خود و حقوق مسلمانان، و سامان دادن به نابسامانی های جامعه قیام می کنیم.

«ابن عباس» و دیگران، با سابقه‌ی یی که از مردم کوفه داشتند، امام را از رفتن به عراق نهی می کردند، و حتی اصرار می ورزیدند که امام حسین علیه السلام به «یمن» و یا جای امن دیگری برود، و دست اندیشه شان از درک این مصلحت کوتاه بود که رفتن امام به یمن، و نپذیرفتن دعوت کوفیان، بهانه‌ی یی می شد برای دشمنان «اهل بیت» که بگویند:

« کوفیان دست نیاز به سوی امام دراز کردند، و آماده‌ی یاری او نیز بودند، اما امام به خواسته‌ی ایشان توجهی نکرد، و از جان خود ترسید، و در فکر آسایش خود بود...»

امام علیه السلام، پیشنهاد «ابن عباس» و دیگران را نپذیرفت و با آنکه

از پایان سفر و شهادت خود آگاه بود به سوی عراق آمد، تا مردم را بر او حجتی نباشد، و دشمنان نیز برای تبلیغ علیه «خاندان رسالت» سوژه‌ی در دست نداشته باشند که به وسیله‌ی آن مردم را از اسلام واقعی منحرف کنند.

و بدین ترتیب بود که امام به پای خاست، و در گوشه و کنار دشت کربلا با خون خود و یاران لاله‌هایی جاوید کاشت که طراوت آن، همواره باغ انسانیت را شاداب می‌دارد... و با فریاد مقدس و خونین خود به جهان اعلام فرمود که رهبر بزرگ شیعه به وظیفه‌ی خویش عمل کرد، و این مردم بی‌ایمان و بی‌وفا بودند که از یاری او دست باز داشته و تنه‌ایش گذاشتند، و به دشمن تسلیمش کردند.

کوتاه سخن اینکه :

قیام امام حسین علیه السلام با آگاهی کامل او به پایان خونین آن:

1 - به فرمان خدا و رضایت و خواست او بود، و از این رهگذر برترین سعادت‌ها نیز نصیب امام و یارانش گردید.

2 - قیام امام حسین علیه السلام، در شرایطی صورت گرفت که درخت اسلام واقعاً نیازمند به چنین آبیاری بود، و اگر امام قیام نمی‌فرمود و حکومت یزید و کارهای او را امضا می‌کرد، نه تنها این درخت می‌خشکید، که دشمنان آن را از ریشه در می‌آوردند.

3 - با این قیام بر مردم «اتمام حجت» شد، و همه دانستند که مردم خودشان در یاری امام و رهبر راستین خود کوتاهی می‌کنند، و در نتیجه به حکومت یزیدها گرفتار می‌شوند.

ص: 145

پرسش

آیا ممکن است روح انسان پس از مرگ دوباره مراحل سابق زندگی را طی کند؟ یعنی مجدداً با جنین دیگری همراه شده و شروع به تکامل نموده تا متولد شود و دوران طفولیت، جوانی، پیری را با همه ی تلخی ها و شیرینی هایش دوباره از سر گیرد؟

پاسخ

مساله ی بازگشت ارواح پس از مرگ به زندگی جدید و از سر گرفتن تکامل، یکی از مسائل قدیمی است که در کتاب های فلسفی و عقاید و مذاهب از آن به تناسخ تعبیر شده است و دانشمندان و مورخان معتقدند که زادگاه اصلی این عقیده کشور هندو چین بوده و کم کم در میان اقوام و ملل دیگر هم تا حدی رسوخ پیدا کرده است، اما در میان فرق اسلامی (جز طایفه ی تناسخیه که اکنون اثری از آنان باقی نمانده است) هیچیک به تناسخ معتقد نیستند و اصولاً این عقیده از نظر عقل و برهان اشکالات فراوانی دارد که قابل قبول نیست.

ص: 146

اینک قسمتی از اشکالات این عقیده را به شرح زیر می خوانید:

1 - موجودات زنده در این جهان دائما در تحول و تکاملند و از مرحله یی به مرحله ی کاملاًتر قدم می گذارند و در حقیقت همه به سوی کمال و مراحل عالی تری رهسپارند و این حقیقت جزو نوامیس خلقت است و هیچگاه دیده نشده است که مثلاً میوه ی رسیده و کاملی عقب گرد نموده و دوباره به صورت گل در آید یا انسان تکامل یافته یی به صورت نطفه و مراحل اولیه درآید.

خلاصه آنکه در سراسر گیتی این قانون مسلم است که چیزیکه تکامل یافت دیگر به عقب بر نمی گردد و تکامل خود را از دست نمی دهد، روی همین حساب است که فلاسفه ی بزرگ گفته اند موجودی که از قوه به فعلیت یعنی از نقص به کمال رسید دیگر به حالت اولیه ی (قوه) باز نخواهد گشت.

بعبارت دیگر روح و بدن هر دو در ابتدای آفرینش و حدوث بالقوه هستند و رفته رفته به فعلیت می رسند و هماره از صورتی به صورت دیگر منتقل می شوند و هر روحی در مدت حیات جسمانی از قوه و نقص به کمال و فعلیت می رسد، وقتی روح به مرحله ی فعلیت رسید دیگر محال است به قوه بازگردد زیرا هر موجودی طبعاً مقتضی حرکت به سوی کمال است و ممکن نیست به جهت مخالف (مراحل قبل) هم متمایل باشد چون طبع یک چیزی نمی شود، مقتضی دو امر متضاد (حرکت به جلو و عقب) باشد. (1)

ص: 147

1- علاوه بنابر عقیده ی حرکت جوهری، حرکت روح و جسم از قوه به فعل از نوع حرکت جوهری است که در ذات اشیاء صورت می گیرد و بازگشت در حرکت جوهری و ذات مساوی با نبودن آنچیز است، زیرا وقتی حرکت به سوی کمال (که ذاتی هر چیز است) در چیزی نباشد آنچیز هم نخواهد بود.

2 - آنچه یک انسان از کودکی تا پایان زندگی می آموزد همه مربوط به روح است نه بدن و جسم، لذا با اینکه هر چند سال یکمرتبه تمام اجزای بدن عوض می شود ولی خاطرات و معلومات او همه محفوظ است و دست نمیخورد .

بنابراین که خاطرات و معلومات مربوط به روح است اگر عقیده ی تناسخ و بازگشت به زندگی جدید درست باشد بایستی معمولاً کودکانی فیلسوف و حیواناتی صنعتگر (مثلاً- اسب هایی آهنگر و گوسفندانی خیاط و کبوترانی مهندس) داشته باشیم، زیرا ارواح فیلسوفان و مهندسان و صنعتگران به صورتهای مختلف در آمده اند معلومات و خاطرات خود را همراه دارند و ارتباط ارواح آنها با بدن های جدید نباید موجب فراموشی و زوال آنها گردد زیرا پیش از اینکه بمیرند و در کالبد دیگری در آیند ارواح آنان با بدن های سابق خود رابطه داشت و معلومات و خاطراتش ثابت بود و نباید با ارتباط جدید همه معلومات خود را از دست بدهند و بی اطلاع محض گردند.

پس این مطلب نیز شاهد آن است که مسأله ی تناسخ و بازگشت بزندگی جدید اساسی ندارد.

3 - علاوه زندگی دنیا هر قدر هم مرفه باشد باز هم خالی از رنج و ناملایمات نیست و صحیح نیست کسی را که در کالبد پیشین خود مرد نیکورفتاری بوده بعنوان پاداش به صورت دیگری در آورند و به این دنیا (که خالی از رنج و ناملایمات نیست) برگردانند زیرا

پاداش شخص نیکوکار باید در سرایی واقع شود که دیگر با مزاحمت و ناراحتی همراه نباشد و آن همان آخرت است و همچنین کسیکه حقوق ملتی یا ملت‌هایی را از بین برده و میلیون‌ها نفر را با یک بمب اتمی نابود ساخته است با آمدن و برگشت در این دنیا نمی‌توان او را بکیفر کردارش رسانید زیرا در این زندگی محدود (هر چه هم زندگی بدی داشته باشد) جبران آنهمه خیانت و ظلم و ستم‌ها امکان ندارد.

4 - طرفداران عقیده‌ی تناسخ می‌گویند: زندگی جدید برای تنبه و تکامل و یا برای کیفر است در صورتیکه تنبه و کیفر درباره‌ی کسیکه گذشته را به طور کلی فراموش کرده مفهومی ندارد زیرا او نه جنایات و خلافتکاری‌های خود را بخاطر دارد تا عبرت گیرد و بیدار شود و نه محرومیت‌ها را بیاد دارد که از پیروزی به مقصد و آرمان خود در زندگی جدید لذت ببرد.

5 - قطع نظر از اشکالات یاد شده، چنین پنداری با «معاد» نیز سازگار نیست در صورتیکه عقیده به معاد یکی از ضروری‌ترین عقاید دینی به شمار می‌آید و همه مکتب‌های آسمانی آنرا تصدیق کرده‌اند و از ارکان دعوت خود دانسته‌اند.

وبالخصوص در قرآن کریم آیات بسیاری (بیش از هزار آیه) درباره‌ی معاد آمده است و در قسمتی از آیات، عقیده به معاد در ردیف ضروری‌ترین عقاید (عقیده به خدا) قرار گرفته است.

13 - آیا ارتباط با ارواح حقیقت دارد؟

پرسش ها

1 - آیا ارتباط با ارواح حقیقت دارد؟

2 - چگونه میتوان با ارواح مردگان ارتباط پیدا کرد

3 - آیا ارتباط با ارواح از نظر اسلام جایز است؟

پاسخ ها

1 - بیش از یک قرن است که گروه بسیاری از دانشمندان در اروپا و آمریکا، درباره ی ارتباط با ارواح به تحقیقات علمی و کاوش های تجربی پرداخته اند و در این زمینه کتابها و مقالات فراوانی نوشته اند.

حتی بعضی از دانشمندان مادی که بر پایه ی افکار مادی خویش «اسپری تیسم» یعنی ارتباط با ارواح را غیر ممکن تصور کرده اند به خاطر کشف نیرنگ و تزویر معتقدین به این حقیقت خود در این مورد تحقیقاتی کرده اند و سرانجام خویشتن نیز به این علم

ص: 150

اعتقاد پیدا کرده و به آن مؤمن گشته اند.

از این جمله یک استاد انگلیسی به نام «هودسن» است که در مجله ی روحی ناشر افکار دانشمندان فن اسپری تیسم که در اروپا انتشار می یافت، می نویسد من و استاد (هر لوب) که هر دو مادی بودیم از 12 سال پیش برای کشف تقلب و دروغ ارتباط با ارواح به کاوش پرداختیم، اما امروز سخت معتقدیم که ارتباط با ارواح و گفتگوی با

آن ممکن است و دلایلی به دست آورده ایم که جایی برای هیچگونه شک و تردیدی باقی نمی گذارد . (1)

در سال 1869 یعنی 22 سال پس از ظهور علم ارتباط با ارواح در غرب، یک هیأت 33 نفری که اعضاء آن گروهی از دانشمندان و روحانیان، معتمدان، قضات و استادان دانشگاه بودند، از طرف انجمن زبان شناسان انگلستان ماموریت یافتند تا به مساله ی رابطه با ارواح، به دقت رسیدگی کنند.

این هیأت پس از یکسال و نیم بررسی و آزمایش، رای خود را مبنی بر تصدیق اصول رابطه با ارواح به انجمن مزبور تسلیم کرد. (2)

دامنه ی این علم، سرانجام نیز به سایر کشورهای اروپائی کشیده شد.

در سال 1900 میلادی کنگره یی از روح شناسان جهان که اعضاء آن به صدها نفر می رسید در پاریس تشکیل گردید در این کنگره همهی شرکت کنندگان که از کشورهای گوناگون گرد آمده

ص: 151

1- دایرة المعارف فرید و جدی ج 4 ص 387 .

2- مقدمه اصول روانکاوی فروید .

بودند، موضوع ارتباط با ارواح را تصدیق کردند. (1)

بدین ترتیب موضوعی که، مادیون سال های فراوانی منکر آن بودند و نمی پذیرفتند که حقیقتی به جز بدن مادی یعنی روح در کار باشد، و بنابر آن نیز از قبول پاره یی از مسائل مذهبی و اعتقادی سرباز می زدند، در دست محققان و دانشمندان مورد سنجش علمی و تحقیقی قرار گرفت و این حقیقت از راه تجربه نیز مورد تأیید قرار گرفت و روشن گردید.

2 - ارتباط با ارواح، احتیاج به اطلاعات و دانسته هایی دارد که می باید آنها را از مؤسسات مربوط به این فن و نیز استادان این علم آموخت.

روشنتر اینکه این رشته نیز همانند سایر رشته های علوم رشته یی تخصصی است که برای آموختن آن می باید به سراغ استادان و ورزیدگان آن فن رفت.

البته ممکن است همه کس نتواند در این فن، ورزیدگی لازم را حاصل کند، زیرا علاوه بر آن آموزش ها و دانش های لازم می باید جوینده ی این علم، شرایط ذاتی و قابلیت های دیگری همچون قوت اراده و سلامت اعصاب را نیز داشته باشد

3 - مسأله ی مجاز بودن ارتباط با ارواح، یا مجاز نبودن آن، یک مسأله فقهی است و به طور کلی باید در این زمینه هر کس از مرجع تقلید خود توضیح بخواهد لیکن برای اینکه مسأله تا حدی روشن شود، به یکی از نظریه های فقهی که در این مورد اظهار شده

ص: 152

1- عالم پس از مرگ .

است اشاره می کنیم.

بعضی از دانشمندان بزرگ اسلامی، اعتقاد دارند که دلیلی بر حرام بودن ارتباط با ارواح وجود ندارد و نمیتوان آنرا تا آنجا که به گناه و خلافی (مانند کشف اسرار مسلمانان) کشیده نشده باشد حرام دانست.

در اینجا لازم است به این نکته توجه داشته باشید که چون در این رشته حساس بسیار نیز اتفاق می افتد که شخص انعکاس تخیلات و القانات شخصی و نفسانی خود را به اشتباه ارتباط با ارواح پندارد، اسلام اخبار و مطالب حاصل از این طریق را مورد اعتماد قرار نمی دهد و احکام شرعی و دستورات اجتماعی خود را بر پایه اینگونه اطلاعات بنا نمی کند .

بنابراین، آنچنانکه توضیح داده شد، با آنکه در اصل ارتباط با ارواح، هیچگونه تردیدی روا نیست و برای آن نشانه های علمی استواری در دست است، با اینهمه نمیتوان به همه ی آثار و مظاهر آنچه که به ارتباط با ارواح نسبت داده می شود اعتماد کرد.

ص: 153

پرسش ها

1 - تصوف و درویشی از چه زمانی در بین مسلمانها پیدا شده است؟

2- ضررهایی که تصوف برای اسلام و مسلمین داشته و دارد شرح دهید.

3 - تصوف با تهذیب نفس و خواندن دعاها و ذکرهاییکه از طرف شرع رسیده است چه فرقی دارد؟

4 - چرا همیشه عده بی از شخصیت های معروف خود را صوفی معرفی می کنند؟ و اصولا چرا گاهی اقلیتها به ویژه اقلیت های متصوف از طرف بیگانگان تأیید می شوند؟

پاسخ ها

1 - تاریخچه ی تصوف

به طوریکه مورخین نقل کرده اند پیش از ظهور اسلام بلکه قبل

ص: 154

از میلاد مسیح علیه السلام افرادی بوده اند که مرام آنها تقریباً با صوفیه (که بعد از اسلام به این عنوان معروف شدند) خیلی مشابه بوده است اما از آغاز پیدایش و نیز خاستگاه آنها اطلاع کاملی در دست نیست و در تواریخ هم مطلب روشنی در این زمینه دیده نمی شود، بلکه آنچه مسلم است و تاریخ آنرا تایید می کند این است که در قرن دوم هجری یعنی زمانیکه خلفای بنی عباس به نشر علوم دیگران و ترجمه ی آن به زبان عربی همت گماردند و از اینرو بازار مذاهب گوناگون در اسلام رونق یافت، یکی از مسلک هایی که در میان (اهل تسنن) جایگاهی برای خود باز کرد همین مسلک تصوف بود و تدریجاً پیروان این مسلک زیاد شدند تا سرانجام بساط خود را در میان شیعه نیز گسترده و جمعی را به خود مشغول ساختند و از آنجایی که اینگونه مسلک ها در هر محیطی وارد شود از روی قانون تبعیت محیط، رنگ آن محیط را بخود می گیرد طرفداران تصوف هم به زودی آب و رنگ اسلامی به آن دادند و قسمتی از فرهنگ و دستورات اسلامی را با آن در آمیختند و برای وفق دادن اعتقادات خود با عقاید و احکام اسلامی به آیات و روایاتی که بیشتر از سنخ متشابهات قرآن و روایات بود دست زدند و سرانجام این مرام را که ریشه ی آن به قبل از اسلام می رسید به عنوان «تصوف اسلامی» معرفی کردند.

2- خطر تصوف

یکی از مهمترین ضررهاییکه تصوف و به طور کلی دسته بندی ها

برای اسلام داشته و دارد از بین بردن اتحاد و یگانگی مسلمان هاست و

ص: 155

بدیهی است که مسلمان ها، به ویژه در این زمان که دشمنان اسلام در صدد مبارزه با مسلمانان و از بین بردن اسلام هستند بیشتر از هر چیز به اتحاد و یگانگی نیازمندند.

اتحاد و یگانگی از نظر اسلام اهمیت زیادی دارد و در سایه ی همین اتحاد مقدس و فشرده گی و هماهنگی بود که مسلمانان در صدر اسلام توانستند در برابر آنهمه دشمن ایستادگی کنند و سرانجام ندای اسلام را به جهانیان برسانند.

همیشه اسلام با دو چیز شدیداً مبارزه کرده است.

یکی دسته بندی در داخل اسلام و دوم دکان درست کردن در مقابل مسجد و حتی موقعی که منافقین مسجدی بنا کردند و خیال داشتند به این وسیله یعنی به عنوان نام مقدس (مسجد) نقشه هاییکه داشتند پیاده کنند رسول اکرم صلی الله علیه وآله دستور داد آن مسجد را خراب کردند، و داستان مسجد «ضرار» که در قرآن مجید هم (1) ذکر شده است مربوط به همین مسجد است.

اکنون از شما سؤال می کنیم اسلامی که اجازه نمی دهد حتی مسجد اگر موجب اختلاف و از هم گسستگی جمعیت مسلمان ها باشد بنا شود آیا اجازه می دهد در مقابل مسجد خانقاه بسازند و مردم را به نام عبادت و ذکر خدا که مرکز آن مسجد است به آنجا بکشانند؟

به فرض که از این موضوعات هم صرف نظر کردیم می گوییم اگر زیر این کاسه نیم کاسه یی نیست چرا دسته یی حساب خودشان را از سایر مسلمان ها جدا و در محلی غیر از مسجد اذکار مخصوص و

ص: 156

شعارهای خاصی را زمزمه می کنند؟

اصولا در کجای اسلام خانقاه سازی و مرشد تراشی وجود دارد؟

چرا نباید این دسته هم مثل سایر مسلمانها در مساجد و اجتماعات اسلامی حاضر شوند مگر اسلام برای آنها دستورات خاصی آورده است؟ مگر آنها با سایرین از نظر وظایف اسلامی فرق دارند؟ مگر برای آنها کتاب دیگری غیر از قرآن نازل شده است؟

3- راه پیدا کردن صفا و تهذیب نفس

در تعالیم عالیه ی اسلام یعنی در قرآن و روایات راجع به کمتر موضوعی چون تهذیب نفس و تقوی و پاکدامنی و یاد خدا بودن و

ارتباط با خدا سفارش شده است.

در خطبه های امیرالمؤمنین علی علیه السلام شاید نتوانیم خطبه بی پیدا کنیم که درباره ی تقوی و تهذیب نفس سفارش نکرده باشد ولی نکته ی قابل توجه این است که در اسلام اینگونه امتیازات روحی از همه افراد خواسته شده و راه تحصیل آنها همین عبادات مرسوم بین مسلمین (از قبیل نماز، روزه، زکات، دروغ نگفتن غیبت نکردن، از

خیانت و جنایت خودداری کردن و غیره) معرفی شده است.

اسلام خواسته است همه مردم همیشه اهل ذکر باشند ولی طبق روایتی که از امام صادق علیه السلام وارد شده (1) معنی همیشه یاد خدا بودن این نیست که فقط انسان صبح تا شام سبحان الله والحمد لله

ص: 157

ولا اله الا الله والله اكبر بگوئید، بلکه همیشه به یاد خدا بودن این است که شخص در موقع انجام هر کاری بیاد خدا باشد تا اگر خلاف دستورات الهی است از خداوند بترسد و آنرا ترک کند، و اگر از واجبات و وظائف دینی اوست انجام دهد، و همینطور اسلام خواسته همه پاک باشند ولی تهذیب نفس به این نیست که انسان مرشدی داشته باشد و در مواقع معینی به خائنه برود و یا آنطور که بعضی از صوفیان من گویند دست از کار و کسب بکشد و گاهی خود را به کارهای پست از قبیل (پابرهنه راه رفتن و یا در مزبله ها زندگی کردن و یا پوست هندوانه و خربوزه خوردن و گدایی کردن) وادارد تا نفس او مهذب شود بلکه تهذیب نفس و تقوی از نظر اسلام این است که انسان وظایف فردی و اجتماعی خود را انجام دهد و برای اداره زندگی دست به فعالیت هایی بزند ولی در همه ی احوال به فکر ترقی و

تعالی روح خود باشد و خدا و روز رستاخیز را فراموش نکند .

نمونه ی اعلای تهذیب نفس و ذکر و رسیدن به خدا علی علیه السلام بود که هم کار می کرد هم نماز می خواند هم در میدان های جنگ شرکت می کرد، هم در دل شب با خدا مناجات داشت و از خوف خدا می گریست، هم بر مسند خلافت تکیه می زد و هم به یاد خدا و در فکر اصلاح اجتماع و رشد و سعادت مسلمان ها بود بنده ی حقیقی خدا بود و همیشه در راه ترقی و تعالی اسلام و مسلمین می کوشید و حتی در راه وحدت اسلامی و برای حفظ پایداری و استقامت نیروهای اسلامی و جلوگیری از اختلافات داخلی مدت 25 سال از حق مسلم خود گذشت .

ص: 158

باری در خانه نشست و دیگران ریاست کردند و آن حضرت ناظر همه ی حوادث بود و تا آنجا که میتوانست حقایق اسلامی را حفظ می کرد، و در هیچ تاریخ و کتاب حدیثی نوشته نشده که علی علیه السلام برای تهذیب نفس چون صوفیان مجلس رقص و وجد داشته باشد، علی علیه السلام قرآن می خواند و گریه می کرد نماز می خواند و از این راه تقرب به خدا می جست - همیشه سعی می کرد نمازهای خود را در مسجد به جا آورد و سرانجام در مسجد شهید شد، علی علیه السلام بدینوسیله به جهانیان اعلام کرد نماز در مسجد است که موجب ترقی و تهذیب روح است نه رقص و وجد در خانقاه .

پس باید گفت راه تهذیب نفس و اخلاق و صفای باطن همان راهی است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و علی و سایر ائمه علیهم السلام پیموده اند و این راه در کتاب های اخلاقی و حدیث به ویژه در کتاب جهاد (قسمت جهاد نفس) که مشتمل بر صدها روایت آموزنده است به طور گسترده بیان شده است و از همین راه رجال بزرگ اسلامی مانند شیخ بهائی و بحر العلوم و شیخ انصاری و سایرین توانستند به مراحل نهایی تهذیب نفس و خلوص نیت و صفای باطن برسند تا حدیکه کارهای شگرفی در کتابها از آنان نقل شده است که همه حاکی از بلندی روح و تقرب آنان به عالم معنویت و خدای جهان است.

4 - تصوف یک وسیله استعماری

درباره ی اینکه چرا اجانب و بیگانگان، اقلیت ها و فرقه های

ص: 159

مذهبی از جمله سلسله‌ی تصوف را تأیید و تقویت می‌کنند باید گفت استعمارگران از این راه می‌توانند از تمرکز قوای معنوی ملت‌ها جلوگیری کنند و نیز از تشکیل نیروهای عظیم و ناراحت‌کننده که مقاومت در برابر آن کار بسیار دشواریست ممانعت نمایند. و به نظر ما هم این مطلب آنقدر واضح است که احتیاج به شرح و بسط زیاد ندارد مخصوصاً در مرام تصوف که پیروان خود را به یک‌بی‌تفاوتی و شعار «هر چه پیش آید خوش آید: می‌کشاند و در نتیجه روح جنبش و فداکاری در راه ترقی ملت و مملکت را از آنها سلب می‌کند و از اینجهت تصوف مورد استفاده‌ی استعمارگران قرار می‌گیرد و لذا از هر راه که می‌توانند این قبیل مرام‌ها را تقویت می‌کنند تا به نفع خود بهره‌برداری نمایند.

اما اینکه چرا همیشه یک عده از شخصیت‌های معروف جزو صوفیان و اهل خانقاه هستند فکر می‌کنیم دو جهت داشته باشد.

1 - اینکه این دسته از رجال همان عمال اجانب باشند و موید این مطلب آن است که در بین افراد صوفی منش کسانی هستند که در طول عمر پایبند هیچیک از مقررات مذهبی و حتی مقررات خانقاه هم نبوده‌اند فقط و فقط خود را صوفی معرفی کرده و از راه‌هایی خانقاه را تأیید می‌کنند تا به مقصود خود زودتر نایل شوند.

2 - که شاید جهت عمده نیز همین باشد، این است که تصوف و خانقاه با صورت کنونی آن مرامی است که با همه‌ی ادیان و مذاهب و مرامها می‌سازد. در تصوف یکنوع «آسان‌گیری» و «آسان‌جویی» (1)

ص: 160

1- این همان «صلح کلی» است که در اصطلاح اهل تصوف وجود دارد.

افراطی در همه ی امور وجود دارد یعنی تنها مرامی است که انسان می تواند با پذیرفتن آن هر کاری را که دلخواه اوست انجام دهد. شراب می خورد و می گوید ما درویش هستیم و دل باید پاک باشد، به حقوق دیگران تجاوز می کند و می گوید بنده ی خاکسار علی هستم، و هرگونه گناه و کار حرامی را مرتکب می شود.

باری کسانی که می خواهند هم به هر چه دلخواه است ادامه دهند و هم بکلی بی دین نباشند مرام تصوف را پذیرفته و خود را صوفی معرفی می کنند تا کسی، به خیال خودشان به آنها هیچ گونه حق اعتراض نداشته باشد.

در اینجا تذکر یک نکته را که خود یکی از اشکالات مهمی است که بر صوفیه وارد میشود لازم می دانیم.

اساز روزیکه اسلام طلوع کرد پناه و مرجع مسلمان ها قرآن و رسول اکرم صلی الله علیه وآله بود و در همه سوی زندگی لازم بود وظیفه خود را از قرآن و سنت رسول اکرم صلی الله علیه وآله به دست آورند، هنگامیکه وفات رسول اکرم صلی الله علیه وآله نزدیک شد آن حضرت در مسجد در برابر مسلمان ها ایستاد و فرمود من از بین شما می روم و دو گرانها قرآن و عترت (علی و فرزندان معصوم او) را در میان شما میگذارم تا وقتیکه مرجع و پناه شما قرآن و اهلبیت من باشد گمراه نمی شوید. (1)

و تا سال 260 هجری که امامان معصوم علیهم السلام در بین مردم بودند مرجع و پناه مردم قرآن و ائمه ی اطهار بود، از سالی که

ص: 161

1- إِيَّي تَارِكُ فَيْكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابِ اللَّهِ وَعِثْرَتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا ابدا.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام امام یازدهم از دنیا رحلت فرمودند تقریباً تا 70 سال مردم به وسیله ی نایب های خاص امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه مشکلات خود را از آن حضرت می پرسیدند و پس از شروع ایام «غیب کبری» به گفته ی خود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تنها مرجع و پناه مردم در احکام دین و مشکلات اسلامی علماء و مجتهدین عادل و پرهیزکار هستند.

امام زمان علیه السلام در آن حدیث معروف فرمود «از این پس در تمام پیش آمدهای دینی، مرجع و پناه شما علماء و مجتهدین هستند که راویان احادیث و اخبار ما می باشند» (1)

بنابراین کسانی که می خواهند تابع و پیرو پیامبر اسلام و ائمه ی اطهار علیهم السلام و قرآن مجید باشند لازم است در اصول عقاید به دلائل و برهان های عقلی و فطری و در فروع و احکام به علماء و مجتهدین و مراجع تقلید که در حقیقت متخصصین احکام اسلام هستند و عمری در این راه زحمت کشیده و با قرآن و حدیث آشنائی کامل دارند مراجعه نمایند و نیز لازم است بدانیم که پیروی از پیرو مرشد و شیخ و قطب هیچکدام مدرک اسلامی ندارند و در اسلام فقط و فقط دانشمندان پرهیزکار و مجتهدین با تقوی به عنوان مرجعیت احکام اسلامی معرفی شده اند.

و اصولاً اگر شما به کتابهای شرح حال علماء شیعه مراجعه کنید می بینید مجتهدین و مراجع تقلید شیعه در تمام دورانها از نظر

ص: 162

1- «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَازْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا» وسائل الشيعة ج 18 ص 101 .

صفای نفس و تهذیب اخلاق و معنویات سرآمد عصر خود بوده اند، مسلمان ها نیز لازم است از همین راه یعنی پیروی از رسول اکرم و امامان معصوم علیهم السلام و علمای بزرگ، اخلاق و روحیات و باطن خود را تهذیب و پاک نمایند.

ص: 163

پرسش ها

عده ای از دوستان عزیز، سؤالاتی درباره ی فلسفه احکام می نمایند، مثلاً می پرسند :

چرا لازمست نماز بخوانیم؟ چرا باید برای نماز وضو بگیریم؟ فلسفه ی اینکه در نماز پیشانی را روی زمین می گذاریم چیست؟ چرا در اسلام استعمال ظروف طلا و نقره حرام است؟ چرا دفن کردن میت لازم است؟ چرا خوردن گوشت مردار جائز نیست؟ و چرا...؟

پاسخ ها

برای اینکه پاسخ تمام سؤالات فوق و نظایر آنها روشن شود بهتر است که یک اصل اساسی و قاعده ی کلی درباره ی فلسفه ی احکام بیان شود تا در همه موارد قانع کننده باشد.

ما وقتی به زندگی روزانه خود می نگریم، می بینیم هنگامیکه مثلاً بیمار می شویم و به دکتر مراجعه می کنیم دکتر نسخه هایی مرکب

ص: 164

از چند داروی مخصوص آمپول، کپسول، قرص برای ما می نویسد و دستور می دهد که هر روز یکی از این آمپولها را تزریق کنید و هر 4 ساعت یکی از این کپسول ها و هر 6 ساعت یکی از این قرص ها را میل نمایید و اضافه می کند که از ترشی ها و غذاهای سرخ کرده پرهیز کنید و....

ما بدون اینکه از خصوصیات داروها سئوالی کنیم دستورات او را مورد عمل قرار می دهیم، چون به علم و دانش و تخصص او در رشته طب معتقدیم و میدانیم که او جز معالجه و بهبود ما منظور دیگری ندارد.

همینطور وقتی به یک مهندس ساختمان مراجعه می کنیم و از او می خواهیم که برای ما ساختمان زیبایی بسازد او می گوید این نقشه در زمین شما جالب از کار در می آید و لازم است که لوازم و مصالحی را که صورت می دهم تهیه کنید، ما چون به تخصص او در رشته ساختمان ایمان داریم و می دانیم که او نمی خواهد به ما ضرر و زبانی برساند، بنا به دستور او مصالح را طبق صورتیکه به ما داده است تهیه می کنیم و در اختیار او می گذاریم و هیچ در کار او چون و چرا نمی کنیم .

این دو مثال و نظایر آن روشن میکند که اگر انسان به علم و دانش کسی ایمان داشته باشد و او را در رشته خود متخصص بداند و نیز بداند که نظر سویی در کار نیست، قطعاً دستورات او را در آن رشته بدون اینکه از او توضیحات زیادی بخواهد مورد عمل قرار می دهد.

اکنون که این مقدمه روشن شد می‌گوییم:

احکام و مقررات دینی هم نسخه‌هاییست که پیامبران الهی و پیشوایان دین از طرف خدا برای بشر آورده‌اند تا سعادت و خوشبختی آنانرا از هر جهت تامین نمایند.

بدیهی است وقتی که ما اعتقاد داشته باشیم که این احکام از علم بی‌پایان خدا سرچشمه گرفته و به حکمت و لطف و مهربانی خدا ایمان داشته باشیم و نیز بدانیم که پیامبران خدا، در تبلیغ و رساندن احکام به هیچ نحو گرفتار خطا و لغزشی نمی‌شوند، یعنی به معصوم بودن آنها معتقد باشیم. در این صورت با کمال جدیت و بدون هیچ اضطراب در عمل کردن به دستورات دینی می‌کوشیم و هیچ احتیاج و نیازی برای خود نمی‌بینیم که از خصوصیات فلسفه‌ی احکام و مقرراتی که قرار داده شده است سؤال نماییم زیرا می‌دانیم که خدا دانشی بی‌آغاز و انجام دارد و هر چه مقرر کرده است به خیر و صلاح ما بوده و انبیای الهی در بیان احکام اشتباهی نکرده‌اند.

آری اگر کسی در وجود خدا یا علم و دانش و حکمت او، یا در حقانیت انبیا، و معصوم بودن آنها تردید داشته باشد، لازمست قبل از این سؤال، در اصل اعتقاد به خدا و صفات کمالیه‌ی او و حقانیت پیامبران الهی و صفات آنها وارد بحث شود.

بنابراین کسانی که پایه‌ی توحید خود را محکم ساخته‌اند، و طبق دلیل‌های قطعی عقیده دارند که قانونگذار اسلام یعنی خداوند متعال بی‌نیاز مطلق و دارای علم و حکمت بی‌پایان است، این افراد هیچگونه تردیدی نخواهند داشت که تمام احکام و مقررات و

دستورهای اسلامی که پیامبر اسلام از طرف خدای متعال برای بشر آورده است، دارای مصالح و فوایدی می باشد زیرا علم و حکمت خدای بزرگ ایجاب می کند که هیچ فرمانی بدون رعایت مصالح بندگان ندهد و چنین افرادی همیشه در صدد پیروی از دستورات الهی هستند، و دانستن و ندانستن جزئیات فلسفه ی احکام در روحیه ی آنها اثری نخواهد داشت.

البته ما نمی گوییم کسی نباید از فلسفه احکام سؤال کند، و یا نباید به دنبال تحقیق و جستجو برآید، زیرا شکی نیست که هر کسی این حق را دارد که با تمام وسائل ممکن برای آگاهی از اسرار احکام و قوانین دینی بکوشد، و خوشبختانه امکانات زیادی هم برای اینکار موجود است، چنانکه در قسمتی از آیات قرآن مجید، و بسیاری از کلمات پیشوایان بزرگ دین ما توضیحاتی درباره ی فلسفه ی احکام وارد شده است، و از طرفی یک سلسله قرائن عقلی که با پیشرفت علوم روز به روز افزایش مییابد پرده از روی بسیاری از این اسرار برداشته است.

خلاصه با اینکه ما حق این سؤال را داریم و تا اندازه یی هم امکانات آن موجود است ولی نباید هرگز انتظار داشته باشیم که با معلومات محدود بشری به تمام جزئیات اسرار و فلسفه احکام دست یابیم، زیرا این احکام از مبدئی سرچشمه گرفته است که تمام علوم و دانش های وسیع امروز، در برابر علم او حکم قطره در برابر دریا را هم ندارد، و اساسا ناچیزی معلومات ما در برابر مجهولات مطلبی است که امروز دانشمندان بزرگ دنیا با صراحت کامل به آن اعتراف می کنند .

بنابراین اگر ما تمام کوشش های لازم را برای آگاهی از فلسفه ی یک حکم به کار بردیم ولی مطلب قابل توجهی به دست نیاوردیم، هرگز نمی توانیم آن حکم را نادیده بگیریم و یا بگوییم، این حکم هیچ فایده و مصلحتی ندارد چون ما مصلحت آنرا درک نکنیم غیر از آنست که مصلحتی نداشته باشد.

حضرت رضا علیه السلام می فرماید: (إِنَّا وَجَدْنَا كُلَّ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ صَلاَحَ الْعِبَادِ وَبَقَاتُهُمْ وَلَهُمْ إِلَيْهِ الْحَاجَةُ الَّتِي لَا يَسْتَعْنُونَ عَنْهَا وَوَجَدْنَا الْمُحَرَّمَ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَاحَاجَةً لِلْعِبَادِ إِلَيْهِ وَوَجَدْنَا مُفْسِدًا دَاعِيًا إِلَى الْفَنَاءِ وَالْهَلَاكِ) (1)

یعنی: «ما می بینیم که خدای متعال چیزهایی را حلال کرده است که مردم در زندگی و ادامه ی آن به آن چیزها نیازمند هستند، و برای آنان مصلحت و فایده یی دارد و چیزهایی را حرام کرده است که علاوه بر اینکه مورد نیاز بشر نیست موجب فساد و فنا و نیستی او می باشد».

و بر همین اساس دانشمندان می گویند، احکام شرع تابع مصالح و مفاسد است، یعنی هیچ چیزی بدون جهت حلال و یا واجب نمی شود، اینطور نیست که خدا مثلاً شراب را بی هیچ مفسده و ضرری حرام، و یا نماز صبح را بی هیچ مصلحت و فایده یی واجب کرده باشد. البته وقتی گفته می شود فلان کار به مصلحت بشر است نباید فقط فواید جسمی و بهداشتی به نظر بیاید، بلکه فواید جسمی، روحی، فردی، اجتماعی، دنیوی و اخروی، و هر نوع فایده ی دیگر که

ص: 168

فرض شود، همه جزو مصالح بندگان است، و چه بسا یک حکم فایده جسمی برای بر بشر نداشته باشد ولی روحیات او را تهذیب نماید، مثلاً- ممکن است گذاشتن پیشانی روی زمین اثر بهداشتی نداشته باشد، ولی همینکه روح تواضع و بندگی در مقابل خدا را در انسان پرورش می دهد، و تکبر و بزرگ منشی بیجا را از انسان دور می کند، خود این موضوع بزرگترین فایده و مصلحت محسوب می شود.

و نیز ممکن است فایده یک حکم از نظر فردی معلوم نباشد، مثلاً اسلام می گوید استعمال ظروف طلا و نقره حرام است، فرض کنید که این حکم مصلحت فردی نداشته باشد، ولی عمومی شدن این کار موجب می شود که قسمت مهمی از ثروت مملکت در خانه ها متمرکز شود، و در نتیجه زیان های اقتصادی برای جامعه و ملت به بار آورد و نیز اگر عده یی غذا نداشته باشند ولی در مقابل دسته ی دیگر در ظرف طلا غذا بخورند؛ اختلاف طبقاتی فاحشی پیش می آید، و چه بسا مشکلاتی به وجود می آورد که احیاناً ممکن است اجتماعی را به خاک و خون بکشد؛ و اتفاقاً همین رفع اختلاف طبقاتی و رفع خصومت های بین طبقات، یکی از فوائد و فلسفه هایی است که اسلام در قانون وجوب زکوة در نظر گرفته است.

امام هشتم علیه السلام می فرماید: (وَعِلَّةُ الزَّكَاةِ مِنْ أَجْلِ قُوَّةِ

الْفُقَرَاءِ وَتَحْصِينِ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ)

و نیز امام ششم علیه السلام میفرماید: (إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَرَضَ لِلْفُقَرَاءِ فِي مَالِ الْأَغْنِيَاءِ مَا يَسَعُهُمْ... وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ آدُوا حُقُوقَهُمْ لَكَانُوا

عائشین بخیر)

و در حدیث دیگر می فرماید: (وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ آدُّوا زَكَاةَ أَمْوَالِهِمْ مَا بَقِيَ مُسْلِمٌ فَقِيراً مُحْتَاجاً) (1)

خلاصه ی معنای این چند حدیث این است که خدای متعال با مقرر کردن قانون زکوة خواسته است نیازمندی های فقرا و مستمندان برطرف گردد و اموال اغنیا محفوظ بماند، و همه ی مردم زندگی رضایت بخش داشته باشند، و اگر مردم زکوة و سایر حقوق مالی را می پرداختند هرگز فقیر و نیازمندی در جامعه ی مسلمین پیدا نمی شد، و همه با خیر و خوبی زندگی می کردند.

و به طور خلاصه باید گفت :

اعمال فلسفه ی اصول احکام و واجبات و محرمات، مثل فلسفه ی تحریم شراب (که مضرات جسمی و روحی آن از نظر علم هم ثابت شده است) و وجوب نماز و زکوة و وضوء (که یکی از فلسفه های وضو همان نظافت و پاکیزگی است) برای ما روشن است؛ ولی فلسفه ی خصوصیات آنها بطور کامل برای ما روشن نیست.

مثلا نمی دانیم که چرا نماز صبح دو رکعت و نماز ظهر و عصر چهار رکعت است؟ چرا موقع وضو باید دست ها را از بالا به پائین بشوئیم؟ و چرا وقتی گندم به یک حد معلومی رسید زکوة دارد؟ و همچنین ...

ولی یقین داریم که آنها بدون فایده و مصلحت هم نیست، زیرا همانطور که قبلاً گفته شد، خدای حکیم هیچ حکمی را بدون حکمت و مصلحت نفرموده است، و کسی که به علم و حکمت بی پایان خدا

ص: 170

ایمان داشته باشد، دانستن فلسفه احکام و ندانستن آن برای او هیچ ی تأثیر عملی ندارد، بلکه در هر صورت با جدیت کامل در صدد اطاعت و انجام دستورات الهی بر می آید.

و شاید یک جهت اینکه پیشوایان دینی ما زیاد در موضوع فلسفه ی احکام و جزئیات آن وارد نشده اند همین باشد که خواسته اند مقررات اسلامی به عنوان یک سلسله قوانین مقدس الهی پیروی شود؛ و از این راه روح ایمان و خداشناسی و بندگی و اطاعت در افراد تقویت گردد، تا در مقابل فرمان خدای دانا و حکیم و مهربان هیچ چون و چرائی نداشته و کاملاً مطیع باشند.

در خاتمه لازم است به این دو نکته توجه شود :

1 - فلسفه هایی که در بعضی از روایات وارد شده است غالباً به عنوان یکی از فلسفه ها و فوائد حکم ذکر شده است مثلاً در روایت آمده است که: (أُمِرُوا بِدَفْنِ الْمَيِّتِ لِئَلَّا يَتَأَذَى بِهِ الْأَحْيَاءُ بِرِيحِهِ وَبِمَا يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنَ الْأَفَّةِ وَالْفَسَادِ). فلسفه ی لزوم دفن میت این است که مردم از بوی تعفن او ناراحت نشوند و نیز موجب امراض و بیماری ها نگردد .

این گفتار معنایش این نیست که فقط و فقط فلسفه ی وجوب دفن میت همین است بلکه منظور بیان یکی از فلسفه های آن بوده است.

2 - در بیان فلسفه احکام فقط به دو اصل میتوان تکیه کرد:

الف - آنچه از قرآن مجید و کلمات پیشوایان دینی به ما رسیده است که بیشتر آنها را مرحوم شیخ صدوق، یکی از علمای بزرگ

شیعه - متوفی 381 در کتابی به نام «علل الشرایع» جمع آوری کرده و به چاپ نیز رسیده است.

ب - آنچه از نظر علم به طور قطع ثابت شده است مثل اینکه امروز ثابت شده است که شراب برای جسم و روان انسان ضررهای زیادی دارد یا گوشت مردار کانون میکرب و منشاء بیماری هایی است که خوردن آن خطرناک است.

این دو اصل باید در فلسفه یابی احکام همیشه مورد نظر باشد.

اما مطالبی که فقط در حد احتمال می باشد به هیچ وجه نباید در مورد فلسفه احکام مورد اعتماد قرار گیرد و به عنوان فلسفه ی احکام ذکر شود، زیرا همانطور که احکام دینی حقایقی است صددرصد ثابت، باید فلسفه هایی هم که برای آنها در نظر گرفته می شود و بیان می گردد جنبه قاطعیت و ثبوت داشته باشد.

بنابراین، تئوری و فرضیه یی که اساس محکمی ندارد و ممکن است چند روز بعد تغییر پیدا کند نباید در فلسفه احکام مورد اعتماد قرار بگیرد.

ص: 172

برخی از دانشجویان و دانش آموزان و طبقات دیگر، درباره ی مسأله ی تقلید سؤالات زیر را مطرح می کنند :

مقصود از تقلید چیست؟ مگر نه این است که تقلید از دیگران مذمت شده است؟ و با فرض اینکه تقلید کار درستی باشد چرا باید از مجتهد اعلم تقلید کرد؟ و اساساً چرا مجتهدین باهم اختلاف نظر دارند؟ و آیا اگر آنان در فتوایی که می دهند با هم مشورت کنند اختلاف نظرهای بطور کلی برطرف نمی شود؟ مگر خدای ناکرده هوی و هوس و اغراض شخصی در کار است که باهم توافق نمی کنند.

پاسخ این پرسش ها را در زیر می خوانید :

تقلید (پیروی کردن از افکار و روش دیگران) دارای اقسامی است :

1 - تقلید جاهل از ، جاهل ناگفته پیداست که این قسم از تقلید، علاوه بر اینکه انسانرا در زندگی سعادتمند نمی کند او را به سقوط و بدبختی نیز می کشاند .

2 - تقلید عالم از جاهل روشن است که این قسم از تقلید نیز

درست نیست بلکه لازم است عالم در هر رشته، طبق علم و دانش خود قدم بردارد، البته تصدیق می کنید که زشت ترین انواع تقلید غلط این است که مثلاً- شخصی که در امور ساختمانی تخصص دارد برای ساختن ساختمان از معلومات خود استفاده نکند و کورکورانه از دیگران که در این رشته تخصصی ندارند پیروی کند.

3- تقلید جاهل از عالم و به عبارت دیگر رجوع غیر متخصص به متخصص می باشد، این قسم از تقلید کاریست منطقی و صحیح؛ و فطرت و عقل انسان هم آنرا ایجاب می کند، و اصولاً بر اثر همین منطق و فطرت است که ما در ساختن خانه سراغ معمار و بنا می رویم، و برای دوختن لباس به خیاط مراجعه می کنیم، و هنگام بیماری دنبال طبیب می رویم، و به طور خلاصه عقل و فطرت، ما را در هر رشته یی به کارشناس و متخصص آن رشته ارجاع می دهد. برای توضیح بیشتر به این مثال توجه کنید:

اگر خدای ناکرده بیماری داشته باشید، برای معالجه او دو راه در پیش دارید، یکی اینکه به هر کس برخورد می کنید از او بخواهید درباره ی بیمار شما نظریه بدهد و داروهایی را معرفی نماید، دیگر اینکه به طبیب مخصوص مراجعه و از نظریه او پیروی کنید، آیا شما کدامیک از این دو راه را انتخاب می کنید؟ بدون شک راه دوم را انتخاب خواهید کرد، و به نظریه هایی که افراد غیر متخصص می دهند مخصوصاً در صورتیکه حال بیمار شما سخت باشد هیچ توجهی نمی کنید .

بنابراین باید گفت تقلید صحیح و رجوع غیر متخصص

به متخصص یک نحو راهنمایی است و بدین ترتیب انسان از اطلاعات علمی و کاوش های اصیل متخصص یک فن استفاده می کند، و این قسم از تقلید علاوه بر اینکه مذموم نیست یکی از ضروری ترین مسائل زندگی به شمار میرود زیرا یک انسان چون نمی تواند در تمام قسمت ها و رشته ها اطلاعات کافی بدست آورد، و مستقلاً صاحب نظر باشد، مجبور است در امور زندگی خود در رشته هایی که تخصص ندارد به کارشناسان و متخصصین آن مراجعه و از افکار آنها استفاده کند .

مسئله تقلید از مجتهدین هم از همین باب است زیرا تشخیص و استنباط احکام دین از روی قرآن و روایات خود یک رشته ی تخصصی است، و چون متخصصین این رشته مجتهدین هستند، لازم است تمام افرادی که خودشان مجتهد نیستند برای تشخیص وظایف دینی خود به آنها مراجعه کنند.

بنابراین تقلید صحیح و راهنمایی، و به عبارت دیگر مراجعه غیر متخصص به متخصص را نباید با تقلید کورکورانه و غلط اشتباه کرد و نیز باید دانست که تمام آیات و روایاتی که در مذمت تقلید وارد شده است، همه مربوط به تقلید کورکورانه (یعنی قسم اول و دوم که در بالا ذکر شد)، و تقلید در اصول عقاید می باشد؛ نه تقلیدی که اساس آن بر پیروی غیر متخصص در یک رشته از متخصص در آن رشته باشد.

با در نظر گرفتن این مطالب روشن می شود که چرا بایست همه مردم در احکام دین (یعنی فروع دین، زیرا اصول دین تقلیدی نیست و

باید تمام افراد اصول دین خود را با دلیل و برهان بدانند) به مجتهدین و مراجع تقلید مراجعه کنند، هر چند در علوم دیگر متخصص باشند، زیرا یک فقیه مجتهد در رشته خودش متخصص است، و تمام علومیکه پایه اجتهاد و فقاهاست یعنی صرف، نحو، لغت، کلام، منطق، تفسیر، رجال، درایه و حدیث را دارا است، و در قسمت استنباط احکام جزئی از قواعد کلیه، و باصطلاح رد فرع بر اصل، و استفاده ی احکام از قرآن و روایات تخصص دارد؛ و به همین دلیل مجتهد و فقیه، در رشته هاییکه تخصص ندارد مثل مهندسی و پزشکی، در مواقع احتیاج به متخصص آن مراجعه می کند.

تقلید از اعلم

بدیهی است که هرگاه در میان اهل فنی اختلاف نظر باشد، باید به آنکه از همه استادت و ماهرتر است مراجعه شود؛ مثلاً شخصی بیمار است، و پزشکان معالجات دربارہ ی او نظریه های مختلفی ابراز می کنند، یکی می گوید باید عمل جراحی انجام شود، دیگری می گوید جراحی برای این بیمار خطرناک است و باید با دارو معالجه شود، و طبیب سوم نظریه ی دیگری می دهد مسلماً در چنین موارد انسان از نظریه ی طبیی پیروی می کند که اطلاعات طبی او وسیع تر، و سوابق تجربیاتش بیشتر، و مهارتش در فن خود زیادت و خلاصه نسبت به دیگران (اعلم) بوده باشد، این یک روش خردمندانه است که در تمام موارد اختلاف نظر اهل یک فن، در میان عموم ملل رایج است. بنابراین در هر مسأله ایکه فقها و مجتهدین باهم اختلاف نظر

داشته باشند لازم است به مجتهدیکه از دیگران اعلم و استادتر است

مراجعه شود.

ریشه ی اختلاف در فتوی

اولا باید توجه داشت که مجتهدین و مراجع تقلید در کلیات مسائل دینی با هم اختلاف ندارند، مثلاً همه نماز، روزه، حج و غیره را واجب می دانند دروغ، خیانت، دزدی و غیره را هم حرام می شمارند، تنها اختلاف آنها در برخی از مسائل جزئی است که آنهم در عمل مردم اختلاف محسوسی ایجاد نمی کند، چنانکه ملاحظه می کنید در یک نماز جماعت چند هزار نفری، با آنکه نمازگزاران از اشخاص متعددی تقلید می کنند، ولی همه یکنواخت نماز می خوانند و اختلاف در فتاوی صورت جماعت و وحدت آنها را از بین نمی برد، همچنین در سایر موارد مانند حج ملاحظه می کنید که مثلاً صد هزار شیعه به حج خانه خدا می روند، و خانه خدا می روند، و اختلاف فتوای مراجع تقلید هیچگونه ناراحتی و زحمتی برای آنان پیش نمی آورد، و همه تقریباً به یک صورت اعمال حج را به جا می آورند.

ثانیاً در مسائل نظری هر رشته یی، بالاخره متخصصین آن در یک سلسله از مسائل اختلاف نظر پیدا می کنند، و اینطور نیست که مثلاً تمام پزشکان یا شیمی دانها در تمام مسائل آن رشته توافق رأی داشته باشند تا بر متخصصین علوم اسلامی اشکال شود که چرا با هم توافق نظر ندارند .

در کمیسیون های پزشکی غالباً اختلاف نظریه پیش می آید که

ص: 177

حتی با بحث و گفتگو و مشاوره هم نمی توانند اختلاف نظر را حل نمایند.

در مجامع ادبی همواره و همه جا توافق نظر نیست و گاهی در باره ی معنای یک شعر آراء و نظریه های مختلفی ابراز می شود؛ مثلاً سعدی می گوید:

از در بخشندگی و بنده نوازی *** مرغ هوا را نصیب ماهی دریا

وقتی این شعر را به یک مجمع ادبی عرضه می کنیم یکی می گوید منظور آن است که خدا از راه لطف، بعضی از پرندگانرا نصیب بعضی از ماهیان (ماهی سفره که خود را برای صید پرندگان روی آب پهن می کند) نموده است دیگری می گوید مقصود آن است که خدا از راه لطف هوا را نصیب پرندگان دریا را نصیب ماهیان کرده است.

سومی می گوید: معنای شعر این است که خدا از راه لطف، آذوغه ی مرغ هوا را ماهیان دریا قرار داده است. و ممکن است شخص چهارمی بگوید: معنای شعر هیچکدام از معانی یاد شده نیست، بلکه مقصود آن است که خداوند از راه لطف و بنده پروری، پرندگان و ماهیان و خلاصه گوشت حیوانات را غذای انسان قرار داده است.

اساس این اختلاف در این است که هر شخصی فکر و ذوقی مخصوص به خود دارد که وقتی به شواهد و قرائن و مقدمات مطلب مراجعه می کند یکطرف از احتمالات را ترجیح می دهد، و اصولاً

مطلب سومی که تذکر آن لازم است این است که در زمان رسول اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام در میان شاگردان و اصحاب آنان اختلافی (که محسوس باشد) وجود نداشت، زیرا هر وقت در تفسیر آیات شبهه‌ی به نظر می‌رسید، و یا در درستی و نادرستی حدیث و معنای آن در می‌ماندند، از خود پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام توضیح می‌خواستند، و در نتیجه نقاط باریک و مبهم برای آنها روشن میشد و اختلافی پیش نمی‌آمد، ولی مجتهدین و مراجع تقلید که پس از غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف آمده‌اند، چون دسترسی به امام ندارند باید تنها از مدارک و مآخذ اسلامی، یعنی قرآن و روایات، احکام الهی و وظایف دینی مردم را استنباط نمایند و در این صورت، اگر آیات قرآن و روایات همه جا روشن بود اختلاف نظر پیش نمی‌آمد، ولی چون قسمتی از آیات قرآن و روایات از نظر مفردات و یا ترکیب و جمله‌بندی طوری است که در معنای آن احتمالاتی داده می‌شود، لذا گاهی اتفاق می‌افتد که هر یک از دو یا سه مجتهد احتمالی بنظرشان صحیح می‌آید که به نظر دیگری صحیح نیست، و در نتیجه اختلافات جزئی در فتاوی پیدا می‌شود.

علاوه بر این در زمان ائمه علیه السلام، یا نزدیک به عصر آنان، کمتر احتیاج به سند روایت و شناخت راویان احادیث بود، زیرا احکام را یا از خود امام می‌پرسیدند، و یا راوی حدیث را به علت قرب زمان می‌شناختند، ولی در زمان‌های بعد که روایات با واسطه‌های بسیار نقل

می شود، باید کسی که می خواهد طبق روایتی فتوا دهد راویان آن روایت را بشناسد، و به معتبر بودن سند آن پی ببرد، و خود این موضوع یعنی تحقیق در سند روایت باز باعث می شود که گاهی یک روایت به نظر یک مجتهد صحیح و معتبر و به نظر دیگری روایتی بی اساس باشد، و در نتیجه موجب بعضی از اختلافات در فتوا گردد. علاوه بر این چون ائمه اطهار علیهم السلام، و طبقه اول راویان احادیث، در زمانی زندگی میکردند که حکومت و قدرت در دست مخالفین شیعه بود لذا نمی توانستند همه جا احکام واقعی الهی را بدون پرده بیان کنند، و به اصطلاح رعایت تقیه می کردند، و همین موضوع موجب شده که قسمتی از روایات با هم موافقت نداشته باشد، و یکی از کارهای مجتهدین این است که اینگونه اخبار را که به نظر بدوی و نخست متنافی هستند با هم جمع کنند و در نتیجه آنرا مآخذ فتوای خود قرار دهند، و در همین موضوع یعنی جمع بین روایات، و وفق دادن یک روایت با روایات دیگر گاهی اختلاف نظر پیش می آید که موجب اختلاف در فتوا می گردد.

مطلب دیگر که آن نیز گاهی موجب اختلاف فتوی می شود آن است که موضوع برخی از احکام و چگونگی و خصوصیات آن در زمان ائمه علیه السلام روشن بوده، ولی در زمان های بعد چون آن موضوع از بین رفته است منشأ اختلاف نظر شده است. مثلاً در روایت مربوط به احکام نماز وارد شده است که در حال نماز اگر بر بدن یا لباس انسان خونی باشد که مقدار آن کمتر از «درهم» باشد اشکالی ندارد، در زمانیکه این روایت صادر شده است، در هم در میان مردم معمول

بوده و همه اندازه آنرا میدانستند ولی در زمانهای بعد در اثر بی اطلاعی از وضع درهم آنروز اقوالی به وجود آمده است:

1 - درهم مساوی است با گودی کف دست .

2 - درهم مساوی است با بند سرانگشت ابهام .

3 - درهم مساوی است با بند سرانگشت وسطی .

4 - درهم مساوی است با بند سرانگشت سبابه .

این بود قسمتی از مطالبی که موجب اختلاف فتوای مراجع تقلید می گردد.

از مطالب فوق چنین نتیجه می گیریم که اختلاف نظر فقها و مجتهدین بر اساس یک سلسله مطالب علمی و تحقیقی است، و هوی و هوس و اغراض شخصی اصلاً مطرح نیست، و اگر خدای نخواست مجتهدی در فتوا دچار هوی و هوس گردد، چنین مجتهدی از نظر اسلام واجد شرایط فتوی نیست و مردم نمی توانند از او تقلید کنند.

بنابر این، این اشکال یا سؤال که چرا مراجع تقلید با هم در بعضی از مسائل اختلاف دارند و جهی ندارد، زیرا اولاً این قبیل اختلاف نظرها در تمام رشته های تخصصی وجود دارد و مخصوص رشته ی فقه اسلامی نیست، و ثانیاً موضوعی کاملاً طبیعی و عادی است.

4 - پرسش دیگری که احیاناً مطرح می شود این است که چرا فقها شورای فتوا تشکیل نمی دهند؟ مگر شور و تبادل نظر اختلاف را حل نمی کند؟ در پاسخ باید به مطالب ذیل توجه کرد:

اولاً باید دانست که مجتهدین فتاوی خود را پس از تحقیق و

بررسی های لازم و مطالعه و شور صادر می کنند و در این راه کتاب های فقهی را که شامل تمام نظریه های موجود در یک مسأله است، خوب با دقت مطالعه می کنند، و در جلسات درس تمام نظریه ها را طرح نموده و در اطراف آن بحث می کنند، تا بالاخره یکی از نظریه ها را ترجیح می دهند، حتی آقایان مراجع تقلید نوعاً جلسات استفتاء دارند که سئوالات مقلدین در آن جلسات ملاحظه و در اطراف آن بحث و گفتگو می شود، و پس از رسیدگی کامل و مشاوره های علمی، نظریه ی نهائی در جواب سئوال نوشته می شود، ولی در عین حال باید توجه داشت که این شور و مذاکره ها گرچه فواید زیادی دارد و در بسیاری از موارد هم تا اندازه یی اختلاف نظر را برطرف می کند. اما بالاخره نمی تواند اختلاف نظر را صددرصد برطرف نماید، زیرا همانطور که در بالا گفته شد در تمام شوراهای علمی گاهی اختلاف نظر به حال خود باقی می ماند و شور و مشاوره نمی تواند آنرا از میان بردارد.

پرسش

فلسفه ی تحریم موسیقی چیست؟

پاسخ

شنیدن موسیقی و آوازه خوانی، ضررهای فراوانی دارد از جمله:

1 - ضعف اعصاب و اختلال حواس و بی ارادگی.

انواع موسیقی به ویژه آهنگهای حساس آن، تحریکاتی در اعصاب «سمپاتیک» و «پاراسمپاتیک» به وجود می آورد که در نتیجه، تعادل این اعصاب به هم می خورد و انسان دچار ضعف اعصاب می گردد. ضعف اعصاب نیز، خود امراض دیگری از قبیل اختلال حواس، پریشانی، جنون، ثقل سامعه، نابینایی، سل و غیره... به وجود می آورد. به علاوه موسیقی به سبب ایجاد هیجانات روحی و مغزی، گاهی به حمله و خفقان قلبی منجر می شود و باعث سکت و مرگ ناگهانی می گردد.

ص: 183

دکتر ولف آدلر، پرفسور دانشگاه کلمبیا می گوید:

«بهترین و دلکش ترین نواهای موسیقی، شوم ترین آثار را روی سلسله اعصاب انسان باقی می گذارد».

کشفیات این دکتر چنان در آمریکا تأثیر کرد که هزاران نفر طرفدار او شدند و موسیقی را بر خود حرام کردند و از مجلس سنای آمریکا تقاضای کتبی کردند که از هر گونه کنسرت عمومی جلوگیری کند.

دکتر الکسیس کارل، زیست شناس و فیزیولوژیست معروف فرانسه می نویسد:

«کاهش عمومی هوش و نیروی عقل، از تأثیر الكل و سرانجام از بی نظمی در عادت ناشی می گردد و بدون تردید سینما و رادیو در این بحران فکری سهیمند».

و اصولاً شنیدن موسیقی و کنسرت، در اعصاب یک نوع اثر تخریری ایجاد می کند، گاهی آنچنان شدید که شنونده را مانند افراد بهت زده می سازد، و لذت فوق العاده بی که افراد از آن می برند از همین اثر تخریری است و واضح است که اینگونه تخریرها، زیان های فراوانی دارد و اگر شدت یا بد گاهی ممکن است عقل و اندیشه را اسیر جذبه ی آهنگ های تند موسیقی کند و دیگر نتوانند خوب و بد را از هم تمیز دهند و بی پروا دست به حرکات و اعمال ناشایسته بزنند و در آن حال نتوانند به عواقب وخیم آن بیاندیشند.

آمار جنایاتی که نمودار این حقیقت است بسیار است، برای نمونه به دو خبر زیر توجه کنید :

یک مجله در سوئیس، مقاله‌ی تحت عنوان «جنون موسیقی» نوشت که در آن موسیقی را از جهات مختلف محکوم کرد و آنرا به شدت مورد انتقاد قرار داد.

باعث نوشتن این مقاله این بود که جمعیتی در حدود صد و پنجاه هزار نفر، در یکی از میدان‌های پاریس، برای شنیدن موسیقی گرد هم آمده بودند، و پس از اجرای یک کنسرت آنان چنان به هیجان آمدند که ویتترین‌ها را شکستند و مغازه‌ها را ویران کردند و عده‌ی زخمی و مجروح شدند.

در ایالت لتیل راک جوانی پیانو یاد می‌گرفت، نغمات موسیقی چنان در روح آن جوان هیجان ایجاد کرد که بدون دلیل از جای برخاست و با 19 ضربه‌ی، چاقو معلم خود را از پای درآورد. (1)

موسیقی حتی در نوازندگان آن تأثیرات خطرناکی داشته است چنانکه عده‌ی از آنان گرفتار امراض روحی و یا دچار سکنه شده‌اند.

«بتھون» در سی سالگی بکلی کر و از ضعف اعصاب سرانجام دیوانه شد.

«باخ» موسیقیدان اطریشی، به اختلال حواس و کوری گرفتار شد.

«موزارت» و «شوپن» دو تن از موسیقی دانان نامی، دچار ضعف قوا و سل شدند.

«شوبرت» «واکتر» «مندلسن» و «دوکونسی»، هر چهار،

ص: 185

به اختلالات عصبی و پریشان فکری و کشمکش های روحی مبتلا شدند.

«شومان» و «دووراک» ضعف اعصاب شدید گرفتند و سرانجام دیوانه شدند.

«فردریک هندل» موسیقیدان آلمانی، «ماریا آلنا» خواننده ی ایتالیایی «موريس راول» نوازنده فرانسوی، هر سه تن مبتلا به نابینایی شدند. موسیقی گذشته از رکود فکری، رفته رفته انسان را در کارها سست و تنبل و بی اراده و لاابالی می سازد، تا جایی که گاهی کارهای ضروری از انسان فوت می شود و سرمایه ی جوانی و عمر و نیروی کار و فعالیت و ابتکار خود را به رایگان از دست می دهد .

«الکسیس کارل» دانشمند معروف در کتاب «راه و رسم زندگی» چنین می نویسد: رادیو و سینما و ورزش های نامناسب روحیه ی فرزندان را فلج می کند.

تجربه نیز ثابت کرده است اشخاصی که زیاد سرگرم موسیقی هستند، اغلب افرادی بی اراده و مسامحه کار و در مقام تعقل و تفکر راکد و ضعیفند و پیشرفت چشمگیری در زندگی ندارند.

2 - ضررهای اقتصادی موسیقی

هزینه های سنگینی که امروز خرج موسیقی و مجالس شهوترانی می شود ضربه های جبران ناپذیری به اقتصاد این مملکت می زند، و نیز در اثر استقبال مردم از نوازندگان و هنرپیشگان جوانان ما به فکر کارهای اساسی نمی افتند، و نوعاً به داشتن کارهایی از قبیل

شما می دانید که مخارج یک مجلس دانش، یا یک ساعت آوازه خوانی، در برخی از عروسی ها بیش از حقوق ماهیانه یک استاد دانشگاه است! آیا این پول ها که بی هیچ لزومتی خرج خواننده ها و هنر پیشه ها، و برپا کردن مجالس موسیقی، یا صرف خرید آلات موسیقی می شود، به اقتصاد ما لطمه نمی زند؟ حداقل هر کدام از این مجامع ده ها هزار تومان خرج بر میدارد؛ آیا این ولخرجی های بیهوده به آتش فقر عمومی دامن نمی زند؟

گذشته از فقر اجتماعی، عادت به موسیقی در بسیاری از افراد، فقر فردی را هم به ارمغان می آورد، زیرا یک جوان محصل یا کارگر کاسب که به موسیقی عادت کرده است، علاوه بر اینکه از پیشرفت های علمی و کسبی باز می ماند، اصولاً شخصیت خود را در همین آلودگی ها جستجو می کند، و در نتیجه گرفتار فقر و بدبختی می شود.

3 - ضررهای اخلاقی

ما اگر بر روی هم، مجالس موسیقی را از نظر زیان های فردی و اجتماعی که دارد، حساب کنیم و گناهان و آلودگی هایی را که در این مجالس برگزار می شود نیز به حساب آوریم، به طور آشکار می فهمیم که موسیقی چه سهم بزرگی در بوجود آوردن ناپسندی ها و پلیدی ها دارد و نیز در می یابیم که چگونه موسیقی با نغمه های به ظاهر دلربای خود، لطمه های دلخراش و وحشیانه یی به اخلاق و دین و

فضیلت می زند و باری؛ نغمات موسیقی اجتماع را به فساد و انحراف می کشاند و به ویژه در روح اطفال آثار شوم تری می گذارد. موسیقی مخصوصاً در محافل مختلط و به ویژه در صورتیکه خواننده زن باشد، مهیج شهوت و هوس بیشتری است و احیاناً افتضاحات شرم آوری بار می آورد. هنگامی که انسان تحت نفوذ زیر و بم آهنگ موسیقی قرار گرفت، یک نوع سستی بر اعصاب او مستولی می شود به طوریکه از مفاهیم انسانی، جز شهوت رانی، عشقبازی، جمال پرستی، چیزی در برابر دیدگان او مجسم نمی گردد؛ و در نتیجه مفاهیم مقدسی چون رحم، مروت، حیا، عفت، امانت، برادری، مجد و عظمت، کوشش و فعالیت، مبارزه و استقامت در راه هدف، همه و همه یک باره فراموش می شوند.

4 - بزرگترین ضرر موسیقی، دوری از خدا

مسلم است که اساس سعادت ها یاد خداست هر قدر توجه به خدا در اجتماعات بیشتر باشد مردم به سعادت واقعی نزدیکتر می شوند و از انحرافات و طغیان ها دورتر و هر قدر توجه به پروردگار کم شود به همان نسبت، مردم از سعادت دور و به درندگی و وحشی گری نزدیک تر می گردند.

کارهای غفلت آوری که غافل ساختن از یاد حق و عدم توجه به خدا از نتایج طبیعی آنهاست، در اسلام ناروا قلمداد شده است. و چون موسیقی و خوانندگی در این راه یعنی در غافل ساختن مردم از خدا، نقش بسیار مؤثری دارد از این رو از نظر اسلام حرام و گناه

شمرده شده است تا مردم آلوده نشوند و با پرهیز از آن و توجه به خدا و معنویات، همیشه زندگی سعادت‌مندانه‌ی داشته باشند.

با توجه به نمونه‌هایی از زیان‌های، روحی، اخلاقی، اقتصادی، فردی و اجتماعی موسیقی که بر شمردیم، در می‌یابیم که حتی یکی از آنها کافی است که انسان خوش فکر را از آلودگی و عادت به موسیقی باز دارد. همانطور که اگر غذایی برای ما ضرر داشته باشد بی‌آنکه از حکم اسلامی آن بپرسیم. از آن پرهیز می‌کنیم لازم است از موسیقی

نیز که برای روح آدمی غذای زیانمندی است، جداً اجتناب کنیم.

اکنون برای اینکه به ضررها و زیان‌های موسیقی اطمینان بیشتری پیدا کنیم به بعضی از آیات قرآن مجید و روایات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت طاهرين علیه السلام که در باره‌ی موسیقی وارد شده اشاره می‌کنیم:

اسلام و موسیقی

واضح است که اسلام چیزی را بدون جهت حرام نمی‌کند، و موسیقی چون از جهات مختلف زیان بخش بوده است در اسلام تحریم شده است.

اینک متن قرآن و احادیث در این باره:

1- (فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ). (1)

ترجمه - از بت‌های پلید و نیز از گفتار ناروا و باطل پرهیزید.

هشام - یکی از شاگردان و یاران امام صادق علیه السلام می‌گوید:

ص: 189

1- سوره حج آیه 30.

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود منظور از گفتار باطل

غنا و آوازه خوانی است (1)

در روایات دیگری هم، آیه ی فوق همینگونه تفسیر شده است (2)

2- (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ) (3)

ترجمه - پاره یی از مردم دوستدار سخن بیهوده اند تا به کمک آن از روی نادانی مردم را از راه خدا منحرف کنند و راه حق را مسخره گیرند، برای آنها عذابی اهانته آمیز و خفت انگیز خواهد بود.

در تفسیر این آیه، روایت معتبری از محمد بن مسلم یکی از صحابه بزرگ امام باقر علیه السلام - نقل شده است که می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود غنا از اموری است که خدا و عده ی آتش

بر ارتکاب آن داده است، سپس آیه ی فوق را تلاوت فرمود. (4)

باز در تفسیر آیه ی فوق، روایتی از امام صادق علیه السلام و روایت دیگری از امام هشتم علیه السلام رسیده است که در آن ها این آیه بر غنا و خوانندگی تطبیق شده است (5)

3- مسعده بن زیاد می گوید: من در خدمت امام ششم علیه السلام بودم

که شخصی چنین گفت: پدر و مادرم فدایت در همسایگی من کسانی هستند که کنیزهای آوازه خوان و موسیقیدان دارند، و گاه و بیگاه می خوانند و می نوازند، و گاهی که برای کاری به سوی دیوار خانه ی آنان

ص: 190

1- تفسیر نور الثقلین ج 3 ص 495 و 496.

2- تفسیر نور الثقلین ج 3 ص 495 و 496.

3- سوره لقمان آیه 6 .

4- تفسیر نور الثقلین ج 4 ص 193 و 1491 .

5- تفسیر نور الثقلین ج 4 ص 193 و 1491 .

می روم، اندکی بیشتر توقف می کنم، تا آواز آنها را بهتر و بیشتر بشنوم.

حضرت فرمود: دیگر این کار را تکرار مکن. آن شخص عرض کرد، به خدا سوگند من از نخست به قصد شنیدن آواز به آنجا نمی روم، ولی هنگامی که آنجا رفتم، از صدای آنها هم برخوردار می گردم. حضرت فرمود مگر این آیه را نشنیده یی: (إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا) گوش و چشم دل، همگی در پیشگاه خدا مسئول خواهند بود. (1)

آن شخص عرض کرد به خدا قسم گویا این آیه را از هیچکس نشنیده بودم، ولی اکنون اطاعت می کنم و دیگر پیرامون آن کار نمی گردم، و از خدا می خواهم که نسبت به گذشته، مرا بیامرزد. امام علیه السلام فرمود: برخیز و غسل کن و آنچه می خواهی نمازگذار، تو کار بسیار بدی انجام می دادی، چه بد حال و بدبخت بودی اگر با این شیوه می مردی، خدا را حمد کن و از او نسبت به هر کار زشت و ناروا، تقاضای بخشش کن. (2)

4 - پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله فرمود: «خدا مرا به رسالت برانگیخته است تا برای مردم جهان رحمت باشم و آنان را به سوی سعادت راهنمایی کنم و خدا مرا فرمان داده است که آلات موسیقی را محو کنم و کارهای جاهلیت را بر اندازم». (3)

5 - یکی از آشنایان و منسوبین امام صادق علیه السلام در محضر

ص: 191

1- سوره ی اسراء آیه ی 36.

2- وسائل ج 2 ص 957.

3- مستدرک الوسائل ج 2 ص 458.

امام علیه السلام حاضر بود حضرت از حال او جويا شدند عرض کرد فدایت شوم، دیروز یکی از دوستانم مرا دید و دست مرا گرفت و به منزل خود برد؛ او کنیزی آوازه خوان داشت و ما را با نواختن موسیقی و خوانندگی سرگرم کرد تا روز را در آنجا به پایان بردیم.

امام صادق علیه السلام با لحنی عتاب آلود فرمود: وای بر تو! نترسیدی مرگ تو فرارسد و تو مشغول چنین گناهی باشی؟ مجلس غنا مجلسی است که خداوند به اهل آن مجلس با نظر رحمت نمی نگرد. غنا آلوده ترین چیزهاست؟ غنا بدترین کارها است، غنا موجب نفاق و باعث فقر و بیچارگی می گردد. (1)

6 - حضرت رضا علیه السلام فرمود: گوش دادن به تار از گناهان بزرگ است. (2)

7 - محمد بن عمر که به موسیقی و غنا معتاد بود، می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم، آن حضرت به طور عموم فرمود: از غنا پرهیزید، و چون دانستم که نظرش به من است چنان مجلس بر من تنگ شد که گویا در و دیوار مرا فشار می داد. (3)

8 - امام هشتم علیه السلام؛ در ضمن نامه یی برای مأمون گناهان کبیره را می شمارد و یکی از گناهان کبیره را سرگرمی به آلات موسیقی معرفی می کند. (4)

ص: 192

1- مستدرک الوسائل ج 2 ص 457.

2- مستدرک الوسائل ج 2 ص 458.

3- وسائل ج 12 ص 230.

4- وسائل ج 11 ص 261.

تمام دانشمندان و مجتهدین بزرگ اسلامی بر طبق همین آیات و اخبار و روایات فراوان دیگری نظیر اینها، هر گونه استعمال آلات موسیقی و نیز خوانندگی و گوش دادن به آنها را حرام دانسته اند و هیچگونه اختلاف فتوی در این مسأله در بین فقها و مراجع تقلید وجود ندارد.

قانون باید کلی باشد

اکنون که پاره‌یی از زیانهای موسیقی و خوانندگی را خواندیم و نیز دانستیم که از نظر اسلام غنا و موسیقی حرام است باید بدانیم که اسلام برای اینکه افراد و اجتماعات دچار زیان‌های این قبیل چیزها نشوند، استثناء و تبعیض برای افراد و برای کم و زیاد آن قائل نشده است و نظیر سایر محرمات، به طور کلی آنرا حرام کرده است، یعنی همان طور که مثلاً مشروبات الکلی بطور کلی حرام است و یک

قطره‌ی آن هم، با اینکه مست نمی‌کند حرام و نجس است موسیقی هم به طور کلی حرام است، و این برای آن است که مردم به تمام معنا از این قبیل آلودگی‌ها برکنار بمانند، و هرگز به آن معتاد نشوند.

اما اینکه بعضی‌ها می‌گویند: موسیقی در کارخانه‌ها موجب سرگرمی کارگران می‌شود و باعث می‌گردد که آنان بیشتر کار کنند بر فرض که گفته‌یی صحیح باشد باز در برابر مفاسدیکه یادآور شدیم این زیاد شدن راندمان کار، هیچ ارزشی نخواهد داشت زیرا واضح است که از بین رفتن و سستی اعصاب کارگران، و زیان‌های معنوی آنان با مختصر نفع مادی صاحب کارخانه قابل قیاس نخواهد بود.

ص: 193

در زمینه ی ازدواج و شرایط آن از ما بسیار می پرسند و خواستار آنند که شرایط و خصوصیات آنرا برایشان توضیح دهیم.

اینک در پاسخ این پرسش ها می گوئیم:

اصولاً غریزه ی جنسی غریزه ایست نیرومند و ریشه دار که در نهاد هر بشری قرار داده شده است و روشن است که وجود این غریزه تنها برای لذت بردن و تمتع نیست بلکه اثر وجودی این غریزه روی نظام حکیمانه ی الهی و برای تولید نسل و بقاء نوع بشر است.

نوعاً هر دختر و پسری که به «حد بلوغ» و رشد رسیده باشد یک کشش باطنی نسبت به جنس مخالف در خود احساس می کند و این کشش و جاذبه ی نامرئی، با گذشت زمان و بارور شدن قوای جوانی، به تدریج تمایلی شدید می گردد تا آنجا که به صورت «خواسته یی حتمی و ضروری» خودنمایی می کند.

در نیرومندی این غریزه جای بحث و گفتگو نیست چون همین نیرومندی باعث آمده است که «فروید» روانشناس اطریشی سخت به اشتباه افتد تا آنجا که بگوید تمام غرایز به غریزه ی جنسی باز

می‌گردد، حتی مکیدن طفل از دکنه ی پستان مادر .

و باز در اینکه اشباع کردن و فرونشاندن این تمایل فطری، یکی از خواسته های حتمی و ضروری زندگی است هیچ جای بحث نخواهد بود.

بلکه بحث در این است که از چه راهی باید این غریزه را اشباع کرد؟ البته با توجه به اینکه هم این غریزه اعتدال یابد و هم رعایت هدف اصلی ایجاد آن بشود، آن هم به گونه ای که به شرافت و شخصیت انسانی شکست و زیانی وارد نیاید.

تنها راهی که بتواند جوابگوی تمام خواسته های جنسی باشد ازدواج مشروع و قانونی و گرفتن همسر است.

یعنی ازدواج مشروع و قانونی میتواند به تمام خواسته های جنسی مرد و زن پاسخ مثبت بدهد و روح پر التهاب جوان را کاملاً معتدل و آرام سازد.

آری ازدواج ضامن یک زندگی پر آرامش در بحرانی ترین سنین عمر است. روی همین زمینه است که در منابع اسلامی به ازدواج زیاد ترغیب شده است.

قرآن کریم چند چیز را مایه آرامش و سکون می‌داند و از نعمت های بزرگ و پر ارج خدا می‌شمارد:

1 - وجود خانه که جایگاه استراحت و محل امن و آسایش است (1) روشن است که قدر این نعمت را نمی‌دانند جز مردم آواره و بی پناهی که از آتش خورشید نیمروز تابستان به ستوه آمده باشند. و یا

ص: 195

1- (وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا) سوره ی نحل آیه 80 .

در فصل زمستان از سوز سرما در بی پناهی، همچون بید بر خود بلرزند.

2- وجود پر ارزش شب است که اعصاب خسته و عضلات فرسوده را در خیمه ی سیاه و آرامش بخش خویش فرو می برد و شور و نشاط از دست رفته ی زندگی را دوباره باز می گرداند و خستگی ها را برطرف می سازد. (1)

داشتن همسریکه جوابگوی خواسته های جنسی او باشد. (2)

البته معلوم است که این آرامش مربوط است به آنچه یک فرد از جنس مخالف خویش انتظار دارد و خواهان آن می باشد.

این سکون و آرامش را آنکس خوب درک می کند که رنج تنهایی و نابسامانی مجرد زیستن را چشیده باشد و یا از نظر روانی از روح پر اضطراب و پریشان حال جوان مجرد کاملاً آگاه باشد و به بیند و لمس کند، که در این اجتماع بشری جوانان مجرد چه نیروها و استعدادهای با ارزشی را بر اثر نداشتن آرامش جنسی به رایگان از دست می دهند و همین امر باعث می شود که شیرین ترین ایام عمر در کامشان تلخ ترین دوران زندگی به شمار آید. به راستی این تعبیر لطیف قرآن کریم، که داشتن همسر موجب آرامش روح می گردد، آنگاه بیشتر جلوه می کند که انسان از حالات پر هیجان نسل مجرد امروز درست آگاه باشد و بداند که آنها در چه ناکامی ها و نا آرامی های

ص: 196

1- (هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ). سوره ی یونس آیه 67.

2- (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا). سوره ی روم آیه

فکری به سر می برند و نیاز آنان به چنین آرامشی تا چه حد است. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید: جوانها، هر کدام توانایی دارید همسر اختیار کنید تا چشمانتان کمتر به دنبال زنان بدود و دامانتان پاک بماند. (1)

باز رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید: هر کس ازدواج کند نیمی از دین و سعادت را یافته است. (2)

آری هنگامیکه قوای غریزه جنسی به وسیله ی ازدواج، مهار گردید و روح پر تلاطم و طوفان زده ی جوان در اوج جوانی اعتدال پیدا کرد، قطعاً حقایق زندگی را بهتر درک می کند و راه خوشبختی و زندگی بهتر را با وقار و آرامش خاصی سریع تر می پیماید.

«ویل دورانت» می گوید: اگر راهی پیدا شود که ازدواج در سال های طبیعی انجام گیرد، فحشا و امراض خطرناک و تنهایی بی ثم، ر و عزلت ناپسند و انحرافات که زندگی معاصر را لکه دار کرده است تا نصف تقلیل خواهد یافت. (3)

امروزه بر خلاف گذشته موانع بیشتری بر سر راه ازدواج به چشم می خورد که یکی از آنها نبودن درآمد کافی است. در دنیای ما، بین بلوغ جنسی و بلوغ اقتصادی جوانان فاصله افتاده و این خود باعث شده است که ازدواجشان عقب افتد.

جوانیکه می خواهد در رشته های علمی و صنعتی دوره یی ببیند، باید سالیان دراز درس بخواند تا بتواند درآمد مناسبی به دست

ص: 197

1- مستدرک الوسائل

2- وسائل ج 14 ص 5 .

3- لذات فلسفه ص 184 .

آورد و از آن راه مخارج خود و عائله اش را تامین نماید. قهرا در این فاصله ی زیاد، تمایل جنسی به جوانان فشار می آورد و آنان را در تنگنای مفسده آمیزی قرار می دهد.

«ویل دورانت» می گوید: رشد جنسی مانند سابق زود دست می دهد ولی رشد اقتصادی دیرتر می رسد. تحدید شهوات که در زندگی روستایی، امری معقول و عملی به نظر می رسید در جامعه ی صنعتی که ازدواج را تا سی سالگی به تأخیر می اندازد. امری دشوار غیر طبیعی می نماید. شهوت ناگزیر سر بر می آورد و کف نفس مشکل می گردد. (1)

عده یی هم تشریفات و مقدمات ازدواج را آنقدر سنگین می گیرند که به این زودی ها نمی توانند به ازدواج اقدام کنند و همین امر باعث می شود که بیشتر به گناه آلوده گردند.

راه حل

جوانانیکه تحصیل مانع ازدواجشان است و از طرفی فشار شهوت نیز ممکن است آنها را از طریق عفت خارج کند: برای حل این مشکل می توانند دوشیزه ی مورد نظر خود را به عقد خویش در آورند و مراسم شرعی و قانونی را رسماً انجام دهند ولی مراسم عروسی و تشکیل خانواده را چند سالی (تا خاتمه ی تحصیلاتشان) عقب بیندازند. با این عمل، هم می توانند جلوی انحرافات جنسی را

ص: 198

بگیرند و هم تحصیل خویش را ادامه دهند.

و نیز در زمینه ی مخارج عروسی و تأمین مهر و لوازم زندگی لازم است که چشم و هم چشمی ها را کنار گذارند و امر ازدواج را سهل و ساده بگیرند. و به اندازه گلیم خویش پا را دراز کنند؛ در نتیجه هر کس به اندازه ی توانایی خویش وسایل ضروری زندگی را تهیه می کند و از مزایای زندگی خانوادگی بهره مند می گردد.

امام صادق علیه السلام فرمود: از برکت های زن آن است که کم خرج... و از بدی های او آن است که مخارجش سنگین.... باشد. (1)

قرآن کریم می فرماید: وسائل ازدواج پسران و دختران را به وجود آورید چنانچه از نظر مالی تهی دست باشند خداوند از فضلش آنانرا بی نیاز خواهد کرد. (2)

چه زنی را برای همسری باید انتخاب کرد

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: بهترین زنان شما برای همسری زنی است که زایا، مهربان و پاکدامن باشد. نزد فامیلش عزیز و محترم و در مقابل شوهر متواضع و فروتن باشد. از خودآرایی برای شوهر خویش کوتاهی نکند اما در برابر دیگران به حدی خوددار و موقر باشد که بی اعتنا جلوه کند.

نظرات همسر خویش را به ویژه در امور زناشویی مراعات کند و در برابر خواسته های مشروع او تسلیم باشد و اما در عین حال

ص: 199

1- وسائل الشیعه ج 14 ص 78.

2- سوره ی نور آیه 32 .

هم شأن بودن

دیگر از شرایط ازدواج «هم شأن» بودن پسر و دختر است و مراد از هم شأن بودن برابری از نظر مقام و ثروت و شؤون مادی نیست بلکه منظور از آن چنانچه در روایات آمده این است که پسر و دختر، مسلمان و پاکدامن باشند و نیز شوهر بتواند مخارج زندگی را تأمین کند .

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله فرمود: الْمُؤْمِنُ كُفْرُ الْمُؤْمِنَةِ (2) مرد با ایمان، هم شأن زن با ایمان است.

امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود از «کفو» آن است که مرد پاکدامن باشد و نیز بتواند مخارج زندگی را تأمین کند (3)

آیا پدر بدون توافق دختر می تواند در ازدواج او اقدام کند؟

باید توجه داشت از نظر اسلام هیچ پدری مجاز نیست به خاطر شؤون مادی و رعایت مصالح خود از ازدواج دختر خویش جلوگیری کند و اگر دختر به شخص معینی که صلاحیت اخلاقی دارد، اظهار تمایل کند، پدر حق ندارد او را از این ازدواج بازدارد و وسایل ازدواج او را با دیگری که مورد تمایل او نیست فراهم آورد. چرا که

ص: 200

1- وسائل الشیعه ج 14 ص 14 .

2- وسائل الشیعه ج 24 ص 44 .

3- وسائل الشیعه ج 14 ص 52 .

در امر ازدواج رضایت خود دختر، شرط اساسی است به حدیکه اگر پدر دختر را شوهر دهد و دختر به آن ازدواج راضی نباشد ازدواج باطل است.

در این روایت دقت کنید :

دختری خدمت رسول اکرم صلی الله علیه وآله آمد و از دست پدر نالید. حضرت فرمود: مگر پدرت چه کرده است؟ گفت بی رضایت من مرا به عقد پسر برادرش درآورده حضرت فرمود حالا که او این عمل را انجام داده تو هم قبول کن و مخالفت نکن عرض کرد: «نه اصلاً در آنچه پدرم انجام داده رغبتی ندارم. حضرت فرمود حالا که دوست نداری، برو هر کس را به شوهری دوست داری انتخاب کن. دخترک پس از اینکه این جمله را از رسول خدا شنید عرض کرد اتفاقاً همان پسر عمویم را دوست دارم اما برای اینکه بعد از این پدران بدون موافقت دختر، او را شوهر ندهند آمدم با شما سؤال و جواب کنم و به تمام زنان مسلمان اعلان کنم تا بدانند پدران چنین حقی را ندارند که بدون توافق دختر او را به مردیکه علاقه ندارد، شوهر دهند. (1)

آیا توافق پدر در ازدواج دختر شرط است؟

روایاتی آمده است که در عقد ازدواج دختر یک شوهر نکرده است موافقت پدرش نیز لازم است. البته این مطلب به نفع خود دختر است زیرا در غیر این صورت ممکن است دختری که هنوز تجربه ی زندگی نیاموخته است فریب بخورد و خیلی زود در برابر کسی که به

ص: 201

او اظهار تمایل و محبت می کند تسلیم شود و بعدها موجب پشیمانی و حسرت او گردد. از این جهت و نیز به خاطر اینکه نسبت به پدر احترام لازم به عمل آمده باشد، اجازه ی پدر هم در قسمتی از روایات، شرط دانسته شده است.

□□□□□□□□□□□□□□□□

ص: 202

بررسی و مطالعه ی دقیق در اطراف مسائل حقوقی اسلام، این حقیقت را روشن می سازد، که قوانین اسلام بر پایه ی نیازمندی های انسان در تمام شؤون مختلف زندگی، وضع شده است و تناسب مستقیم با احتیاجات بشر دارد .

احکام درخشان اسلام در عین اصالت و درستی، جوابگوی خواسته های طبیعی و فطری بشر در ادوار زندگی است.

یکی از نیرومندترین غرایز در وجود انسان، غریزه ی جنسی است. این غریزه به منظور تولید مثل و تکثیر نسل افراد در انسان آفریده شده است .

تشریع قانون ازدواج در اسلام به منظور هدایت این غریزه ی اصیل در مجرای صحیح و ارضای آن به طور شایسته است. اما چون ازدواج دائم در عین حال که در جلوگیری از آلودگی ها و نگهداری عفت انسان نقش مؤثری به عهده دارد، در تمام شرایط نمی تواند پاسخگوی تمایلات جنسی انسان باشد. از این رو در اسلام قانون ازدواج موقت تشریح شده است تا با استفاده ی از آن به خواسته های

جنسی در تمام شرایط پاسخ مثبت داده شود.

چهره ی ازدواج موقت از دیدگاه قرآن و حدیث

قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

(فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً) یعنی: مهر تعیین شده ی زنانی را که به عنوان ازدواج موقت، عقد کردید، به پردازید. (1)

این آیه به اتفاق مفسران شیعه و به قول گروهی از مفسران اهل سنت درباره ی ازدواج موقت نازل شده است.

درباره ی این قانون عالی نیز احادیثی از پیشوایان اسلام آمده است. برای نمونه پاره یی از آنها را یادآور می شویم:

1 - عبدالله بن مسعود می گوید: در یکی از جنگ ها همراه پیغمبر صلی الله علیه وآله بودیم و چون زنان همراه ما نبودند و از جهت غریزه ی جنسی در فشار بودیم از آن گرامی پرسیدیم آیا برای ما جایز است کاری کنیم که غریزه ی جنسی در وجود ما به کلی از بین برود؟ آن حضرت ما را از این کار بازداشت، و اجازه داد که ازدواج موقت کنیم و این آیه را خواند (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طِیِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ) (2)

یعنی: ای گرویدگان به اسلام، کارهای پاکیزه یی که خدا برای شما حلال کرده بر خود حرام نکنید و تجاوز ننمایید که

ص: 204

1- سوره ی نساء آیه ی 21 .

2- صحیح مسلم ج 3 ص 120 .

خدا تجاوز کنندگان را دوست نمی دارد.

2 - علی علیه السلام فرمود: اگر عمر، ازدواج موقت را نهی نکرده بود جز انسان های بدبخت کسی به زنا دست نمی زد. [\(1\)](#)

3 - امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس ازدواج موقت را حلال نشمرد از ما نیست. [\(2\)](#)

ازدواج موقت در حقوق اسلام

ازدواج موقت و دائم در بیشتر احکام با هم یکسانند و در قسمتی اختلاف دارند. آنچه در مرحله ی اول، این دورا از یکدیگر ممتاز می سازد یکی این است که در ازدواج موقت زن و مرد تصمیم می گیرند به طور موقت با هم ازدواج کنند و پس از پایان مدت اگر مایل باشند با قرارداد ثانوی طبق شرایطی که در کتاب های فقهی ذکر شده است پیمان ازدواج را تمدید می کنند .

دیگر آنکه ازدواج موقت از لحاظ شرایط، آزادی بیشتری در بر دارد از جمله مخارج زن بر مرد در این ازدواج لازم نیست مگر در ضمن عقد با یکدیگر قرارداد کنند و نیز زن و مرد بدون قرارداد در متن عقد، از یکدیگر ارث نمی برند و همچنین ...

ص: 205

1- وسائل ج 14 ص 440.

2- وسائل ج 14 ص 438.

فرزندى که در این ازدواج به وجود مى آید با فرزند ازدواج دائمى یکسان است و هیچگونه تفاوتى با هم ندارند در سایر آثار حقوقى این دو نوع ازدواج نیز یکسان مى باشند مثلاً- در هر دو، مهر وجود دارد و نیز در هر دو ازدواج انسان نمى تواند با مادر و دختر همسر خویش ازدواج کند و آنها با او محرمند و همانطور که در ازدواج دائم زن باید پس از طلاق «عده» نگهدارد در این ازدواج نیز پس از پایان مدت باید عده نگهدارد با این تفاوت که عده ی زن دائم سه نوبت عادت ماهانه یا سه ماه (در پاره یی از موارد) مى باشد و عده ی زن غیر دائم دو نوبت یا چهل و پنج روز است. (1)

فلسفه ی ازدواج موقت

در پیش نوشته شد که ازدواج دائم نمى تواند به تنهایی پاسخگوی تمایلات جنسى انسان باشد زیرا در زندگى ضرورت هایی برای بیشتر مردان پیش مى آید که معمولاً برای مدتی امکان بهره بردارى جنسى از همسر خویش از آنان سلب مى گردد بدون تردید، در این مدت غریزه جنسى، آنان را در بحران شدیدی قرار مى دهد که اگر از راه مشروع به آن پاسخ مثبت ندهند ممکن است آلودگى هایی پیش آید.

موضوع دیگری که جداً باید مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد مسأله ی جوانانى است که به سن بلوغ مى رسند. اینان با

ص: 206

1- احکام عده به تفصیل در رساله توضیح المسائل مذکور است .

رسیدن به این سن در آستانه ی بیدار شدن غریزه ی جنسی گام می گذارند و معمولاً هم نمی توانند به زودی ازدواج کنند. در این سالهاست که جوانان به راه های حرام می افتند .

برتراند راسل می نویسد

در دنیای امروز ضرورت ها و مشکلات اجتماعی و اقتصادی برخلاف تدبیر و میل ما ازدواج جوانان را به تأخیر افکنده است زیرا درصد یا دویست سال پیش مثلاً یک دانشجوی تحصیلات خود را در هیجده و بیست سالگی خاتمه می داد و در آغاز فشار غریزه یا اوائل بلوغ برای ازدواج آماده بود و بسیار اندک بودند کسانی که تا سی و یا چهل سالگی برای رشته های علمی و تخصصی زحمت می کشیدند.

اما در عصر حاضر دانشجویان تازه بعد از بیست سالگی وارد رشته های تخصصی علمی و صنعتی میشوند و پس از فراغت از تحصیل مدتی نیز در جستجوی وسیله تامین معاش بر می آیند معمولاً پس از سی و پنج سالگی قادر به ازدواج و تاسیس خانواده خواهند بود. پس جوانان امروز مدتی طولانی را در فاصله ی میان بلوغ و ازدواج که بخشی بسیار حساس و دوران نمو جنسی و طغیان غریزه و صعوبت مقاومت در برابر هوی و هوس و ظواهر فریبنده ی زندگی است، می گذرانند.

ما نباید این بخش حساس را از حساب عمر و یا نظام اجتماع بشری ساقط کنیم و اگر ما بخواهیم حساسی برای این بخش طولانی و حساس عمر باز نکنیم و فکری در این باره ننماییم نتیجه ی آن شیوع فساد و بی اعتنائی نسبت به بهداشت، نسل، اخلاق، در میان

مردان و زنان اجتماع خواهد بود. پس چه باید کرد؟ (برتراند راسل در برابر این سؤال می گوید): راه صحیح برای حل این مشکل این است که قوانین مدنی برای این بخش حساس از عمر یکنوع ازدواج موقتی را برای دختران و پسران روا دارند که موجب تحمیل بار مشکلات زندگی عائللی و ازدواج دائم نباشد و در عین حال ایشانرا از مفسد مختلف و اعمال نامشروع و تحمل رنج روحی بار گناه و تخلف از اصول و قوانین و نیز از امراض گوناگون محفوظ دارد «این نوع ازدواج در اصطلاح راسل ازدواج بدون فرزند نامیده می شود».

آیا در این شرایط که استفاده از ازدواج دائم امکان پذیر نیست باطغیان غریزه جنسی چه باید کرد؟ آیا در این زمینه ها باید ریاضت کشید و رهبانیت اختیار کرد؟ و آیا همه ی جوانان حاضرند تحمل کنند و عفت و پاکی خویش را حفظ کنند؟ یا باید فکر دیگری کرد؟

در این جا دو راه بیش نیست یکی اینکه جوانان را بخود واگذاریم تا پسران و دختران با هم روابط نامشروع برقرار سازند و آن همه مفسد و عواقب وخیم را نادیده بگیریم آیا این راه، راه صحیحی است؟ آیا این دختران و پسران پس از اینهمه روابط نامشروع در دوران ازدواج دائم خویش، دیگر مرد زندگی و زن خانواده خواهند بود؟

راه دیگر اینکه ازدواج موقت را برای آنان تجویز کنیم تا بدین وسیله به غریزه ی جنسی خود پاسخ مشروع بدهند و بتوانند خویش را حفظ کنند، بی شک راه صحیح همین راه دوم است چرا که در غیر

این صورت جوانان راهی برای ارضای شهوت خود ندارند و دست به هرگونه بی‌عفتی و گناه خواهند زد بهترین شاهد ما آمار فساد و

بی‌عفتی است که در جرائد و مجلات به چشم می‌خورد:

یکی از مجله‌های آمریکا به نام «ویسپرد» می‌نویسد:

شماره‌ی اطفال غیر قانونی به ده میلیون می‌رسد و در فرانسه از هر صد کودک هفت نفر آنها غیر مشروع می‌باشد. (1)

بسیار تأسف انگیز است که عده‌یی در پندار خویش از همین راه‌ها مشکلات جوانان را در بحران‌های مذکور حل کرده و ارزش‌های اخلاقی آنان را به کلی از نظر دور می‌دارند. اینان تجویز می‌کنند که جوانان در گناه و بی‌عفتی‌ها فرو روند اما اجازه نمی‌دهند که از قانون عالی ازدواج موقت استفاده کنند به یقین قضاوت‌های بی‌جا و ایرادهایی هم که کرده‌اند از آنجا سرچشمه می‌گیرد که این مساله‌ی مهم (ازدواج موقت) را از دیدگاه مذهب مطالعه ننموده و آنچنانکه باید و شاید از نظر حقوق و اجتماعی آنرا ارزیابی نکرده‌اند.

مخالفان ازدواج موقت چه می‌گویند؟

مخالفان قانون ازدواج موقت به گمان خود ایرادهایی کرده‌اند که ما برای روشن شدن مطلب آنها را ذکر می‌کنیم و پاسخ هر یک را یادآور می‌شویم:

ص: 209

اشکال 11 - پیمان زناشویی اگر موقت باشد زن و مرد نمی توانند پیوند مهر و دوستی را با یکدیگر محکم سازند.

پاسخ - این اشکال در اثر توجه نداشتن به حکمت تشریع این قانون پیدا می شود زیرا همان طور که در پیش گفته شد ازدواج دائم برای جوابگویی به خواسته های جنسی کافی نیست و ازدواج موقت به منظور اشباع غریزه جنسی از راه صحیح و عاقلانه در شرایط مذکور تشریع شده است.

اگر این ازدواج هم به منظور تشکیل خانواده و انس گرفتن دو همسر با یکدیگر تشریع شده بود این اشکال مورد داشت ولی با توجه به حکمت تشریع این قانون دیگر موردی ندارد. بلکه می توان گفت ازدواج موقت بهترین راه برای کسانی است که در آستانه ی ازدواج قرار گرفته و می خواهند توافق اخلاقی بین خویش و همسری را که ازدواج با او را در نظر دارند به دست آورند زیرا در این صورت آنان می توانند مدتی با هم از طریق مشروع معاشرت کنند و از خصوصیات اخلاقی یکدیگر آگاه گردند تا پس از توافق اخلاقی، ازدواج موقت را تبدیل به دائم نمایند.

اشکال 2 - ازدواج موقت در اجتماع شیعه از ناحیه ی زنان و دختران استقبال نشده است .

پاسخ - باید دید این نفرت نسبت به ازدواج موقت، از کجا پیدا شده است. بدون تردید این مطلب مولود تبلیغات مسموم و نیز سوء استفاده هایی است که مردان هوسران در این زمینه کرده اند .

بدیهی است که این سوء استفاده ها را نباید به حساب اصل قانون گذار .

در پیش نوشته شد که ازدواج موقت مانند ازدواج دائم در نظام دینداری، شرایط و مقرراتی دارد که باید زن و مرد تمام آنها را در نظر بگیرند و در چهار چوبه ی آنها این ازدواج را واقع سازند. تردیدی نیست که اگر حدود و شرایط مذکور نادیده گرفته شود و فقط به خواندن یک صیغه قناعت شود این نوع ازدواج عامل نفرت و انزجار می گردد و افکار عمومی را نسبت به این قانون مقدس و عالی بدبین می کند.

اشکال 3 - ازدواج موقت با اجاره و کرایه دادن فرقی ندارد و مایه ی سقوط شخصیت زن می گردد.

پاسخ - این اشکال از اشکالات گذشته سست تر و بی پایه تر است زیرا اولاً عقد ازدواج موقت ربطی به اجاره ندارد. گواه بر این مطلب اینکه طبق تصریح فقهای ما اگر عقد ازدواج موقت را به لفظ اجاره بخوانند یعنی زن بگوید «اجرتک نفسی» من خودم را بتو اجاره دادم صحیح نخواهد بود.

ثانیاً ازدواج موقت با دائم از این جهت تفاوتی ندارد همانگونه که بودن مهر در ازدواج دائم منافاتی با شخصیت زن ندارد و باعث پایین آمدن حیثیت و شرافت انسانی او نمی شود در این مورد نیز چنین است زیرا عقد ازدواج دائم و موقت تنها تفاوتشان در ذکر مدت است.

ص: 211

راستی شگفت انگیز است که زنی با اختیار خود با مردی حاضر به ازدواج موقت می شود زن کرایه یی است و در منطق اینان شخصیت انسانی خویش را تنزل داده است ولی زنانیکه با کمال بی شرمی با آنهمه حرکات و اطوار زننده در فیلم ها خود را به معرض نمایش می گذارند و یا در مجالس شب نشینی و رقص در برابر چشمان حریص هزار مرد و برای ارضای غرایز آنها حنجره ی خود را پاره می کنند و یا هزار و یکنوع معلق می زنند آنها زن کرایه یی نیستند؟

و همچنین زنانی که در یک «آن» دارای رفیق های متعددی هستند به نظر اینان شخصیت انسانی خویش را تنزل نداده اند اگر واقعاً دلسوزند و می خواهند شخصیت زن را حفظ کنند، فکری برای زنان مراکز فحشا که معمولاً در تمام اجتماعات ناسالم وجود دارد، بنمایند. آیا زنان آنجا از زندگی شرافتمندانه انسانی برخوردارند؟ و آیا آنان می توانند برای خود شخصیتی احساس کنند؟ آیا وضع ناراحت کننده و زندگی فلاکت بار آن طرد شدگان اجتماع، از زندانیان محروم و یا بردگانی که در دوران های گذشته ی تاریخ زندگی می کردند، منفورتر نیست؟

اشکال 4 - با فرزندی که از راه ازدواج موقت به دنیا می آیند چه باید کرد؟

پاسخ - در پیش خواندیم که فرزند ازدواج موقت با فرزند ازدواج دائم هیچ فرقی ندارد بنابر این، پدر وظیفه دارد فرزند خویش

را مانند فرزندان ازدواج دائم نگهداری کند و اگر فرضاً در چنین موردی پدر از وظیفه ی خویش کوتاهی کند حاکم شرع باید دخالت نماید و او را به مراعات حقوق فرزند خویش ملزم سازد اگر برخی از مردم نسبت به وظیفه ی خویش، کوتاهی می کنند، ربطی به اصل تشریع این ازدواج ندارد چنانکه در ازدواج دائم نیز افرادی پیدا می شوند که

از وظایف خویش در مورد فرزند و همسر خویش سرباز می زنند.

بدیهی است که اگر ازدواج موقت مانند ازدواج دائم در دفاتر ثبت اسناد ثبت گردد و به صورت قانونی در آید مشکلی به وجود نمی آورد و نیز جلوی غالب سوء استفاده ها هم گرفته می شود.

بنابراین روشن شد که فرزند ازدواج موقت با فرزند ازدواج دائم در یک رتبه و مقام هستند و از نظر احکام اسلامی نیز با هم فرقی ندارند چنانکه در صدر اسلام برخی از صحابه و بزرگان از همسران موقت به دنیا آمده بودند و در عین حال کسی نسبت به آنان به نظر تحقیر نمی نگریست و در احکام و شخصیت، همسطح با سایر مسلمانان بودند .

از مسائلی که از دیر زمان فکر حقوقدان ها را به خود مشغول داشته است و درباره ی آن نظریه هایی داده، اند، مساله ی تعدد زوجات (داشتن همسرهای متعدد) است.

و چون اسلام به طور صریح تعدد زوجات را جایز شمرده است برای دانشجویان و سایر طبقات اشکال ها و سوال هایی به شرح زیر مطرح می شود:

1 - فلسفه تعدد زوجات چیست؟

2 - روابط زناشویی با عشق و عاطفه ی انسان نیز سر و کار دارد و چون عشق و عاطفه قابل تقسیم نیست قهراً کسی که چند همسر اختیار کند به یکی از آنان علاقه پیدا می کند و زن های دیگر از مزایای زندگی عاطفی و احساسی محروم خواهند بود.

3 - تعدد زوجات باعث می شود که زنان ضد یکدیگر و احیاناً ضد شوهر اقدام کنند و قانون خانواده را که باید آکنده از مهر و محبت و نیز محیط تربیتی و آموزشی باشد، به میدان جنگ و جدال مبدل سازند به طوریکه فرزندان آنها هم به دشمنی و عداوت بگرایند.

ص: 214

4- اجازه ی تعدد زوجات باعث زیاده روی در شهوترانی است و انسان را از مقام بزرگ انسانیت تنزل می دهد.

5- چرا پیامبر اسلام و سایر امامان علیهم السلام که به تمام معنی از شهوترانی دور بودند چند همسر اختیار کردند .

پاسخ

نخست باید بدانیم که همسرهای متعدد موضوعی نیست که تنها اسلام آنرا تجویز کرده باشد بلکه قرنهای پیش از اسلام بین مردم مرسوم بوده است.

البته اسلام این قانون را کاملاً اصلاح کرد و به صورت بسیار مفیدی در آورد؛ مثلاً قبل از اسلام تعدد زوجات و چند همسری نامحدود بود چنانکه یک نفر می توانست صدها زن داشته باشد ولی اسلام آنرا محدود کرد و فرمود یک نفر نمی تواند بیش از 4 زن دائم داشته باشد.

در صدر اسلام اشخاصی که اسلام می آوردند و بیش از چهار زن داشتند مجبور بودند که زائد بر چهار زن را رها کنند.

یک زردشتی که هفت زن داشت در زمان امام صادق علیه السلام مسلمان شد؛ مردم از آن حضرت پرسیدند تکلیف این مرد چیست؟ امام فرمود باید سه همسر خود را رها کند. (1)

و نیز اسلام اجازه نداده است که مرد میان زنان خود و حتی

ص: 215

فرزندان آنها تبعیضی قائل شود اما پیش از اسلام اصل عدالت هیچ رعایت نمی شد و مردان خود را مختار می دانستند که بین زن ها تبعیض قائل شوند.

رسول گرامی اسلام صلی الله و آله فرمود: هر کس دوزن داشته باشد و در حقوق مالی و معاشرت با آنان عدالت نکند، در روز قیامت به غل و زنجیر بسته می شود و کشان کشان به جهنم داخل می گردد. (1)

راستی اگر افرادی که چند همسر اختیار می کنند همین شرط را مراعات کنند جای هیچ اشکال و ایرادی باقی نمی ماند اما متأسفانه چون نوع افراد به این شرط توجه کامل نمی کنند مفاسدی به بار می آید که این قانون مورد اشکال و انتقاد قرار می گیرد ولی باید توجه داشت که این مفاسد ربطی به اصل قانون تعدد زوجات ندارد بلکه مربوط به نحوه ی عمل و بی توجهی به شرایط آنست.

1 - فلسفه ی تعدد زوجات

از آنجا که قوانین اجتماعی و مدنی باید با طبیعت اجتماع و احتیاجات جوامع انسانی منطبق باشد ما در اینجا اوضاع و احوال حوائج اجتماعات بشری را در زمینه ی ازدواج و تولید مثل بررسی می کنیم تا بدانیم که قانون تعدد زوجات با احتیاجات بشر منطبق است یا نه .

ص: 216

همه می دانند که دختران زودتر از پسران بالغ و برای تولید مثل آماده می شوند مثلاً فرض کنید در مناطق معتدل دختران در سن 10 سالگی برای تولید مثل آماده می شوند اما پسران نوعاً در سن پانزده سالگی؛ پس اگر فرض کنیم در یک محل هر سال 50 دختر و 50 پسر متولد شود پس از گذشت 20 سال (اگر از این دختران و پسران کسی نمیرد) 1000 دختر و 1000 پسر به جمعیت آنجا افزوده می شود آنگاه از هزار دختر 550 نفر که متولد سال اول تا یازدهم ستند آماده تولید مثل می باشند در صورتیکه از هزار پسر فقط 300 نفر که متولد سال اول تا ششمه آمادگی دارند، پس در طول 20 سال تعداد دخترانیکه آماده ی تولید مثل هستند تقریباً دو برابر پسران خواهند شد و این یک امتیاز طبیعی است که خود دستگاه آفرینش به جنس زن داده است، پس اگر بخواهیم قانون با طبیعت اجتماع و احتیاجات جوامع انسانی منطبق شود ناگزیریم که تعدد زوجات را جایز بدانیم و در غیر اینصورت حق آن دسته از زنها که آمادگی برای تولید مثل دارند و بی شوهر می مانند از بین می رود .

2- عشق و عاطفه قابل تقسیم است :

درست است که روح ازدواج عاطفه و احساسات است و نیز صحیح است که احساسات قلبی تحت اختیار آدمی نیست اما اینکه در ضمن اشکال ها گفته می شود که: احساسات اصلاً قابل تقسیم نیست، مغالطه یی بیش نیست زیرا همه ی ما می بینیم که یک پدر ده فرزند دارد و به همه ی آنها علاقمند است و برای همه ی آنها فداکاری می کند.

بنابراین ممکن است یک مرد چند همسر داشته باشد و به همه ی آنها هم علاقمند باشد و همه ی آنها از زندگی عاطفی بهره مند شوند.

3- سوء استفاده ها از قانون تعدد زوجات

صحیح است که در بعضی از موارد تعدد زوجات مفاسدی پیش می آید اما باید متوجه باشیم که آیا این اشکالات و مفاسد مربوط به اصل قانون تعدد زوجات است یا مربوط به سوء اخلاق و سوء تدبیر مردها و همسرها؟

مثلا گاهی اتفاق میافتد که یک زن و شوهر با کمال صفا و صمیمیت با هم زندگی می کنند. ناگهان مرد فریفته و دلباخته ی دختری می شود و بدون تدبیر و حساب با او ازدواج میکند و اصلا همسر اول خود را فراموش می کند و در نتیجه ی این بی مهری و یا نامردی احساسات همسر اولش تحریک شده و دست به خرابکاری هایی می زند و کانون زندگی را به صورت نامطلوبی در می آورد.

اینجا ما نباید خیال کنیم که قانون چند همسری این مطلب را ایجاد کرده است بلکه باید متوجه باشیم که سوء تدبیر مرد و هوسرانی و نامردی او این قبیل موضوعات را پیش آورده و راستی اگر آنطور که اسلام دستور داده رفتار کنند این اشکالات پیش نمی آید همانطور که تاریخ گواهی می دهد که بسیاری از مردان متدین دارای همسرهای متعددی بودند که با کمال صفا و صمیمیت تا آخر عمر با هم زندگی می کردند .

ص: 218

و اگر با رعایت شرایط اسلامی باز برخی از زنان اظهار نارضایتی کنند و ضد مرد و یا سایر زنان اقداماتی به عمل آورند به علت ضعف اخلاقی این زنان است و چنین زنانی باید بدانند که خود خواه هستند و سعادت نوع خود را در نظر نمی گیرند و هر چه زودتر باید از این اخلاق زشت دست بکشند و خود را اصلاح کنند چرا که خود خواهی و سود شخصی را در نظر گرفتن از بدترین صفات روحی و اخلاقی محسوب می گردد .

عالی ترین طرح برای تعدیل نیروی شهوت الدم

قبلا باید بدانیم؛ که طبیعت انسان در اثر دو چیز طغیان می کند و آرامش را بهم می زند یکی محرومیت و دیگر آزادی کامل و برداشتن همه ی قیود.

مساله ی چند همسری با آن حدود و قیودی که اسلام برای آن قرار داده است درست حد وسط بین محرومیت و آزادی بی قید و بند است و به هیچ وجه با اخلاق منافات ندارد و نیز موجب تنزل مقام روحی انسان نمی گردد زیرا در بعضی از شرایط که آمیزش با زنان ممکن نیست اگر برخی از مردان چند همسر نداشته باشند به آلودگی ها و بدبختی های اخلاقی دچار خواهند شد.

بنابراین لازم است چنین قانونی تجویز شود تا آنان بتوانند از راه مشروع غریزه جنسی خود را تعدیل کنند.

ص: 219

استفاده از غریزه جنسی یک امر طبیعی است و خودداری از آن موجب اختلالات و عقده های روانی می گردد و چون تقاضای این غریزه در افراد مختلف است باید هر کسی مطابق خواسته های طبیعی خود به آن پاسخ دهد.

بنابراین می توانیم در مورد تعدد زوجات امامان معصوم و پیامبر اسلام علیهم السلام بگوییم طبیعت و مزاج آنان که در کمال صحت بوده است چنین اقتضایی داشته و خودداری از آن باعث ناراحتی می شده است، چنانکه پیش از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز برخی از پیامبران به همین منظور زنان زیادی می گرفتند .

بدیهی است این کار شهوترانی نیست بلکه تعدیل غریزه ی جنسی نامیده می شود تا در سایه تعدیل این نیرو از سایر غرایز بهتر بهره برداری شود.

اضافه بر این در مورد پیامبر اسلام تعدد زوجات، جنبه های سیاسی هم داشته که در پیشرفت اسلام موثر بوده است چنانکه در تاریخ می خوانیم ازدواج های رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله موجب اتحاد و تحکیم روابط مسلمین و آزادی گروهی از اسیران که با زنان آن حضرت خویشی داشتند و دیگر چیزها گردید....

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

